اسرار تمدن روم باستان

نویسنده: بهنام محمدپناه



اسرار تمدن روم باستان

بهنام محمد پناه

سبزان

سرشناسه	: محمدپناه، بهنام، ۱۳۵۴-
عنوان و پدیدآور	: اسرار تمدن روم باستان/ بهنام محمدپناه
مشخصات نشر	: تهران: سبزان، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	: ۱۰۴ص.: مصور.
شابک	: 978-600-5033-71-7
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: تمدن رومی
موضوع	: خدایان رومی
موضوع	: روم -- تاریخ
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۷ ۵الف۳م/DG۲۰۹
رده بندی دیویی	: ۹۳۷
شماره‌ی کتابشناسی ملی	: ۱۳۳۱۵۸۷

انتشارات سبزان

میدان فردوسی - خیابان فرصت - ساختمان ۵۴ تلفن: ۸۸۸۴۷۰۴۴-۸۸۳۱۹۵۵۸

اسرار تمدن روم باستان

• **نویسنده:** بهنام محمدپناه

• **ناشر:** سبزان

• **حروف‌چینی، صفحه‌آرایی، طراحی و لیتوگرافی:** مجتمع خدمات چاپ امید
۸۸۳۱۹۵۵۷ - ۸۸۳۴۸۹۹۱

• **نوبت چاپ:** دوم - ۱۳۸۸

• **تیراژ:** ۲۰۰۰ نسخه

• **قیمت:** ۳۰۰۰ تومان

• **چاپ و صحافی:** رفاه - جدی

شابک ۷ - ۷۱ - ۵۰۳۳ - ۶۰۰ - ۹۷۸ ISBN 978 - 600 - 5033 - 71 - 7

فهرست

عنوان | صفحه

پیشگفتار

جامعه رومی براساس طبقات کاملاً مجزا سازماندهی شده بود. این تقسیم‌بندی جامعه در ابتدای تاریخ روم، در حدود قرن ششم قبل از میلاد آغاز گردید. صاحب امتیازترین و قدرتمندترین شهروندان رومی اشراف بودند بسیاری از اشراف از نوادگان مالکین ثروتمند زمین و خانواده‌های سیاستمداران انتخاب می‌شدند. سناتورهایی که بر روم حکومت کردند، از خانواده‌های اشراف ثروتمند بودند. در طبقه اجتماعی بعدی، اسب سوارها (اعضاء گارد سلطنتی) قرار داشتند. این گروه غالباً تجار ثروتمند یا صرافان (بانکداران) بودند. بسیاری از افراد در ارتش روم با دوایر دولتی اجرایی آن خدمت کردند.

بخش اعظم شهروندان رومی، توده مردم بودند، که جزء فقیرترین شهروندان نیز محسوب می‌شدند مردم معمولی سرانجام توانستند تساوی سیاسی در مقابل اعضاء گارد و اشراف، را بدست آورده و حق رشد و ارتقاء تا مقام افسر ارشد نظامی و مشاغل دولتی، را بدست بیاورند. در پائین هرم نظام اجتماعی جامعه رومی نیز بردگان قرار داشتند، که سخت‌ترین و کم اهمیت‌ترین کارها را انجام می‌دادند. رومی‌ها از اسیران جنگی به عنوان برده استفاده می‌کردند. بردگان هیچ گونه آزادی و حق انتخابی نداشتند. حتی در میان بردگان نیز طبقه‌های مختلفی وجود داشت. زندگی سخت روزانه یک برده که در معدن‌ها کار می‌کرد، از زندگی روزانه یک برده تحصیلکرده یونانی که به عنوان یک معلم خصوصی محترم به کودکان رومی تدریس می‌کرد، از زندگی.روزانه یک برده تحصیلکرده یونانی که به عنوان یک معلم خصوصی محترم به کودکان رومی تدریس می‌کرد، بسیار فاصله داشت. به هر حال، از قرن اول میلادی به بعد، شرایط زندگی بردگان بهبود پیدا کرد و بسیاری از آنها توانستند آزادی خود را بدست آوردند.

زبان مشترک در سراسر امپراتوری روم، زبان لاتین بود. از آنجایی که دیگر کسی به زبان لاتین صحبت نمی‌کند، آن را زبان مرده می‌نامند. به هر حال، بیشتر زبان‌های امروزی اروپا از جمله ایتالیایی، اسپانیایی، فرانسه و رومانیایی، از لاتین گرفته شده‌اند.

از قرن سوم قبل از میلاد، رومی‌ها شروع به تشکیل امپراتوری خود کردند و تا پیش از پایان قرن دوم میلادی موفق شدند بیشتر نواحی غرب اروپا، شرق نزدیک و شمال آفریقا را تحت کنترل خود درآورند. موفقیت امپراتوری روم در نتیجه استفاده از لژیون‌های بسیار ورزیده و تعلیم دیده و نیز مدیریت

بسیار موثر آنها بود که از مرکز پایتخت رم، به خوبی کنترل می‌شد.

در سال ۲۷ قبل از میلاد، اکتاویان با عنوان افتخاری آگوستوس سزار، به عنوان نخستین امپراتور روم برگزیده شد. اگوستوس، که به مدت ۴۰ سال بر امپراتوری روم حکومت کرد، مسئولیت اداره آن را با مجلس سنا (گروهی از مستولین اداره کننده روم)، تقسیم کرد. او از ارتش روم یک نیروی قوی و آموزش دیده ساخت. روم در طول حکومت او دورانی پر از صلح و شکوه را پشت سر نهاد. آگوستوس همچنین در مورد حفظ موقعیت خود به عنوان امپراتور خیلی دقت کرد. او یک گارد محافظ ایجاد کرد که به آنها دستمزد خوبی می‌داد و آنها را گارد امپراتور می‌نامید. در آن دوران ارتش روم از سربازانی به نام لژیونر تشکیل می‌شد. یک لژیونر خیلی ورزیده بود و می‌توانست در یک روز مسیر ۳۲ کیلومتری (۲۰ مایل) را در حالی که یک بسته به وزن ۴۰ کیلوگرم حمل می‌کرد، طی کند.

پس از آکوستوس، امپراتورانی از سلسله‌های خانوادگی مختلف به قدرت رسیدند. طی ۲۰۰ سال آینده که دوران یکس رومانا یا دوران صلح و آرامش لقب یافته است. امپراتووری روم به اوج قدرت و بالاترین حد قلمرو خود رسید. در آن زمان، بخش اعظم اروپا به همراه سرزمین‌های سواحل شرقی و جنوبی مدیترانه به عنوان ایالت‌های رومی تحت کنترل و اداره امپراتوری روم درآمده بود. امپراتوری عظیم روم به شکل کامل سازماندهی شده بود و به خوبی اداره و کنترل می‌شد. یک شبکه از راهها سرزمین‌های امپراتوری را به پایتخت، رم، متصل می‌کرد و لژیون‌های آموزش دیده روم از تمام نقاط بحرانی در طول مرزهایش دفاع می‌کردند. شهروندان رومی نیز از یک قانون مشترک، فرهنگ مشترک و زبان مشترک، لاتین، بهره‌مند بودند.

اما پس از قرن سوم میلادی با آغاز کشاکش‌های داخلی بر سر کسب قدرت میان فرماندهان ارتش و عدم ثبات سیاسی و همچنین به درازا کشیده شدن نبردهای فرسایشی روم با امپراتوری ایران و نیز هجوم اقوام شمالی به تدریج اسباب انحطاط این امپراتوری نیز پدیدار شد. در اواخر این قرن، دیوکلتین و جانشینش کنستانتین تلاش کردند با ایجاد اصلاحات اساسی در ساختار حکومت، از اضمحلال امپراتوری جلوگیری کنند اما طرح آنها مفید واقع نشد و بالاجبار امپراتوری به دو نیمه شرقی و غربی تقسیم شد.

در اواسط قرن پنجم میلادی و زمانی که امپراتوری روم در پایین‌ترین سطح قدرت و انسجام داخلی قرار داشت، امپراتوری روم غربی با حمله اقوام بربر ژرمن و واندال مواجه شد و بی هیچ مقاومتی سقوط کرد. بخش شرقی امپراتوری که بیزانس نامیده می‌شد اما توانست به یمن موقعیت استراتژیک جغرافیایی و نیز با تکیه بر قدرت مذهب، مدت بیشتری از هجوم این اقوام مصون بماند اما این امپراتوری نیز سرانجام در سال ۱۴۵۳ میلادی با حمله ترکان مسلمان فروپاشید و به این ترتیب حکومت ۱۵۰۰ ساله رومیان بر اروپا پایان پذیرفت.

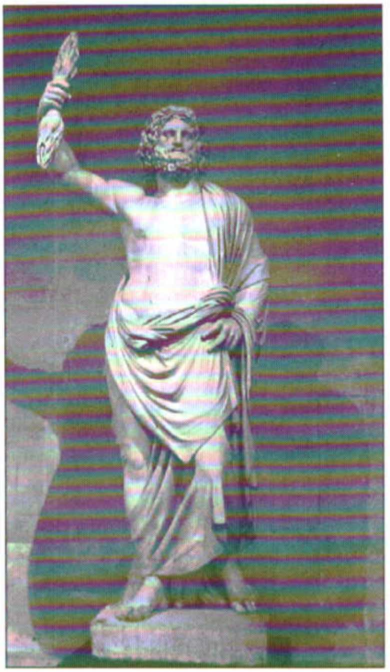
فصل اول

خدایان و افسانه‌های روم باستان

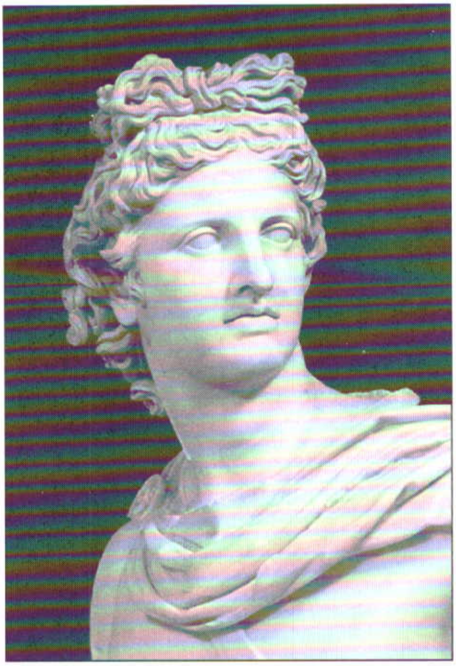
خدایان رومی :

با مرگ اسکندر مقدونی، امپراطوری وسیع یونان به چندین پادشاهی تقسیم شد. در مدت سه قرن، این حکومت‌ها چنان درگیر جنگ‌های داخلی شدند که به تدریج قدرت نظامی خود را از دست دادند و سرانجام یکی پس از دیگری در برابر امپراتوری روم به زانو درآمدند. اما میراث فرهنگی یونانی‌ها با زوال تمدن باشکوهشان پایان نیافت. رومیان که عمیقاً تحت تأثیر آداب و رسوم، عقاید و هنر یونان قرار گرفته بودند، مشتاقانه آن را پذیرفتند و با توسعهٔ امپراتوری خود، فرهنگ هلنی یونان را در سراسر دنیای آن زمان گسترانیدند. آنها هزاران کاخ و معبد باشکوه با الگوی معماری پارتنون شهر آتن ساختند و از عقاید دموکراتیک فلاسفهٔ یونانی برای شکل‌گیری جمهوری خود کمک گرفتند.

نخستین ساکنان روم، مردمی بدوی و کشاورز پیشه بودند که مذهب و معبد مشخصی نداشتند و در عوض ارواح مردگان را پرستش می‌کردند. به مرور، تعدادی از این ارواح به مقام خدایی رسیدند. از آثار باستانی کشف شدهٔ متعلق به هزاره اول پیش از میلاد، چنین برمی‌آید که رومیان باستان برای خشنودی خدایان خود، حیواناتی را قربانی می‌کردند تا از بیماری و خشکسالی در امان بمانند. با گذشت زمان، رومیان با آداب و رسوم ملل همسایه آشنا شدند. آنها پس از برقراری ارتباط با اتروسک‌ها و به تقلید از آنها، مجسمه‌هایی با صورتک انسانی از خدایان خود ساختند و معابدی برای پرستش آنها برپا کردند. از نخستین خدایان روم باستان، می‌توان به خدای ساتورن اشاره کرد که حامی کشاورزان و مزارع بود. به مرور خدایان دیگری چون ژوپیتر (خدای باران و آسمان)، ژونو (الههٔ آسمان‌ها و حامی زنان)، مارس (خدای جنگ و حامی جنگجویان) و وستیا (الههٔ آتش) به جمع خدایان رومی اضافه شد.



ژوپیتر (خدای خدایان و فرمانروای آسمان‌ها)



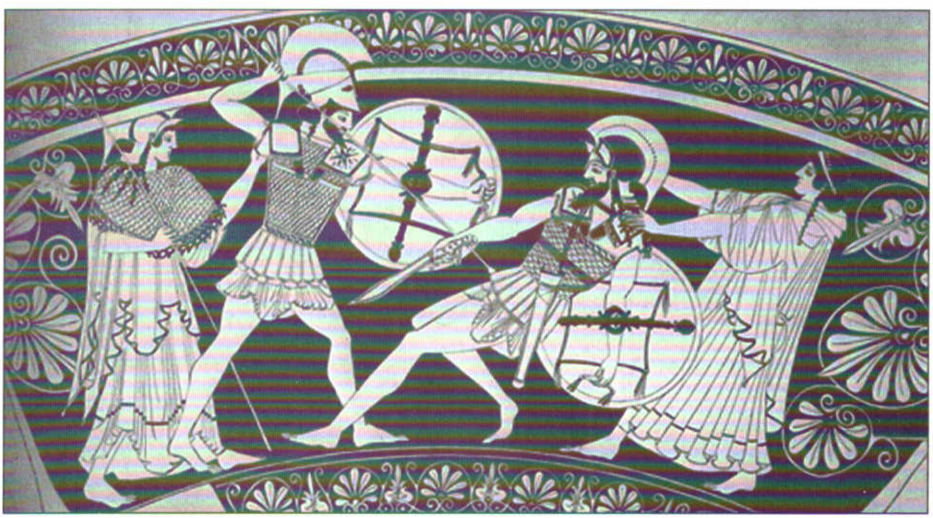
آپولون (خدای آفتاب، شعر و موسیقی)

رومی‌ها پس از تسخیر سرزمین‌های یونانی، سخت تحت تأثیر فرهنگ باشکوه هلنی قرار گرفتند، تا آنجا که خدایان خود را همتای خدایان یونانی قرار دادند و معابد بسیاری به سبک یونانی برای پرستش خدایان مشترک خود ساختند. در این فرهنگ جدید، تعدادی از خدایان اولیه چون ساتورن، قدرت خود را دست دادند و تعدادی دیگر عظمت بیش‌تری به دست آوردند. به این ترتیب که خدای ژوپیتر(همتای زئوس یونانی) به بالاترین جایگاه دست یافت و دیگر خدایان، هر یک حامی قشر خاصی از افراد جامعه شدند. رومی‌ها در این پیوند مذاهب تا آنجا پیش رفتند که خدای یونانی آپولو را نیز به عنوان خدای جدید خود پذیرفتند و از آن پس به هنگام بستن پیمان صلح و دوستی به نام او سوگند می‌خوردند. از دیگر خدایان مشترک یونانی- رومی می‌توان به هرکول اشاره کرد. بر اساس افسانه‌ای قدیمی، هرکول مردی بسیار قوی و نیرومند و از نوادگان خدای ژوپیتر بود که در جوانی و بر اثر یک حادثهٔ ناخواسته، زن و فرزندش را کشت. او سپس برای پاک‌کردن گناهانش محکوم شد تا از دوازده آزمون دشوار عبور کند. او به جنگ موجودات اهریمنی رفت و پس از موفقیّت در این نبردها با زهری کشته شد. هرکول پس از مرگ و به امر خدای ژوپیتر، جاودانه شد و در زمرهٔ خدایان قرار گرفت. آیین پرستش هرکول نخستین بار توسط تجار رومی که به یونان رفت و آمد می‌کردند، به شهر رم آورده شد. آنها در بازار شهر، معبدی ساختند و پس از آن خدای هرکول به حامی قدرتمند تجار و پهلوانان رومی تبدیل شد.

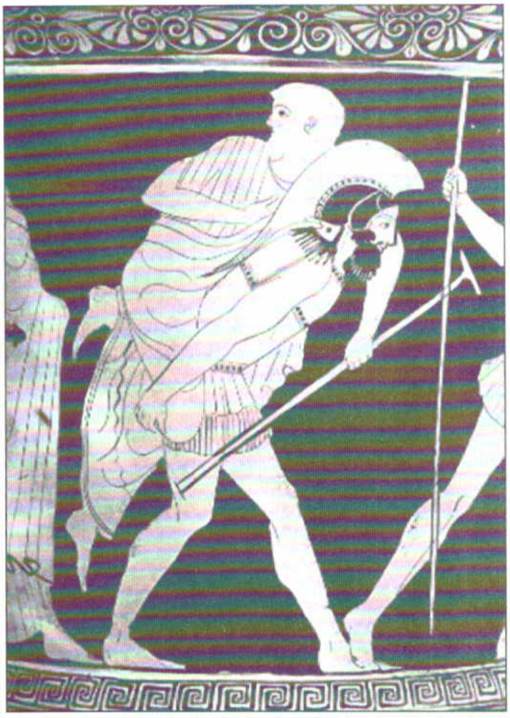
افسانهٔ آئینیس:

بنابر روایتی افسانه‌ای در قرن ۱۲ پیش از میلاد، پهلوانی به‌نام آئنیس که از نبرد تراوا جان سالم به در برده بود، به امر خدایان مأمور شد تا خود و همراهانش را به سرزمین ایتالیا برساند. آنها پس از سفری طولانی و پشت سر گذاشتن ماجراهایی شگفت‌انگیز، موفق شدند به سرزمین موعود برسند. آنها پس از جنگ با قبیلهٔ روتولی موفق شدند کنترل سرزمین لاتیوم را به‌دست آورند. با ازدواج آئنیس و دختر پادشاه لاتیوم، تراوایی‌ها با لاتین‌ها متحد شدند و تبدیل به قوم جدید رومی گردیدند.

در ابتدای این افسانه می‌خوانیم : شاهزاده آئنیس پسر الههٔ ونوس یکی از پهلوانانی بود که برای کمک به پریام (پادشاه تراوا) در نبرد علیه یونانی‌ها شرکت کرده بود. او در صف سپاهیان تروا، دومین پهلوان پس از هکتور (پسر پادشاه پریام) بود. در خلال نبرد، ناگهان یکی از جنگجویان یونانی با نیزه به پای آئنیس زد و او را زخمی نمود. الههٔ ونوس که از عرش، شاهد مجروح شدن فرزندش بود با شتاب به زمین آمد و دور از چشم یونانی‌ها، آئنیس را از صحنهٔ نبرد خارج کرد. پس از کشته شدن آشیل (پهلوان یونانی) و هکتور، (پهلوان تراوایی)، یونانی‌ها به کمک اودیسه و با حیلهٔ ساخت اسب چوبی، توانستند دروازهٔ شهر تراوا را باز کنند. آنها پس از تسخیر شهر، تمام خانه‌ها را به آتش کشیدند و همه را از دم تیغ گذراندند. در این میان آئنیس توانست از مهلکه، جان سالم بدر برد. او با اینکه زخمی بود، پدر پیرش را بر دوش گرفت و با تعدادی از اهالی تراوا، شبانه از شهر گریخت. به این ترتیب آئنیس به همراه مردان تراوایی سوار بر یک کشتی شده، به‌سوی مقصدی نامعلوم حرکت کردند. آنها چندین بار در سواحل شهرهای یونان پیاده شدند اما وقتی مردم متوجه حضور آنها می‌شدند، مجبور می‌شدند به سرعت آنجا را ترک کنند.



نقاشی روی ظرف سفالی : الههٔ ونوس فرزند زخمی‌اش آئنیس را از میدان نبرد خارج می‌کند.



نقاشی روی ظرف سفالی : آئنیس درحالی که پدر پیرش را بر دوش گرفته است، از شهر تراوا فرار می‌کند

تا اینکه یک شب، الهه ونوس به خواب آئنیس آمد و به او گفت که خدایان مقرر کرده‌اند تا تو به سرزمینی در غرب ایتالیا بروی و شهری در آنجا بنا کنی. صبح روز بعد، سرنشینان کشتی به دستور آئنیس بسوی غرب حرکت کردند. آنها پس از چند روز به شهری در غرب یونان رسیدند. در آنجا با آندروماکه (بیوهٔ هکتور) بود روبه رو شدند. آندروماکه به آنها گفت که پس از کشته شدن هکتور و سقوط تراوا او را به عقد پیروس (پسر پهلوان آشیل) در آوردند. اما از زمانی که پیروس عاشق دختر زیبای دیگری شده او را رها کرده، از آن زمان آندروماکه ملکه این سرزمین شده است. آندروماکه، که از دیدن آئنیس بسیار شادمان شده بود، از آنها در کمال مهمان‌نوازی پذیرایی کرد. صبح روز بعد وقتی آئنیس و همراهانش آماده ترک یونان شدند، آندروماکه چند نصیحت به آنها کرد.

او به آئنیس گفت که نباید از راه تنگه بین ایتالیا و جزیره سیسیل بگذرند چراکه هیولاهای دریایی خطرناکی از آن تنگه نگهبانی می‌کنند و اودیسه هم به هنگام عبور از آنجا تعدادی از همراهان خود را از دست داده است. سپس آئنیس و اهالی تراوا از آندروماکه تشکر کردند و سوار بر کشتی شدند و به‌سوی جنوب حرکت کردند. آنها می‌خواستند هر چه زودتر جزیره سیسیل را دور بزنند اما به تاریکی شب برخوردند. آنها نمی‌دانستند که هیولای یک چشم سیکلوپ در ساحل جزیره خوابیده است به همین دلیل با اطمینان کامل پیاده شدند و در ساحل اردو زدند.

صبح روز بعد و قبل از آنکه آفتاب طلوع کند، ناگهان مرد ژولیده‌ای را دیدند که دوان دوان به‌سوی آنها می‌آمد. آن مرد به آئنیس گفت که از همراهان اودیسه است و وقتی نادانسته وارد غار جزیره شدند با غول یک چشم سیکلوپ مواجه می‌شوند. آنها به کمک اودیسه موفق شدند آن غول را کور کنند اما او در تاریکی راه را گم کرده است. آن مرد به آنها گفت که جزیره پر از هیولاهای درنده است و باید هر چه زودتر اینجا را ترک کنید. آئنیس با شنیدن این حرف‌ها، دستور داد تا همه سوار کشتی شوند و حرکت کنند. در همین لحظه، صدای وحشتناکی به گوش رسید. هیولای غول پیکری در حال نزدیک شدن به آنها بود. آنها به سرعت طناب‌ها را بریدند و بادبان‌ها را برافراشتند و پیش از رسیدن هیولا توانستند از

خطر بگریزند. آنها عجله داشتند که هر چه زودتر جزیره سیسیل را دور بزنند اما ناگهان ابرهـای تیـره در آسمان ظاهر شدند و به دنبال آن طوفان سهمگینی رخ داد. در یک چشم بـه هـم زدن مـوج هـای دریـا چنان بر کشتی کوبیدند که بسیاری از مسافران کشتی، از جمله پدر آئنیس، در دریا افتادند و غرق شـدند. همه امید خود را از دست داده بودند که ناگهان ساحلی را دیدند.

آئنیس و دیگر مردان کشتی با تمام قدرت پارو زدند تا بالاخره توانستند خود را به ساحل برسانند. آنها بر حسب اتفاق در جایی فرود آمدند که سرزمین کارتاژ (شهری باستانی در شمال آفریقا) نامیده می‌شد.

در این سرزمین شاهدخت زیبایی به‌نام دیدو فرمانروایی می‌کرد. با اینکه دیدو خواستگاران بسیاری از کشورهای مختلف داشت اما به همه آنها جواب رد داده بود. هنگامی که تراواییها در ساحل کارتاژ پیـاده شدند، آئنیس به همراه یکی از دوستانش تصمیم گرفت به شهر رفته، از فرمانروا کمک بطلبد. الهه ونوس هم که شاهد تمام حوادث بود، فرشته کوپید را فرستاد تا به هنگام دیدار آئنیس و دیدو آتش عـشق را در قلب ملکه روشن کند. شاید به این ترتیب کارتاژی‌ها به مردان تراوایی کمک کنند تا با کشتی دیگـری بـه سفر خود ادامه دهند. خود ونوس هم در هیئت یک شکارچی بر آئنیس و دوستش ظـاهر شـد و بـه آنهـا توصیه کرد که مستقیم نزد ملکه بروند و از او کمک بخواهند.



ملکه کارتاژ با علاقه به داستان سفر آئنیس گوش می‌کند

وقتی خبر ورود غریبه‌ها به ملکه رسید، به آنها اجازه ورود به کاخ را داد. دیدو که علاقه‌ای به مردان نداشت با دیدن آئنیس یک دل نه صد دل عاشقش شد. ملکه دستور داد تا به افتخار ورود این پهلوانان، ضیافت شاهانه‌ای ترتیب دهند و همه مسافران کشتی در خانه‌های زیبایی اسکان داده شوند. آن شب تا صبح مردم کارتاژ به ماجراهایی که آئنیس برای آنها تعریف می‌کرد، گوش دادند. مردم شهر هم از اینکه ملکه آنها عاشق مردی شده، به‌زودی جشن بزرگی خواهند گرفت، خوشحال بودند و سعی می‌کردند از میهمانان به بهترین وجه پذیرایی کنند.

فردای آنروز، آئنیس به همراهانش دستور داد تا یک کشتی تهیه کنند. هنگامی که ملکه از این موضوع باخبر شد، نزد آئنیس رفت و ملتمسانه از او خواست تا در همین شهر بماند. اما آئنیس پاسخ داد که ناچار به رفتن است چون خدایان به او امر کرده‌اند تا هر چه زودتر به سرزمین ایتالیا سفر کرده، در آنجا شهری بنا کند. دیدو وقتی این جواب را شنید در حالی‌که اشک از چشمانش سرازیر بود، از آئنیس دور شد. همان شب مردان تراوایی سوار بر کشتی شدند و به‌سوی شمال حرکت کردند. ملکه دیدو هم وقتی شنید آئنیس شهر را ترک کرده، خنجری را بر قلبش فرو کرد و به زندگی خود پایان داد.

قبل از ترک یونان، پیشگویی به آئنیس گفته بود که به محض رسیدن به خاک ایتالیا باید نزد ساحره‌ای به‌نام سیبیل بروند. هنگامی که تراوایی‌ها به ساحل ایتالیا رسیدند، آئنیس نزد ساحره رفت و از او کمک خواست. سیبیل به او گفت که باید همراه او به دنیای زیرین بیاید و از پدرش آنکسیس (که در طوفان دریا غرق شده بود) بخواهد تا آینده را به او نشان دهد. آئنیس که چاره دیگری نداشت، قبول کرد. سیبل به او گفت که برای ورود به دنیای مرگ باید شاخه زیتون طلایی را از جنگل پیدا کرده، با خود همراه داشته باشد. آئنیس به جنگل رفت و پس از ساعتی گشتن میان درختان انبوه جنگل توانست شاخه طلایی را پیدا کند. به دستور ساحره، آئنیس چهار گاو سیاه برای خشنودی الههٔ وحشت قربانی کرد تا بتوانند به سلامت از تاریکی غار عبور کنند. پس از آن آئنیس و ساحره وارد غار مرگ شدند. داخل غار، ارواح مردگان از دیوار بالا می‌رفتند و صداهای وحشتناکی در می‌آوردند. تا آن زمان آئنیس چنین صحنه‌های ترسناکی ندیده بود اما ساحره به او گفت که باید شجاع باشد و از هیچ چیز نترسد. آنها با احتیاط از راهروی ورودی غار گذشتند تا به رودخانه‌ای رسیدند که آبش چون قیر سیاه بود. پس از مدت کوتاهی، مرد ژولیده‌ای به‌نام چارون که سوار یک کرجی بود به آنها نزدیک شد. ساحره به آئنیس گفت که چارون خدمتکار پلوتو (برادر ژوپیتر وخدای مردگان دنیای زیرین) است و تنها کسانی را از رودخانه عبور می‌دهد که شاخهٔ زیتون طلایی را همراه خود داشته باشند. آئنیس شاخه زیتون را به چارون داد و قایقران بی آنکه حرفی بزند، آنها را سوار کرجی کرد و به آن سوی رودخانه برد. وقتی مسافران از کرجی پیاده شدند ناگهان سگ سربروس (حیوان درنده‌ای که سر داشت) به‌سوی آنها حمله کرد. آئنیس از شدت ترس کم مانده بود سکته کند. ساحره سیبل، فوراً نان قندی کوچکی از جیبش درآورد و جلوی حیوان انداخت. با این کار سگ آرام شد و آنها توانستند به راه خود ادامهٔ دهند.



آئنیس و سیبل شاخه زیتون طلایی را به چارون می‌دهند تا بتوانند به آنسوی رودخانه مرگ بروند

پس از مدت کوتاهی، آنها به صحرای مرگ رسیدند، جایی که مردگان در انتظار داوری خدای مرگ بودند. آئنیس، میان مردگان دیدو را دید که به‌خاطر عشق او خودکشی کرده بود. آئنیس به گریه افتاد و از دیدو خواست که او را ببخشد، اما دیدو او را نمی‌دید. ساحره به آئنیس گفت که فرصت کم است و باید زودتر راه بیفتند. آنها با شتاب از صحرای مرگ و جهنم بدکاران عبور کردند تا اینکه به سرزمینی سرسبز به‌نام بهشت رسیدند. جایی که مردم خوب، شاعران و پهلوانان بزرگ در آنجا با شادی زندگی می‌کردند. آئنیس بین همه آنها توانست پدرش را بشناسد. آنکسیس پیر هم از دیدن پسرش بسیار خوشحال شد.

آنها مدتی همدیگر را بغل کردند و از شادی گریستند. پس از آن، آنکسیس پسرش را کنار رودخانه فراموشی برد و جوانانی را به آئنیس نشان داد که مقرر شده بود در آینده فرزندان آئنیس و پهلوانان شهر رم باشند. هر کدام از آنها قبل از آمدن به دنیا، کمی از آب رودخانه فراموشی را می‌نوشید تا از یاد ببرد که قبلا در بهشت زندگی می‌کرده‌اند. آنکسیس رو به آئنیس کرد و گفت "*شما باید به سرزمینی در نزدیکی شهر لاتیوم بروید. جایی که نوادگان شما بر فراز تپه پالاتین شهری برپا خواهند کرد، که در آینده‌ای نزدیک پایتخت بزرگ‌ترین امپراطوری جهان خواهد شد. به سرزمین موعود بروید و از هیچ چیز نهراسید. خدایان شما را در برابر دشمنان یاری خواهند کرد.* "

پس از این صحبت‌ها، آئنیس و ساحره سیبل از آنکسیس خداحافظی کردند و به دنیای بالا بازگشتند. آئنیس نزد یاران خود رفت و به آنها گفت که باید به‌سوی لاتیوم حرکت کنند.



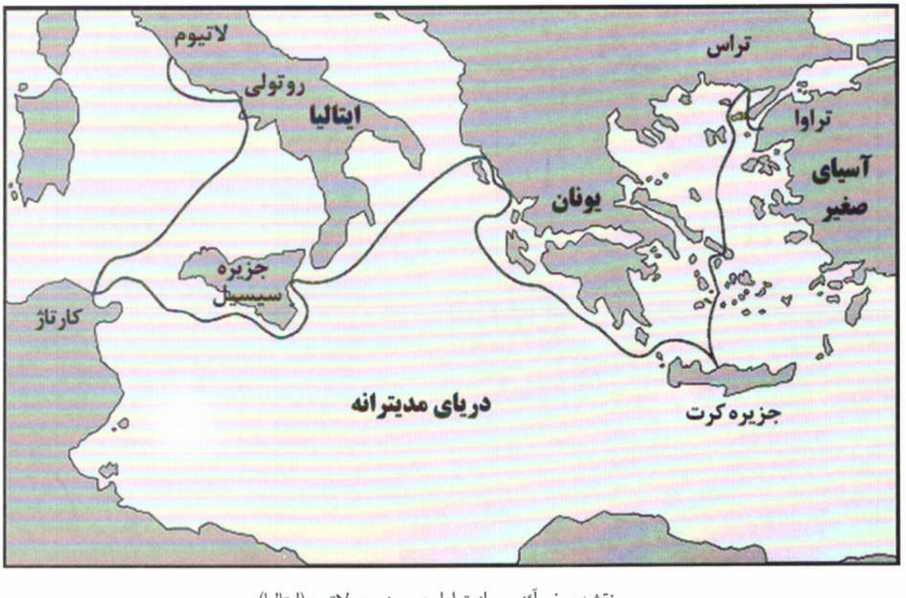
آنکسیس و پسرش آئنیس رژهٔ پهلوانان آیندهٔ رم را می‌نگرند.

وقتی کشتی تراوایی‌ها به ساحل لاتیوم رسید، آئنیس و تعدادی از مردان، هدایای گرانقیمتی برداشتند و نزد لاتینوس، پادشاه لاتیوم رفتند. لاتینوس از پیشگویی، شنیده بود که مردانی بیگانه از آن سوی دریا به این سرزمین خواهند آمد و او باید به خواست خدایان، دخترش لاوینیا را به عقد یکی از آن مردان درآورد. هنگامی که آئنیس به دربار پادشاه لاتیوم رسید، در برابر او تعظیم کرد و پس از تقدیم هدایا و بازگو کردن داستان سفر خود از پادشاه درخواست کرد که تکه‌ای از سرزمین لاتیوم را برای استقرارشان به آنها بدهد. پادشاه با تقاضای تراوایی‌ها موافقت کرد و گفت که مایل است دختر خود را به عقد آئنیس درآورد. چراکه مشیت خدایان بر این است که مردی بیگانه با دخترش ازدواج کند تا پیوند میان مردم لاتیوم و تراوا مستحکم گردد. هنگامی که خبر ازدواج آئنیس و لاوینیا به گوش تورنوس، پادشاه روتولی رسید به شدت خشمگین شد. چراکه او دیوانه‌وار عاشق لاوینیا بود، پس تورنوس برای جنگ با تراوایی‌ها سپاه بزرگی آماده کرد و به بهانه ورود بیگانگان به سرزمین ایتالیا، مردم لاتیوم را هم همراه خود کرد. پادشاه لاتیوم هر چه تلاش کرد، نتوانست مردم کشورش را از جنگ بازدارد به همین دلیل خود را در کاخ زندانی کرد. از آن طرف آئنیس که نمی‌دانست با این تعداد کم نیروهایش چگونه خواهد توانست در برابر خیل عظیم سپاه روتولی و لاتیوم مقابله کند، به معبد رفت و از خدایان یاری خواست. همان شب تیبریوس، خدای رودخانه‌ها به خوابش آمد و به او گفت که به آن سوی رود برود و از پادشاه اتروریا کمک بخواهد. پیش از طلوع آفتاب و بدون آنکه کسی متوجه بشود، آئنیس از رودخانه گذشت. وقتی اتروسک‌ها فهمیدند که دشمن قدیمی آنها یعنی، تورنوس قصد حمله دارد، فورا سلاح به دست گرفتند و همراه آئنیس به‌سوی اردوگاه حرکت کردند، جایی که تراوایی‌ها با تمام قدرت در برابر سپاهیان بی‌شمار روتولی و لاتیوم مقاومت می‌کردند.



آئنیس در دربار پادشاه لاتیوم

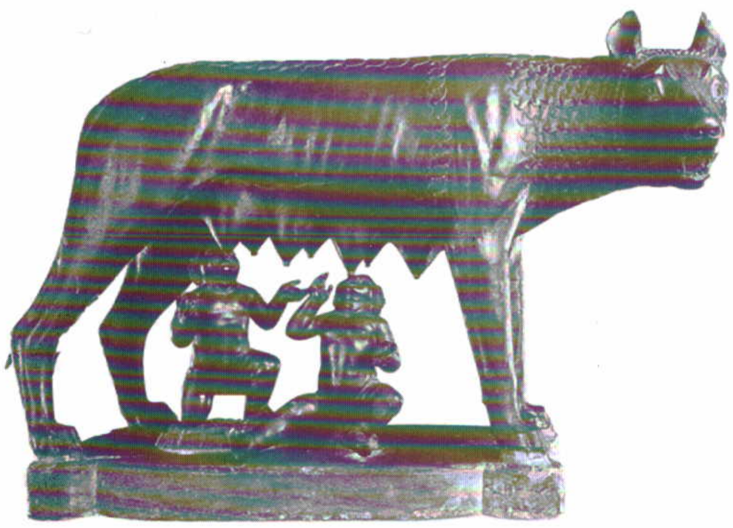
با رسیدن نیروهای کمکی، جنگ سختی درگرفت. مردان بسیاری از هر دو طرف کشته شدند تا اینکه آئنیس پیشنهاد داد تا برای جلوگیری ازکشت و کشتار بیشتر، نبرد نهایی میان او و تورنوس انجام گیرد. همگی با این پیشنهاد موافقت کردند. آئنیس که خدایان را حامی و پشتیبان خود می‌دانست، با قدرتی شگفت انگیز به سوی تورنوس حمله کرد و با ضربه‌ای محکم او را از پای درآورد. پس از آن آئنیس و لاوینیا با هم ازدواج کرد و به شکرانه این پیوند، معبد بزرگی در دامنه تپه مقدس ساختند، جایی که خدایان مقرر نموده بودند پسری از نوادهٔ آنها به نام رومولوس، شهر با عظمت رم را برپاکنند.



نقشه سفر آئنیس از تراوا به سرزمین لاتیوم(ایتالیا)

افسانهٔ روموس و رومولوس :

۴۵۰ سال پس از مهاجرت آئنیس و یاران تراوایی او به سرزمین لاتیوم، یعنی در سال ۷۵۰ پیش از میلاد، یکی از نوادگان وی به‌نام نومیتور (Numitor)، به پادشاهی سرزمین لاتیوم رسید اما برادرش آمولیوس (Amulius) او را از سلطنت خلع کرد و خود را پادشاه جدید خواند. پس از آن آمولیوسِ مستبد، دستور داد پادشاه را زندانی کنند و دخترش رئاسیلویا (Rhea Silvia) را به صومعهٔ الهه ویستا بفرستند تا راهبه شود. در آن زمان رسم بود که راهبه‌ها نمی‌توانستند ازدواج کنند و فرزندی به دنیا بیاورند، اما خدای مارس که از این کار آمولیوس خشمگین شده بود، از آسمان بر زمین آمد و با رئا ازدواج کرد. حاصل این ازدواج دو پسر به نام‌های رموس و رمولوس بود. هنگامی که آمولیوس از این راز آگاه شد، دستور داد تا نوزادان را داخل سبدی قرار دهند و در رودخانهٔ تیبر رها کنند. خدای مارس که شاهد این حادثه بود، به خدای رود تیبر دستور داد تا کودکان را به سلامت به خشکی برساند، جایی که ماده گرگی منتظر بود تا از کودکان مراقبت کنند و به آنها شیر دهد. غروب آن روز هنگامی که چوپان سلطنتی در حال بازگرداندن گلهٔ گوسفندان بود، صدایی گریه کودکی را از میان بوته‌های کنار رودخانه می‌شنود و چون نزدیکتر می‌رود، گرگی را می‌بیند که در حال شیر دادن به دو نوزاد انسان است. پس از رفتن گرگ، چوپان نوزادان را به خانهٔ خود می‌برد و از آنها نگهداری می‌کند. چند سال بعد وقتی روموس و رومولوس به سن جوانی می‌رسند و از راز زندگی خود آگاه می‌شوند، به کاخ آمولیوس غاصب می‌روند و پس از کشتن او، پدربزرگشان را از زندان آزاد می‌کنند و او را دوباره بر تخت پادشاهی می‌نشانند.



مجسمه برنزی از گرگ ماده در حال شیر دادن به رموس و رمولوس (نماد شهر رم)   قدمت : قرن پنجم پیش از میلاد

پس از آن رمولوس و رموس تصمیم می‌گیرند در کنارهٔ رودخانهٔ تیبر و در مرز سرزمین لاتیوم با اتروریا؛ یعنی، همان جایی که ماده گرگ به آنها شیر داده است، شهری بنا کنند، اما بر سر محل دقیق شهر اختلاف نظر پیدا می‌کنند. رمولوس تصمیم می‌گیرد شهر خود را بر بالای تپهٔ پالاتین بنا کند، اما رموس با این تصمیم مخالفت می‌کند و سعی می‌کند با خراب کردن نشانه‌های دیوار روومولوس او را مجاب کند که از تپه پایین بیاید و شهر را در جلگه و کنار رودخانه بنا کند. رمولوس که از این کار سخت خشمگین شده بود، به روموس حمله می‌کند و با زدن ضربه‌ای بر فرق سر برادرش، ناخواسته او را می‌کشد. روومولوس از کار خود پشیمان می‌شود ولی چون کاری از دستش برنمی‌آید، دوباره دست به‌کار می‌شود و شهر خود را می‌سازد و به افتخار خود و برادرش نام رم را بر آن می‌گذارند. روومولوس پس از مرگ پدربزرگش به پادشاهی لاتینی‌ها می‌رسد. او شهر رم را پایتخت سرزمین لاتیوم می‌نامد، اما از آنجا که جمعیت شهر جدید رم بسیار کم بود، از این رو به فکر نقشه‌ای می‌افتد. او ضیافتی ترتیب می‌دهد و از قوم همسایهٔ سابین دعوت می‌کند در جشن سالیانهٔ رم شرکت کنند. در پایان روز جشن، که سابینی‌ها قصد بازگشت به شهر خود را داشتند، رمولوس به بالای ستونی می‌رود و با بازکردن ردا به مردان خود اشاره می‌کند. در یک لحظه مردان رومی به مهمانان خود حمله می‌کنند و تمام زنان سابینی را به اسارت می‌گیرند. مردان سابینی سعی می‌کنند دختران و زنان خود را نجات دهند، اما موفق نمی‌شوند. پس به شهر خود بازمی‌گردند و این بار با تعداد بیش‌تری به شهر رم حمله می‌کنند. در لحظه‌ای که دو طرف آماده نبرد بودند، زنان سابینی مداخله می‌کنند و جلوی جنگ و خونریزی میان برادران و شوهران خود را می‌گیرند. پس از آن، پیمان صلحی میان دو طرف منعقد می‌شود و در سایه این پیمان دو قوم به یکدیگر می‌پیوندند. پس از مدتی پادشاه سابینی‌ها می‌میرد و رمولوس فرمانروای هر دو سرزمین می‌شود.



روومولوس پس از پیروزی بر قبیلهٔ اتروسکی، گنجینهٔ معابد آنان را برای هدیه به معبد خدای ژوپیتر به شهر تازه تأسیس رم می‌برد.



نقاشی معاصر : با باز شدن ردای رومولوس، لاتینی‌ها به سابینی‌ها حمله می‌کنند و زنان آنها را می‌ربایند.



نقاشی معاصر : زنان سابینی مانع از جنگ میان اقوام خود با مردان لاتین می‌شوند.

فصل دوم

تاریخ روم باستان

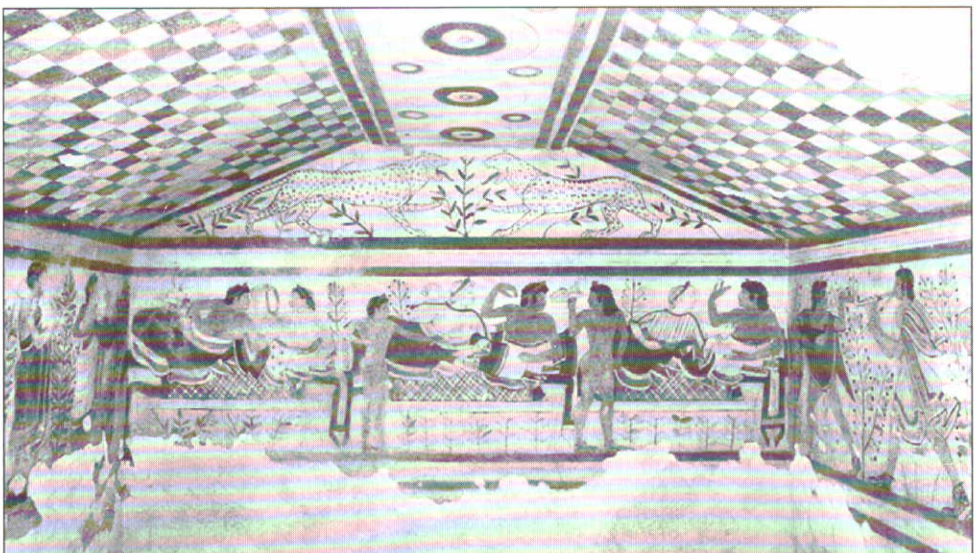
اقوام نخستین:

خاستگاه تمدن و امپراتوری روم، شهر باستانی رم در ایتالیا است. اما پیش از تشکیل دولت یکپارچه روم، قبایلی چون لاتین‌ها، سابین‌ها و سامنیت‌ها در هزارۀ دوم پیش از میلاد، از شمال اروپا و با عبور از کوه‌های بلند آلپ وارد سرزمین حاصلخیز و گرم ایتالیا شده، در آنجا سکنی گزیده بودند. این اقوام به همان شکل بدوی در خانه‌های گلی زندگی می‌کردند و بیش‌تر به دامداری و کشاورزی مشغول بودند. در قرن نهم پیش از میلاد، اقوام دیگری بنام اتروسک‌ها از آسیای صغیر (ترکیۀ فعلی) وارد ایتالیا شد و در همسایگی آنها ساکن شدند. اتروسک‌ها که به سبب ارتباط با یونانی‌ها در فنون مختلف از جمله معماری، فلزکاری و سفالگری مهارت کسب کرده بودند، حکومت مقتدری در شمال ایتالیا به‌وجود آوردند.

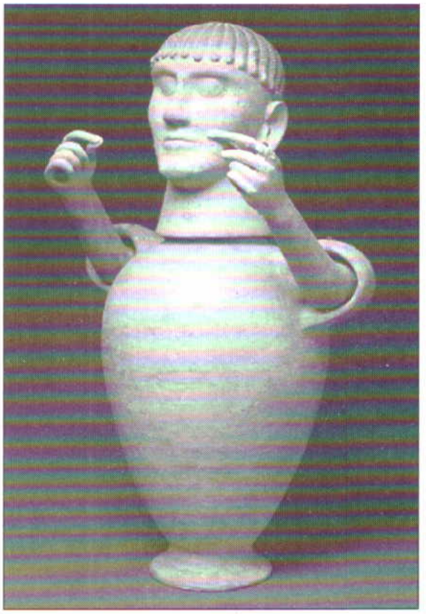
اتروسکی‌ها تا حد زیادی تحت تأثیر فرهنگ یونانی قرار داشتند. آنها خدای آپولو و مارس را می‌پرستیدند و افسانه‌های یونانی را باور داشتند. البته در میان اتروسک‌ها عقاید و رسوم عجیبی هم رواج داشت. هنگامی که یکی از بستگان آنها از دنیا می‌رفت، جسد او را می‌سوزاندند و سپس خاکسترش را داخل کوزه یا تابوت سفالی می‌گذاشتند. روی تابوت ثروتمندان نیز مجسمۀ فرد فوت‌شده را قرار می‌دادند و دیوارۀ آن را با نقش‌برجسته‌های زیبایی تزئین می‌کردند. پس از آن، مجلس جشنی برای شادکامی روح مرده، ترتیب می‌دادند و تابوت را داخل مقبره‌ای که در کوه کنده بودند، قرار می‌دادند.



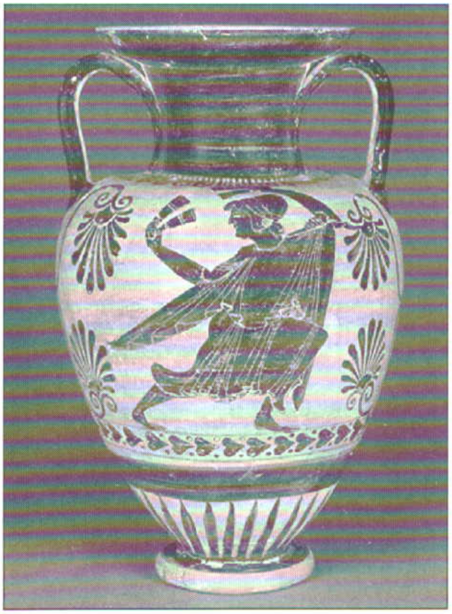
تابوت معروف زوج اتروسکی قدمت: ۵۲۰ سال پیش از میلاد محل نگهداری: موزه ناسیونال شهر رم



نقاشی ضیافت مرگ بر دیوارهای یک مقبرهٔ اتروسکی قدمت : ۴۸۰ سال پیش از میلاد مسیح



خاکستردان اتروسکی با درپوشی به شکل صورتک مرد جوان
قدمت اثر : قرن سوم پیش از میلاد

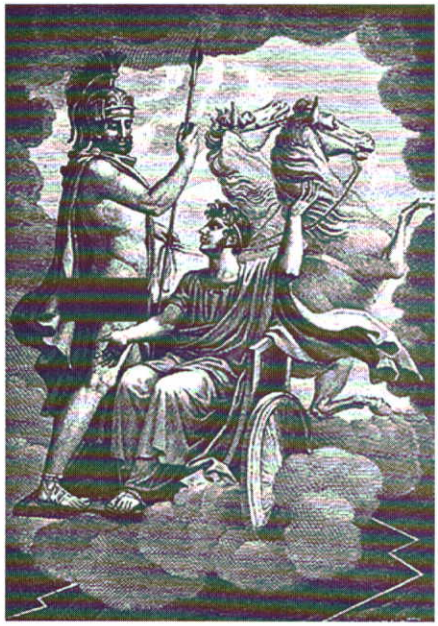


کوزه با نقش الههٔ یونانی ؛ محل کشف: جزیرهٔ سیسیل ایتالیا
قدمت اثر : قرن پنجم پیش از میلاد

سومین گروه پس از لاتین‌ها و اتروسک‌ها، یونانی‌ها بودند که در قرن هشتم پیش از میلاد، وارد سرزمین ایتالیا شدند. در آن زمان، دولت شهرهای قدرتمند یونانی چون آتن، اسپارت و کورنت به منظور توسعهٔ قلمرو حکومت‌های خود به سرزمین‌های اطراف یورش بردند و جزیرهٔ سیسیل و بخش اعظمی از جنوب ایتالیا، تحت سیطرهٔ یونانی‌ها درآمد. به این ترتیب، لاتین‌ها از دو طرف در محاصره قرار گرفتند. اتروسک‌ها که در شمال، حکومتی پادشاهی برپا کرده بودند و یونانی‌ها که سواحل جنوب ایتالیا را مستعمرهٔ خود ساخته بودند.

عصر پادشاهی : (۷۵۰ تا ۵۱۰ پیش از میلاد)

مورخان، تاریخ روم باستان را به سه دوره پادشاهی، جمهوری و امپراتوری تقسیم می‌کنند. از دوره پادشاهی اطلاعات زیادی در دست نیست. همان‌طور که خواندید، رمولوس نخستین پادشاه رومیان، شهر رم را بنیان نهاد و پس از مرگ پدربزرگش به پادشاهی رم رسید. رمولوس پس از اتحاد با سابین‌ها تعدادی از پاتریسین‌ها (مردان اشراف‌زاده) را با عنوان سناتور برای شرکت در انجمن مشورتی سنا و کمک به تصمیم‌گیری پادشاه انتخاب کرد. رمولوس طی ۳۸ سال حکومت خود، توانست بسیاری از شهرهای سرزمین لاتیوم را تحت تسلط درآورد و شهر رم را از یک شهر کوچک به شهری بزرگ و آباد تبدیل کند. او پس از مرگ به مقام خدایی رسید و معبدی برای پرستش روح او در بازار شهر، ساخته شد.


رمولوس پس از مرگ سوار گردونه پدرش(خدای مارس) شد و به آسمان رفت تا در زمره خدایان درآید.

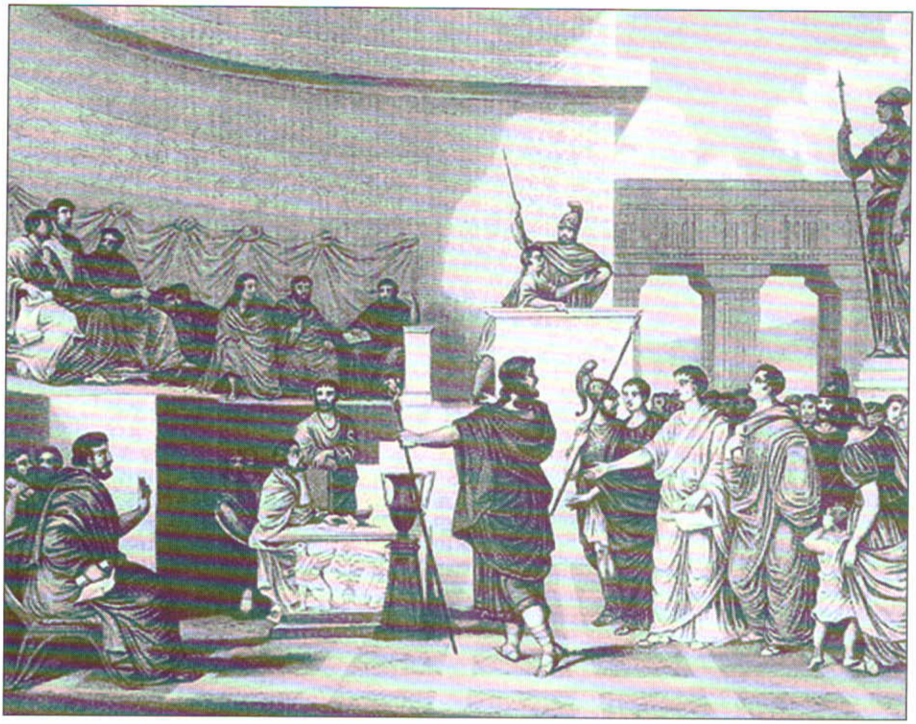
پس از رمولوس و طبق قرار قبلی، حکومت روم به یکی از شاهزادگان سابینی به‌نام *پومپیلیوس* رسید. از اقدامات مهم او، اعطای اختیارات بیش‌تر به سناتورها بود که بر اساس آن مجلس سنا، حق انتخاب پادشاه و خلع او از حکومت را به‌دست آورد.

پومپیلیوس که فردی مذهبی بود، دستور ساخت معابد مختلف از جمله معبد الههٔ ویستا را صادر کرد و کاهنه‌هایی برای انجام فرایض دینی در آنها گماشت. سومین پادشاه روم که *هوستیلوس* نام داشت، مردی جنگجو و مستبد بود. او به محض رسیدن به قدرت و به منظور گسترش قلمرو خود، به سرزمین‌های همسایه اعلان جنگ داد. هوستیلوس، می‌خواست با تسخیر شهرهای دیگر و افزایش اقتدار رم مانند رمولوس به شهرت و افتخار برسد.

او پس از نابود کردن شهر *آلبالونگا*، تمام مردان و زنان را اسیر کرد و به عنوان برده به شهر رم آورد. با مرگ مشکوک هوستیلوس، برای مدتی شهر رم و همسایگانش به صلح و آرامش رسیدند. با قدرت گرفتن رم، قبایل همسایه از جمله اتروسک‌ها نیز با لاتین‌ها متحد شدند و به این ترتیب روم به قدرتمندترین دولت شبه جزیرهٔ ایتالیا تبدیل شد.

اتروسک‌ها که خود را کم‌تر از رومی‌ها نمی‌دیدند، خواهان مشارکت در نظام سیاسی کشور شدند و در نهایت به خواسته خود رسیدند، به طوری‌که پنجمین پادشاه روم به‌نام *پریسکوس* از میان آنها برگزیده شد. یکی از نخستین اصلاحات پریسکوس اضافه کردن ۱۰۰ نمایندهٔ اتروسکی به اعضای سنا بود. از کارهای عمرانی او نیز ساخت مجرای فاضلاب شهری بود که با معماری خاص اتروسکی‌ها یعنی، طاق قوسی ساخته شد. این بنای به ظاهر ساده، بعدها الگوی معماری تمام بناهای روم در سراسر اروپا شد.

مشهورترین بنای این دوره، میدان بزرگی بود که برای انجام مسابقات ارابه‌رانی ساخته شده بود و تا صدها سال بزرگ‌ترین ورزشگاه جهان به شمار می‌رفت. ششمین پادشاه روم نیز از اشراف اتروسکی انتخاب شد. در این دوره، مردم بر اساس قبیله و دارائی‌شان به طبقات مختلف تقسیم شدند و هر یک از این گروه‌ها دارای حقوق اجتماعی و وظایف اجباری خاصی بودند. به این ترتیب، شکاف طبقاتی عظیمی بین قبایل ثروتمند و فقیر به‌وجود آمد و موجب نارضایتی تودهٔ مردم شد.



اعضای سنا، سوپربوس را از پادشاهی خلع و حکومت جمهوری را اعلام می‌کنند.

هفتمین پادشاه روم نیز *سوپربوس* بود. در دوره پادشاهی او، اتروسک‌ها به بالاترین مقامات دولتی رسیدند و ثروت کلانی به چنگ آوردند. عامهٔ مردم لاتین که اتروسک‌ها را به چشم غاصبان بیگانه می‌نگریستند، به دنبال فرصتی بودند تا آنها را از سرزمین خود اخراج کنند. عاقبت در سال ۵۰۹ پیش از میلاد، تعدادی از سناتورها به رهبری *بروتوس*، پادشاه را از قدرت خلع و حکومت جمهوری را اعلام کردند.

عصر جمهوری : (۵۱۰ تا ۲۷ پیش از میلاد)

پس از سقوط نظام پادشاهی و به پیشنهاد بروتوس، مجمعی همگانی متشکل از عوام و پاتریسین‌های رومی تشکیل شد، تا هر بار یکی از سناتورها برای مدت معینی به عنوان رئیس حکومت برگزیده شود. پس از بحث‌های بسیار، تصمیم بر این شد که برای جلوگیری از قدرت گرفتن و سوءاستفاده رئیس از موقعیت خود، بهتر است دو نفر با اختیارات و اقتدار مساوی در رأس حکومت قرار گیرند. به این ترتیب دو رهبر که کنسول لقب می گرفتند، برای مدت یکسال انتخاب شدند. مهم‌ترین وظیفه کنسول‌ها، ادارهٔ دولت و اجرای قوانین تصویب شده در مجلس سنا بود.

هر یک از این دو کنسول، ارتش مجزایی در اختیار داشتند که به هنگام تهاجم بیگانگان می‌بایست به مقابله با دشمن می‌پرداختند، اما بعدها به دلیل مشکلاتی که در هماهنگی میان نیروهای نظامی به‌وجود می‌آمد، مجلس سنا تغییراتی در قانون حکومتی داد، به نحوی که هنگام بروز جنگ، فرماندهی هر دو ارتش به مدت حداکثر ۶ ماه به یکی از کنسول‌ها واگذار می‌شد.

در حکومت جمهوری نیز مجلس سنا همچنان حق قانون‌گذاری و عزل و نصب کارگزاران دولتی از جمله قضات و مأموران جمع‌آوری مالیات را بر عهده داشت. پاتریسین‌های اشراف‌زاده که خود را وارثان مادام العمر سنا می‌دانستند، به عوام اجازه ورود به مجلس و شرکت در تصمیم‌گیری‌ها را نمی‌دادند. اما مردم خواهان حق رأی بیش‌تری بودند و گاهی اعتراضات خود را به صورت اعتصاب یا شرکت نکردن در جنگ نشان می‌دادند. این وضع نمی‌توانست مدت زیادی ادامه یابد و عاقبت سنا مجبور شد با درخواست مردم موافقت کند. به این ترتیب، مردان رومی اجازه یافتند تا شورایی به نام مجلس عوام تشکیل دهند. رومی ها با تشکیل این مجلس گام بزرگ دیگری به‌سوی دموکراسی برداشتند.



روایت شده است پس از اعلان نظام جمهوری در سنا، بروتوس متوجه شد که پسرانش به همراه تعدادی دیگر، در حال طرح توطئه برای بازگرداندن نظام پادشاهی هستند. او همان روز به دادگاه رفت و به‌خاطر نجات جمهوری، دستور اعدام آنها را صادر کرد. در تابلوی معاصر فوق، بروتوس با حالتی غمگین روی صندلی نشسته است، درحالی‌که همسر و دخترانش در حال سوگواری در مرگ پسران خانواده هستند.

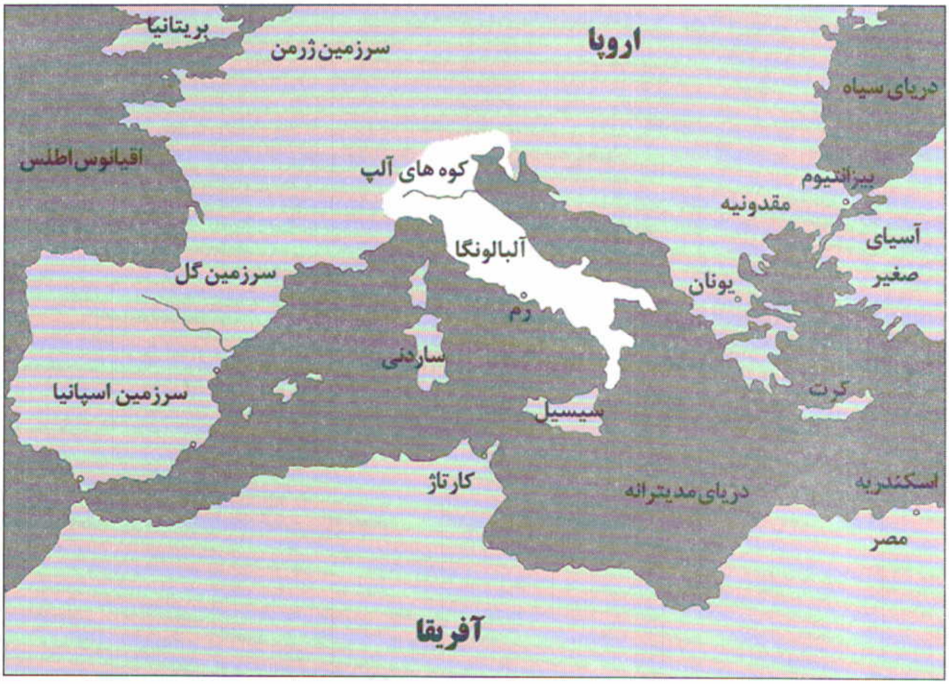
با اینکه مجلس عوام حق قانون‌گذاری نداشت، اما با انتخاب نماینده‌ای رسمی در مجلس سنا می‌توانست از تصویب قوانینی که مخالف منافع عامهٔ مردم بود، جلوگیری کند. بعدها مجلس عوام به حقوق بیش‌تری از جمله حق قانونگذاری و انتخاب یکی از دو کنسول جمهوری نیز دست یافت. بر پایهٔ این حکومت عادلانه، دولت روم با پشتوانه قوی مردمی به چنان قدرتی دست یافت که در کم‌تر از یک قرن توانست تمامی سرزمین‌های ایتالیا را تحت سیطرهٔ خود درآورد.

در قرن چهارم پیش از میلاد، قوم وحشی گُل(Gual) که در شمال اروپا می‌زیستند، با گذشتن از کوه‌های آلپ وارد ایتالیا شدند و پس از چپاول شهرهای شمالی به سمت جنوب حمله‌ور شدند. با نزدیک شدن مهاجمان بیگانه، در پایتخت حالت فوق العاده اعلام شد. ارتش ۴۰ هزار نفری رومی، تحت فرماندهی یکی از کنسول‌ها به مقابله با متجاوزان رفتند، اما صفوف منظم سربازان رومی با حملهٔ وحشیانه جنگجویان گل از هم گسیخت و در نهایت رومی‌ها شکست سنگینی متحمل شدند. پس از آن مهاجمان وحشی وارد شهر شدند و شروع به غارت و چپاول اموال مردم کردند. چند ماه طول کشید تا رومی‌ها توانستند ارتش خود را سازماندهی کنند و دشمن را به آن‌سوی مرزهای شمالی فراری دهند.

قرن سوم پیش از میلاد، سال‌های پرآشوبی برای رومی‌ها بود. ارتش رومی که پس از سازماندهی دوباره آماده فتوحات جدید شده بود، این‌بار با هجوم اقوام سامینت مواجه شد. اما آنها نتوانستند کاری از پیش ببرند و در نهایت تسلیم رومی‌ها شدند. پس از آن تمام توجه سپاه روم معطوف شهرهای یونانی در جنوب ایتالیا شد. حاکمان این شهرها که خود را در برابر ارتش مجهز روم ناتوان می‌دیدند، از پادشاه یونانی اپیروس درخواست کمک کردند. فرمانروای اپیروس با سپاهی عظیم به یاری یونانی‌نشین‌های ایتالیا آمد، اما پس از چند نبرد بی‌حاصل مجبور به بازگشت شد و شهرهای یونانی که حامی اصلی خود را از دست داده بودند، به ناچار تسلیم شدند.

گرچه تسخیر سرزمین‌های دیگر آسان نبود، اما فرمان‌راندن بر دشمنان تسلیم شده، خود کاری سخت‌تر بود. به همین دلیل دولت روم تلاش می‌کرد تا حد امکان این سرزمین‌های فتح شده را جدا از هم نگاه دارد تا از اتحاد آنها جلوگیری کند و در ضمن با اعطای یکسری حقوق و امتیازات از جمله حق انتخاب حاکمان محلی و داشتن نماینده در سنای روم، آنها را وابسته و به نوعی هم پیمان خود نگاه دارد.

به تدریج و با توسعه کشور روم، جاده‌هایی امن و مستحکم از پایتخت رم به شهرهای دوردست ساخته شد. این جاده‌ها علاوه بر افزایش روابط بازرگانی و اجتماعی میان جوامع مختلف، این امکان را به دولت مرکزی می‌داد تا در مواقع بحرانی بتواند به سرعت نیروهای نظامی را به اقصی نقاط کشور اعزام کند. ساخت این جاده‌ها که با امتیازات بسیار دیگری همراه بود، باعث محکم‌تر شدن پیوندهای سیاسی و اجتماعی میان جوامع مختلف رومی شد، تا آنجا که در اواخر قرن دوم پیش از میلاد، تقریباً همهٔ مردم شمال و جنوب ایتالیا، علاوه بر خط لاتین، آداب و رسوم رومی‌ها را پذیرفته بودند و جزئی از ملت واحد روم شده بودند.



قلمرو جمهوری روم در اواخر قرن دوم پیش از میلاد

نبردهای پونیک میان روم و کارتاژ :

با سقوط امپراتوری عظیم هخامنشی در قرن چهارم پیش از میلاد، مقدونی‌های یونان بر سرزمین‌های شرق مدیترانه دست یافتند. اما این پیروزی آنها دوام زیادی نداشت، چراکه با مرگ نابهنگام اسکندر، سردارانش به جان هم افتادند و امپراتوری را به چند پادشاهی تقسیم کردند. به مرور، جنگ‌های داخلی باعث تضعیف توانایی نظامی یونانیان شد. این دوران مصادف بود با ظهور دو ابرقدرت جدید یکی امپراتوری کارتاژ[۱] و دیگری روم.

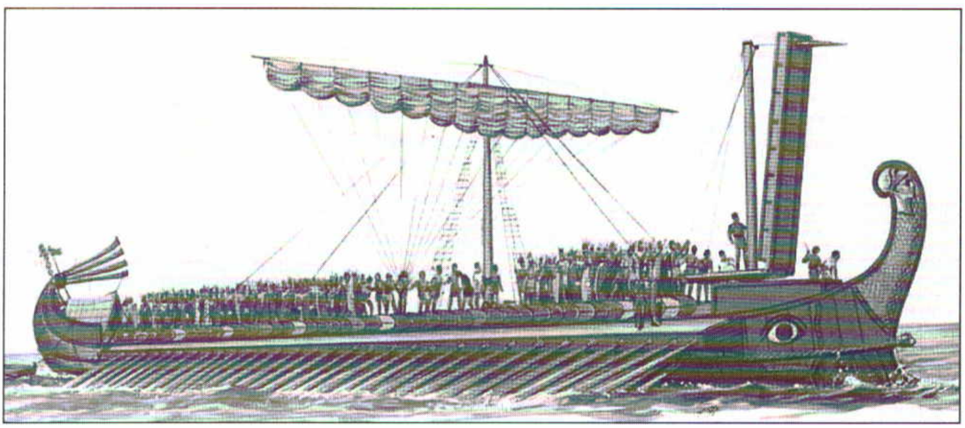
رومی‌ها پس از تصرف سراسر خاک ایتالیا اینک به جزیرهٔ مهم و استراتژیک سیسیل چشم دوخته بودند که آن زمان بخشی از مستعمرهٔ امپراتوری کارتاژ محسوب می‌شد. ورود ارتش روم به جزیرهٔ سیسیل، سرآغاز سلسله جنگ‌های ویرانگری شد که به نبردهای پونیک شهرت یافت و در نهایت به نابودی کارتاژ انجامید.

۱- در قرن نهم پیش از میلاد، یکی از اقوام فینیقی که در سواحل شرقی مدیترانه (سوریه و لبنان امروزی) می‌زیستند، به سرزمین‌های شمال آفریقا مهاجرت کردند و بندر باستانی *کارتاژ* را در جایی که امروزه تونس نامیده می‌شود، بنا نهادند. موقعیت مناسب جغرافیایی، وجود باغ‌ها و مزارع بسیار و همچنین هزاران برده‌ای که توسط تجار به این سرزمین آورده شده بودند، باعث شد تا این شهر به یکی از مرکز تجاری مهم در منطقه تبدیل شود. به مرور زمان، کارتاژ به یک امپراتوری بزرگ تجاری تبدیل شد و توانست به کمک ناوگان دریایی عظیم خود، سراسر حوزه مدیترانه را تحت سیطره خود درآورد.

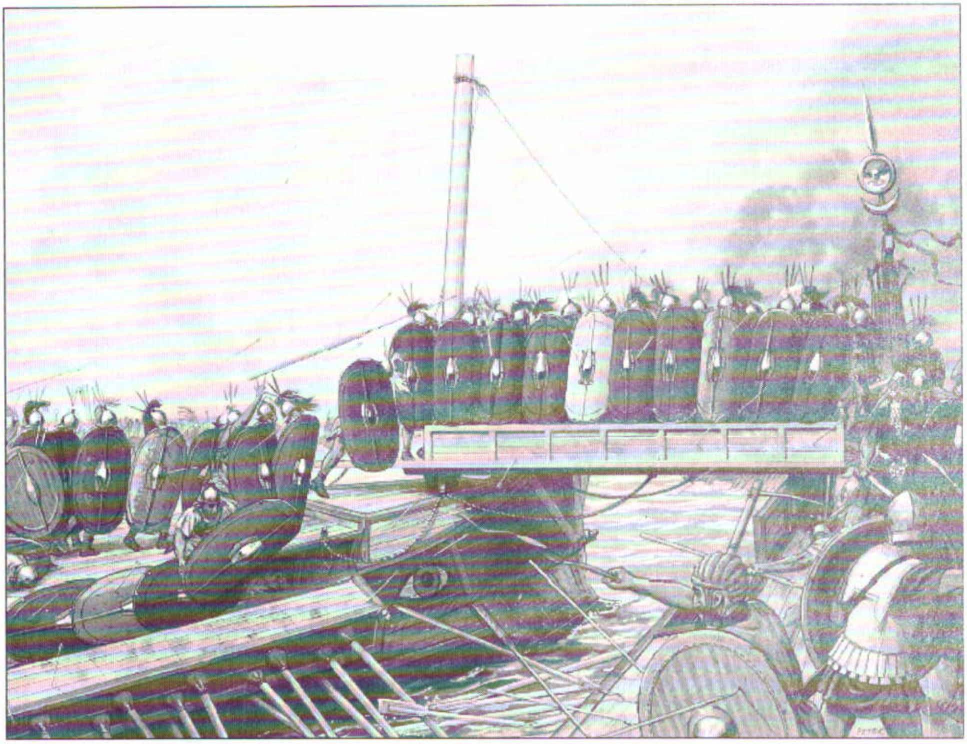
نخستین نبرد پونیک : ۲۶۴ تا ۲۴۱ پیش از میلاد

در قرن سوم پیش از میلاد، ارتش پرقدرت روم، مترصد بهانه‌ای بود تا با تمام قوا به جزیرهٔ سیسیل حمله‌ور شود. عاقبت با لنگر انداختن کشتی‌های کارتاژی در جزیره‌ای که رومی‌ها مدعی آن بودند، جنگ میان دو ابرقدرت آغاز شد. رومی‌ها که به ضعف پیاده نظام کارتاژی پی برده بودند، طی چند سال گذشته با تقویت ناوگان دریای خود، به دنبال راهی بودند تا بتوانند خود را به عرشهٔ کشتی‌های دشمن برسانند. به همین دلیل کشتی‌های خود را به سلاح عجیبی به نام تختهٔ پل میخ‌دار، مجهز کردند. در دومین نبرد دریایی، این رومی‌ها بودند که به پیروزی رسیدند. هنگامی که کشتی رومی پهلو به پهلوی کشتی کارتاژی قرار می‌گرفت، تخته پل رها می‌شد تا بر عرشهٔ کشتی دشمن فرود آید. از آنجا که رومی‌ها در انتهای تخته، میخ بلندی تعبیه کرده بودند، تخته در عرشهٔ کشتی مقابل فرو می‌رفت و در نتیجه سربازان رومی می‌توانستند از روی پل چوبی متحرک عبور کرده، وارد کشتی دشمن شوند. به این ترتیب رومی‌ها موفق شدند علاوه بر غنیمت گرفتن ۵۰ کشتی کارتاژی، سربازان خود را در ساحل جزیرهٔ سیسیل پیاده کنند و این جزیره را نیز به ضمیمهٔ کشور خود کنند.

اما این پیروزی، سبب مغرور شدن رومی‌ها شد و چنین تصور کردند که با ورود به خاک آفریقا می‌توانند شهر بزرگ کارتاژ را نیز به راحتی تصرف کنند. هنگامی که ارتش سی هزار نفرهٔ روم به رهبری کنسول تام الاختیار، مارکوس رگولوس در ساحل کارتاژ پیاده شدند، با سپاهی روبه رو شدند که هیچ انتظارش را نداشتند. رومی‌ها که در دام کارتاژی‌ها افتاده بودند، چاره‌ای جز تسلیم نداشتند. پس از آن کارتاژی‌ها به رگولوس پیشنهاد کردند، به شرطی سربازان اسیر رومی را آزاد می‌کنند که او به روم بازگردد و از سنا درخواست خاتمهٔ جنگ بکند، اما اگر موفق به این کار نشد باید به کارتاژ بازگردد، چراکه در غیر این صورت همه اسیران اعدام خواهند شد.



کشتی جنگی رومی مجهز به تخته پل میخ دار و در حال حمل ۳۰۰ پاروزن و ۱۲۰ لژیون پیاده



لژیونرهای رومی در حال ورود به کشتی کارتاژی

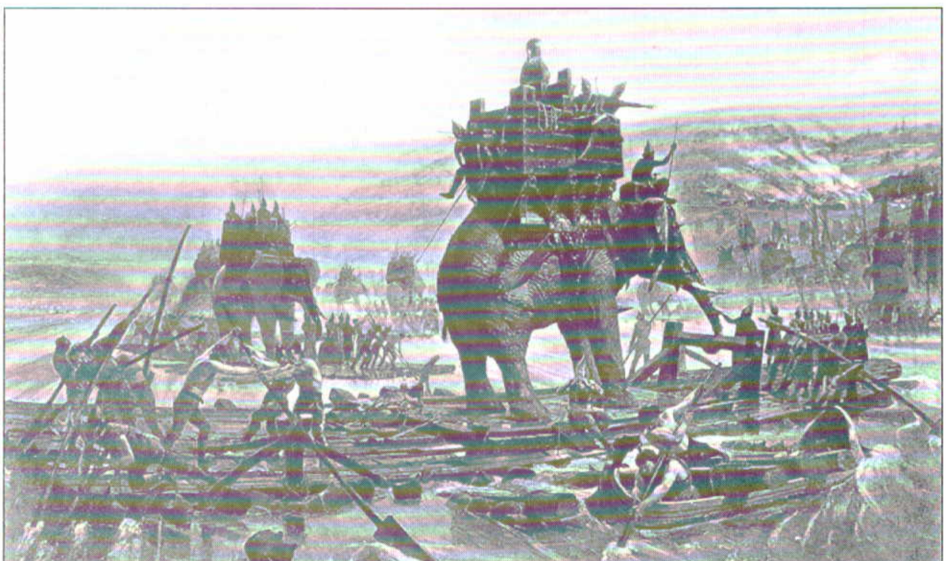
رگولوس این پیشنهاد را پذیرفت، اما پس از بازگشت به روم، از نمایندگان سنا خواست که در برابر کارتاژی‌ها کوتاه نیایند و به نبرد ادامه دهند. روایت است که رگولوس به‌خاطر قولی که داده بود، به کارتاژ بازگشت تا سربازانش اعدام نشوند. با کشته شدن رگولوس، کارتاژی‌ها به رهبری سردار خود هامیلکار وارد سیسیل شدند و ضربات سنگینی به رومی‌ها وارد ساختند، اما سرانجام رومیان موفق شدند در نبرد دیگری، کارتاژی‌ها را مجبور به خروج از سیسیل کنند و غرامت سنگینی دریافت نمایند.

دومین نبرد پونیک : ۲۱۸ تا ۲۰۱ پیش از میلاد

پس از نبرد اول، رومی‌ها که خیالشان از بابت جنوب راحت شده بود، به‌سوی شمال لشگر کشیدند، تا جلوی پیشروی دشمنان قدیمی خود؛ یعنی، گل‌ها و سابینی‌ها را بگیرند. اما از آن سو، کارتاژی‌ها گرچه شکست خورده بودند، ولی یکسره از بین نرفتند. در این سال‌ها، هامیلکار با بسیج کردن مردان کارتاژی، سعی داشت شکوه دوباره را به کارتاژ بازگرداند و این بار با ارتش مقتدرتری به جنگ رومی‌ها برود، اما عمرش کفاف نداد و نتوانست به آرزویش برسد. با مرگ هامیلکار، پسرش *هانیبال*، بر تخت سلطنت نشست. او که سرداری شجاع و فرماندهی لایق بود، تصمیم گرفت آرزوی پدر را با نقشهٔ دیگری که در سر می‌پروراند، به سرانجام برساند.

هانیبال که می‌دانست نمی‌تواند در دریا با رومی‌ها بجنگد، تصمیم گرفت ابتدا به اسپانیا برود، تا از آنجا به کمک گل‌هایی که به تازگی از ارتش روم شکست خورده بودند، از کوه‌های آلپ بگذرد و از پشت سر به رومی‌ها ضربه بزند. به این ترتیب در پاییز سال ۲۱۸ پیش از میلاد، ارتش عظیم کارتاژ متشکل از سی هزار سرباز، سوار بر کشتی شدند و پس از عبور از دریای مدیترانه، قدم بر خاک اسپانیا گذاشتند، اما عبور از کوه‌های آلپ در آن فصل از سال کار آسانی نبود. سربازان و اسب‌های زیادی از سرما و گرسنگی تلف شدند یا به هنگام عبور از گذرگاه‌های خطرناک در داخل دره‌های عمیق افتادند با این‌حال، هانیبال به هر زحمتی که بود، توانست سپاه خسته را از آلپ بگذراند و وارد شمال ایتالیا شود.

در نخستین جنگی که میان ارتش روم و کارتاژی روی داد، رومی‌ها شکست سختی متحمل شدند، به‌طوری‌که در آن جنگ، بیش از دو سوم سپاه روم نابود شد. رومی‌ها چنان از این حادثه، وحشت زده شدند که با تمام قوا به رم گریختند و در شهر سنگر گرفتند. کارتاژی‌ها به تعقیب آنها تاختند، اما از آنجا که منجنیق‌های دیوار شکن در اختیار نداشتند، موفق نشدند وارد رم شوند و به ناچار خارج از شهر اردو زدند. در این احوال، سنای روم هر دوکنسول شکست خورده را برکنار کرد و فرماندهی ارتش را به *ماکسیموس* سپرد. فرماندهٔ جدید که می‌دانست ارتش ضعیف روم قادر به رودررویی با کارتاژی ها نیست ، ترفند تعقیب و گریز را انتخاب کرد تا دشمن را آزار دهد. به این ترتیب، کارتاژی‌ها چند ماهی را به تعقیب رومی‌ها در شمال و جنوب ایتالیا مشغول شدند و از فکر تصرّف پایتخت منصرف گردیدند.



هانیبال برای ترساندن سربازان رومی با خود چهل فیل برد، اما همهٔ آنها به هنگام عبور از گذرگاه‌های خطرناک آلپ تلف شدند.



در پایان نبرد، هانیبال پیروزمندانه و سوار بر اسب از روی جنازهٔ سربازان رومی می‌گذرد.

در تابستان سال ۲۱۶ پیش از میلاد، دو سپاه روم و کارتاژ در دشت کانائه، روبروی هم صف آرایی کردند. در این جنگ نابرابر، بار دیگر هانیبال نقشه ماهرانه دیگری را به اجرا درآورد. به دستور او ستون پیاده نظام در وسط مستقر شد و دو گروه سواره نظام در دو طرف آن قرار گرفتند. هنگامی که رومی‌ها حمله را آغاز کردند، هانیبال به پیاده نظام خود دستور عقب‌نشینی داد. به این ترتیب با ورود رومی‌ها به هلال کارتاژی‌ها، ناگهان سواره نظام از دو طرف به آنها حمله‌ور شد. در این نبرد که یکی از شاهکارهای نظامی جهان باستان محسوب می‌شود ، بیش از ۸۰ هزار سرباز رومی قتل عام شدند. هانیبال گرچه در نبرد کانائه، ضربهٔ سنگینی به ارتش روم وارد ساخت، اما باز هم نتوانست دروازه‌های شهر رم را بگشاید.

یک سال بعد، وقتی هانیبال به دنبال متحدکردن شهرهای همسایهٔ یونانی برای حمله به شهر رم بود، رومی‌ها دوباره ارتش دیگری آماده کردند و این بار نیز با استفاده از اندرزهای ماکسیموس، به دنبال جنگ فرسایشی با هانیبال پرداختند. در سال ۲۱۵ پیش از میلاد، رومی‌ها از راه دریا به جزیرهٔ سیسیل وارد شدند و پس از محاصرهٔ شهر سیراکوز توانستند کارتاژی‌ها و متحدان یونانی آنها را شکست دهند[۱]. با شروع نبرد در جزیره سیسیل، فرماندهان رومی حرکت دوم خود را انجام دادند و آن اعزام نیرو به اسپانیا

۱- چنین روایت شده که در پایان جنگ، وقتی رومی‌ها وارد شهر شدند، دانشمند معروف یونانی به‌نام ارشمیدس، بی‌توجه به وقایع اطرافش، روی شن‌های ساحل دریا اشکال هندسی رسم کرده، در حال حل مسالهٔ ریاضی بود. در این هنگام یک سرباز رومی از قایقی پیاده شد و با راه رفتن روی شن‌های ساحل، اشکال او را لگد کرد. ارشمیدس با فریاد به حرکت سرباز اعتراض کرد، اما سرباز خشمگین که دانشمند بزرگ را نمی‌شناخت، به‌سوی او حمله کرد و با یک ضربهٔ شمشیر، سرش را از بدنش جدا کرد !

بود. از آنجا که هانیبال نمی‌توانست هم‌زمان در دو جبهه بجنگد، نتوانست نیروی کمکی به کارتاژی‌های مستقر در اسپانیا بفرستد. به این ترتیب، رومی‌ها موفق شدند اسپانیا را به تصرف خود درآورند.

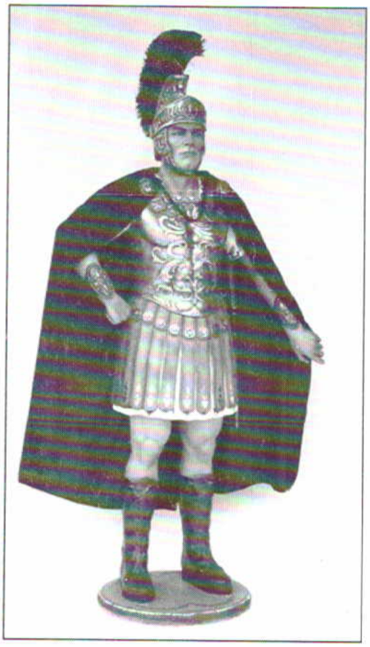
در این زمان، یکی از فرماندهان ارشد رومی به نام سکیپیو به سنا پیشنهاد داد تا برای خارج کردن هانیبال از ایتالیا، بهتر است به کارتاژ حمله کنند. این نقشه بسیار موفقیت‌آمیز بود، چراکه به محض پیاده‌شدن سربازان رومی در ساحل شمال آفریقا، دولت کارتاژ به هانیبال دستور عقب نشینی صادر کرد و هانیبال هم به قصد دفاع از کارتاژ، به آفریقا بازگشت. سرانجام در سال ۲۰۲ پیش از میلاد، دو لشگر در رودرروی هم قرار گرفتند. این بار رومی‌ها با نقشه‌ای حساب شده، پیروز میدان شدند و در نهایت با تحمیل قرارداد سنگین به کارتاژ، پیروزمندانه به کشور خود بازگشتند.

تشکیلات نظامی ارتش روم :

همانطور که خواندید، در دوره جمهوری روم هر یک از دو کنسول فرماندهی، ارتشی مجزا، متشکل از ۱۵۰ هزار سرباز، پیاده نظام را بر عهده داشتند. برای کنترل و هدایت این ارتش عظیم، نیروهای پیاده نظام به سی واحد پنج هزار نفری به نام *لژیون* تقسیم شده بودند. فرمانده هر لژیون مستقیماً از طرف کنسول انتخاب می‌شد. هر لژیون نیز به پنجاه گروه صد نفره به نام کنتوریا تقسیم می‌شد که فرماندهی این واحد کوچک بر عهده افسری به نام *کنتوریون* بود.



سرباز پیاده نظام (لژیونر) با تجهیزات کامل نظامی

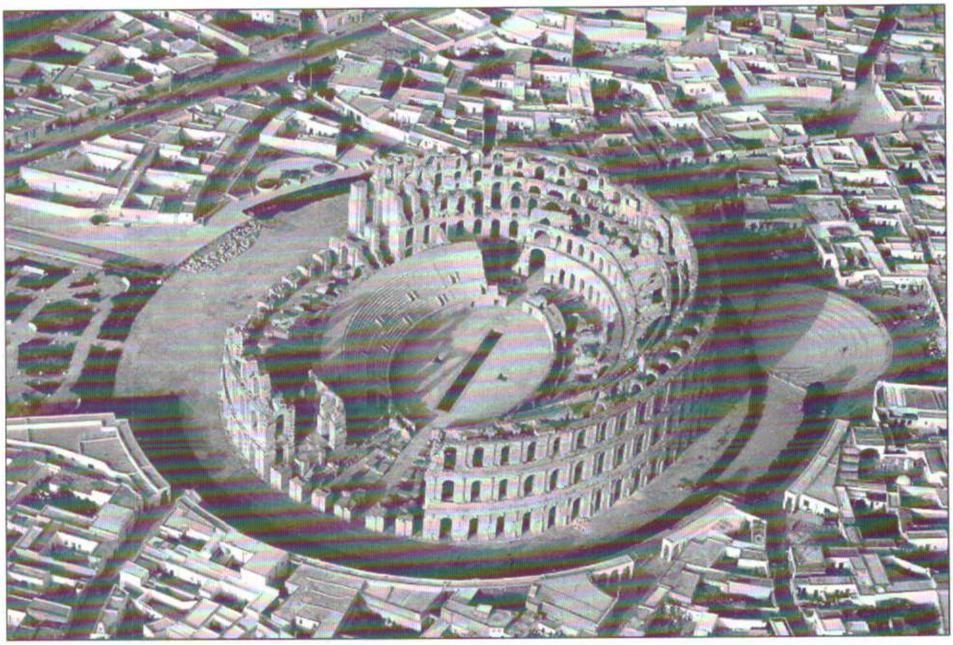


افسر فرمانده(کنتوریون) با کلاهخود پردار و شنل سرخ رنگ

سومین نبرد پونیک : ۱۹۰ تا ۱۴۵ پیش از میلاد

با اینکه سرزمین شکست خورده کارتاژ برای همیشه رونق تجاری خود را از دست داد، اما همچنان تا ۵۵ سال دیگر استقلال خود را حفظ کرد. رومی‌ها که از یک طرف چشم طمع به سرزمین‌های حاصلخیز شمال آفریقا دوخته بودند و از طرف دیگر می‌ترسیدند کارتاژ دوباره بتواند قدرت سابق را به دست آورد، به دنبال بهانهٔ دیگری بودند تا کار را تمام کنند. یکی از سناتورهای صاحب نفوذ که مدام خطر کارتاژ را در مجلس سنا گوشزد می‌کرد، *کاتو* نام داشت. روایت است که او در پایان هر سخنرانی خود، صرفنظر از اینکه نطق او راجع به چه موضوعی بود، این جمله را تکرار می‌کرد: "*با همهٔ این صحبت‌ها، به اعتقاد من کارتاژ باید نابود شود!*"

سرانجام تلاش های کاتو و دیگر سناتورها به ثمر نشست. در سال ۱۴۹ پیش از میلاد، یکی از اقوام بربر آفریقایی به کارتاژ حمله کرد. کارتاژی‌ها که چاره‌ای جز دفاع از خود نداشتند، دست به شمشیر بردند. رومی‌ها هم به بهانهٔ پیمان‌شکنی کارتاژی و استفادهٔ آنها از سلاح، وارد آفریقا شدند و در نبردی خونبار، شهر کارتاژ را به آتش کشیدند و با خاک یکسان کردند. به این ترتیب، کارتاژ و سرزمین‌های تابعه به قلمرو روم پیوست و رومیان شهری جدید بر ویرانه‌های آن بنا کردند.



ویرانه‌های آمفی تئاتر بزرگ الجم که گنجایش ۳۵۰۰۰ تماشاچی را داشت، امروزه در روستای کوچک الجم در نزدیکی شهر تونس قرار دارد. این بنا که از قرن سوم میلادی به یادگار مانده است، مانند آمفی‌تئاتر کلسئوم شهر رم به خوبی عظمت و وسعت امپراتوری روم را نمایان می‌کند. اتاق‌های زیرین این آمفی تئاتر، محل نگهداری گلادیاتورها و شیرهای درّنده‌ای بود که برای سرگرم کردن مردم تماشاچی، مجبور بودند تا سرحد مرگ با یکدیگر مبارزه کنند.

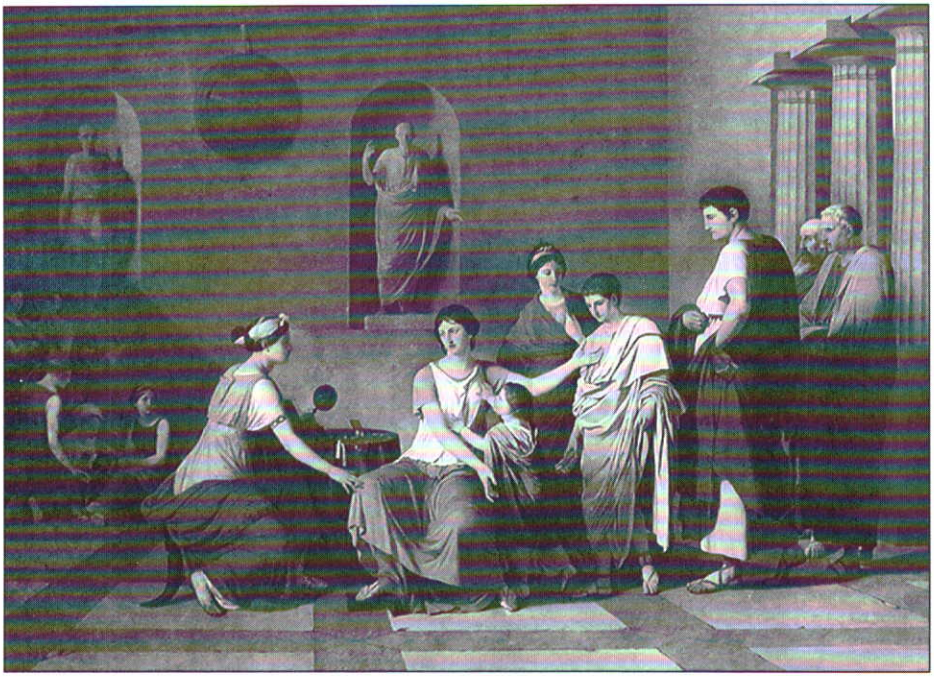
نبردهای روم با یونانیان :

همان‌طور که خواندید، مدت کوتاهی پس از مرگ اسکندر مقدونی، امپراتوری نوپای یونانی‌ها فروپاشید و هر کدام از سرداران اسکندر، کنترل بخشی از سرزمین‌های تصرف شده را در دست گرفتند. کشور ثروتمند مصر به دست بطلمیوس افتاد. ایران و سوریه نصیب سلوکوس شد و مقدونی‌ها به یونان و جزایر دریای اژه دست یافتند. نخستین نبرد روم با دولت شهرهای یونانی، اندکی پس از پایان نبرد دوم پونیک رخ داد. در آن زمان، پادشاه نیرومند و جاه طلبی به نام *فیلیپ پنجم* بر کشور مقدونیه حکومت می‌کرد. او بارها تلاش کرده بود با ارسال کمک‌های مالی و تجهیزات نظامی به کارتاژ، مانع از قدرتمند شدن کشور همسایه خود؛ یعنی، روم شود. رومی‌ها پس از شکست دادن کارتاژ، مترصد بهانه‌ای برای حمله به مقدونیه وگرفتن انتقام بودند. در سال ۱۹۷ پیش از میلاد و با ورود نیروهای نظامی مقدونیه به آسیای صغیر، پادشاهان دو کشور کوچک پرگامون و رودس از روم تقاضای کمک کردند. رومی‌ها هم به سرعت سپاهی را به سوی مقدونیه ارسال کردند و ارتش فیلیپ را به سختی مجازات کردند.

شکست سربازان مقدونی و بازگشت سپاهیان رومی به کشورشان، باعث شد سلوکیان از سوریه وارد یونان شوند و شروع به قدرت‌نمایی کنند. رومی‌ها این بار سپاه دیگری به آسیای صغیر فرستادند تا جلوی پیشروی سلوکی‌ها را بگیرند. دو سپاه، در نزدیکی محلی به نام مگنسیا، رودرروی هم قرار گرفتند و در این نبرد، رومی‌ها توانستند سپاه سلوکی را شکست دهند و پادشاه آنها آنتیوخوس را به سوریه فراری دهند. در این زمان بود که دولت شهرهای کوچک یونانی، دولت پرقدرت روم را به عنوان حامی خود برگزیدند و با هر تجاوزی که از سوی همسایگان خود مواجه می‌شدند، به سرعت از روم تقاضای کمک می‌کردند. با گذشت زمان، رومی‌ها به این فکر افتادند که به جای کمک به کشورهای کوچک، سرزمین آنها را برای همیشه تحت سیطرهٔ خود درآورند. به این ترتیب بود که طی کم‌تر از صد سال، تمامی دولت شهرهای یونانی در مقدونیه و آسیای صغیر به دست روم افتاد و در نهایت تبدیل به یک استان رومی شدند.

گسترش فساد و آغاز جنگ قدرت میان کنسول‌ها :

با تسخیر کارتاژ و به دنبال آن یونان و آسیای صغیر، چشمه‌های ثروت به‌سوی پایتخت روم سرازیر شد. بخشی اعظمی از غنائم که شامل جواهرات و مجسمه‌های هنری بود، وارد خزانهٔ دولتی شد و بقیه از جمله برده‌ها به خدمت سرداران درآمدند. گروه دیگری از اشراف‌زادگان تجارت و بازرگانی منطقه را در دست گرفتند و از این راه ثروت بسیاری کسب کردند. با افزایش درآمد حاصل از مالیات‌ها، سنای روم تصمیم گرفت بخشی از این پول‌ها را صرف ساختن بناهایی دولتی کند. پس از تصویب این طرح، سیل هنرمندان و معماران یونانی وارد شهر رم شدند. در مدت کوتاهی هزاران معبد و عمارت زیبا به سبک یونانی ساخته شد. رومیان نیز که تا آن زمان اثر ادبی باارزشی نداشتند، به ترجمه آثار یونانی روی آوردند و برای سرگرمی مردم، سالن‌هایی برای اجرای نمایشنامه‌ها ساختند.

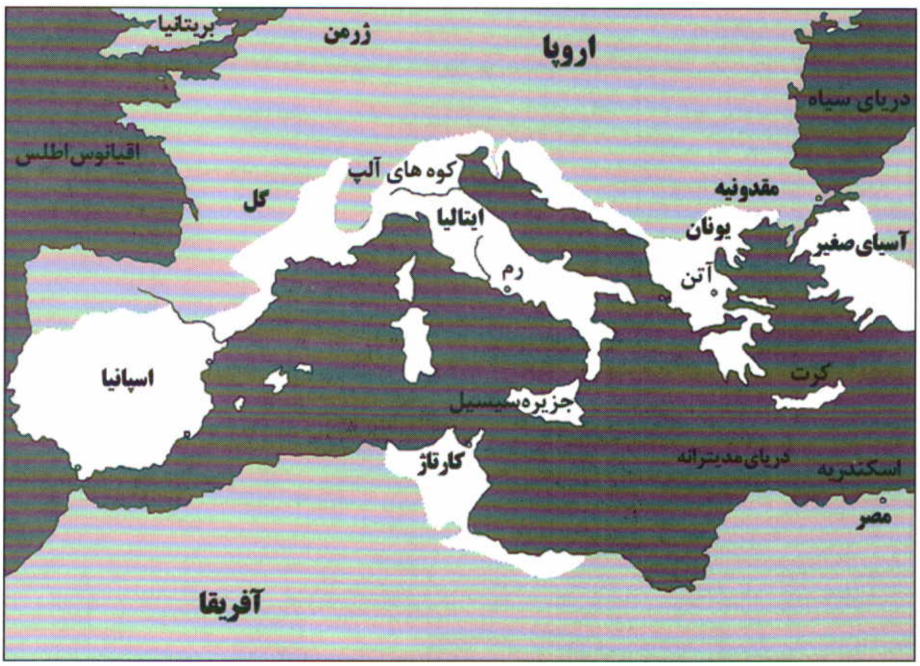


کورنیا، دختر سکیپیو (فاتح کارتاژ) زنی دانا و نجیب بود. او با اینکه که در جوانی همسرش را از دست داده بود و خواستگاران بسیاری هم داشت، با امتناع از ازدواج مجدد، تمام زندگی خود را صرف تعلیم و تربیت دو پسرش (تیبریوس و گایوس)کرد. روایت شده، روزی زنی ثروتمند برای خواستگاری به خانهٔ آنها آمد و برای راضی‌کردن ورنیا جواهرات گرانقیمتی را به او پیشنهاد کرد. اما کورنیا فرزندانش را صدا کرد و گفت : *من به جواهرات شما نیازی ندارم. اینها پسران من هستند، جواهراتی بسیار گرانبها که به داشتن آنها می بالم.*

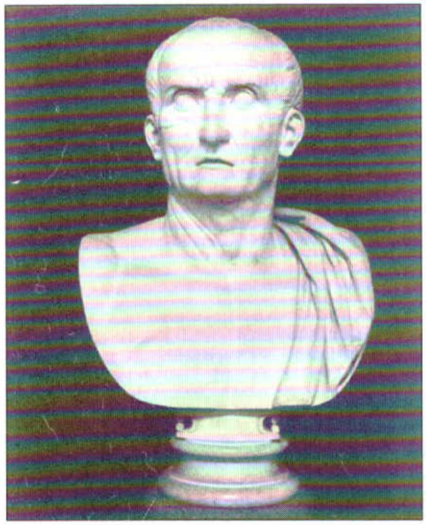
در این میان، افزایش جمعیت و گران شدن زمین‌های اطراف پایتخت، باعث ثروتمندتر شدن پاتریسین‌ها شد، اما این امر باعث اعتراض عامهٔ مردمی شد که از داشتن ثروت و زمین بی بهره بودند. به مرور تبعیض‌ها و افزایش شکاف طبقاتی، باعث بروز فساد در ساختار حکومت شد. خانواده‌های ثروتمند پاتریسین که همچنان کنترل مجلس سنا را در انحصار خود داشتند، برای راضی نگه داشتن نمایندگان مجلس عوام و استفاده از رای آنها برای کسب مقام کنسولی، به پرداخت رشوه مشغول شدند. در این میان، معدودی از رهبران مردمی هم بودند که از دریافت رشوه امتناع کردند و با فاش ساختن فساد سیاسی، تلاش می‌کردند عدالت را در جامعه اجرا کنند. از مشهورترین این شخصیت‌ها، برادران گراکوس (تیبریوس و گایوس) بودند. تیبریوس که ابتدا به عنوان نمایندهٔ عوام در سنا حضور می‌یافت، لایحه‌ای به مجلس پیشنهاد داد که به موجب آن اراضی عمومی شهر می‌بایست به دولت بازگردانده و میان دهقانان تقسیم شود، اما پاتریسین‌ها که به هیچ عنوان حاضر به از دست دادن املاک خود نبودند، با این پیشنهاد به شدت مخالفت کردند. تیبریوس چون بر تصمیم خود پابرجا بود، مردم را علیه سناتورها شوراند. سرانجام در نزاع بزرگی که میان هواداران هر دو طرف در مرکز شهر روی داد، تیبریوس کشته شد. اما

ماجرا با مرگ تیبریوس ختم نشد. ۱۰ سال بعد؛ یعنی، در سال ۱۲۰ پیش از میلاد، برادر کوچکترش گایوس که از طرف مردم به نمایندگی برگزیده شده بود، علاوه بر پیشنهادهای سابق، خواستار اعطای حق رأی شهروندی به تمام مردم آزاد روم شد. سناتورها دوباره با تصویب این پیشنهادها مخالفت کردند و با استخدام تعدادی اوباش در خیابان‌های شهر آشوب به راه انداختند و گایوس را هم به قتل رساندند.

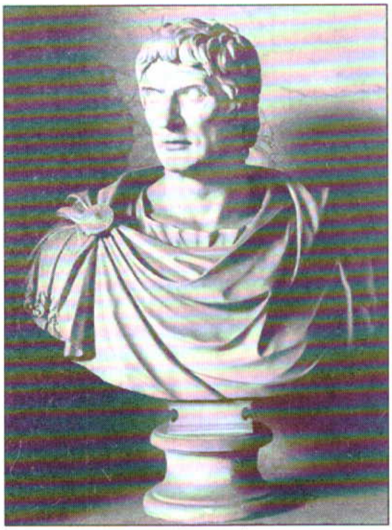
با مرگ برادران گراکوس، به نظر می‌رسید که تمام تلاش‌ها برای اعمال اصلاحات با شکست مواجه شده است. چندی نگذشت که رهبر شجاع دیگری از طبقهٔ دهقانان به نام *ماریوس* ظهور کرد. ماریوس که پس از موفقیت‌های چشمگیر در نبرد با بربرهای شمالی از طرف مجلس عوام به سمت یکی از دو کنسول روم برگزیده شده بود، یکی از مهم‌ترین اصلاحات نظامی را به مرحله اجرا درآورد. تا آن زمان، تنها افرادی می‌توانستند در ارتش خدمت کنند که قطعه زمینی داشته باشند. این قانون قدیمی باعث کمبود سرباز در پادگان‌ها شده بود و فرماندهان ارتش برای مقابله با تجاوز بیگانگان به سربازان آموزش دیده بیشتری نیاز داشتند. به همین دلیل، ماریوس دستور داد تا قانون قدیمی را لغو کنند و به مردم اعلام کنند هر کس داوطلب خدمت در ارتش شود، علاوه بر حقوق زیاد، قطعه زمینی هم به عنوان جایزه داده خواهد شد. این اصلاحات اهمیت دیگری هم داشت، چراکه پس از آن سربازان نسبت به فرماندهان خود سخت وفادار شدند. به تدریج، اختیار حکومت از دست سنا خارج شد و به دست فرماندهان ارتش افتاد. از این زمان به بعد، جنگ قدرت میان فرماندهان، برای در دست گرفتن زمام امور دولت آغاز شد.



وسعت قلمرو جمهوری روم در سال ۱۰۰ پیش از میلاد



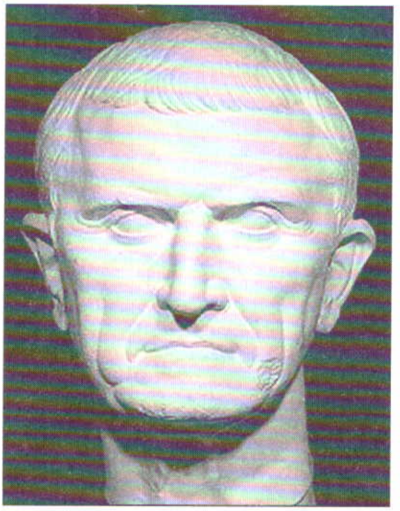
ماریوس



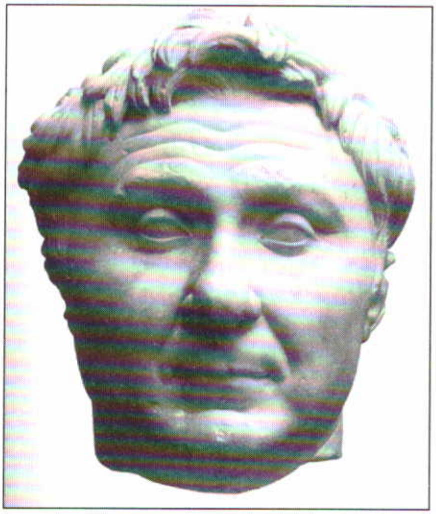
سولا

گرچه اصلاحات ماریوس باعث تقویت ارتش شد، اما اساس جمهوریت را با خطراتی مواجه کرد و سرداران و فرماندهان ارتش، مشغول جنگ سیاسی برای در دست گرفتن زمام امور شدند. در این زمان، سناتورها به منظور مقابله با اصلاحات او، یکی از پاتریسین‌های اشراف زاده، به نام *سولا* را به عنوان کنسول انتخاب کردند. سولا کمی پس از انتخاب شدنش، به منظور جنگ با شورشیان آسیای صغیر از کشور خارج شد. پس از خروج سولا، ماریوس که پی برده بود، قرار است پس از بازگشت او کودتایی رخ دهد، تعدادی از سناتورهای مخالفش را از دم تیغ گذراند و دارایی آنها را به نفع عوام ضبط کرد. سولا پس از مطلع شدن از این خبر، جنگ را نیمه تمام رها کرد و به سوی رم لشگر کشید. حامیان ماریوس سعی کردند از ورود سولا به شهر جلوگیری کنند، اما ارتش به زور دروازه‌ها را گشود. پس از آن، سولا با حضور در مجلس سنا، حکومت نظامی اعلام کرد و با ادعای حفظ امنیت کشور، دست به کشتار عظیمی زد. دوران حکومت سولا، سال‌های پرتنشی بود. بسیاری از حامیان ماریوس به طور فجیعی به قتل رسیدند و بسیاری دیگر هم از روم اخراج شدند. سولا همچنین برخی از قوانین اصلاحی ماریوس را مردود اعلام کرد و با افزایش قدرت پاتریسین‌ها، اختیارات مجلس عوام و مجمع همگانی را محدود کرد.

در سال ۷۸ پیش از میلاد و با مرگ سولای دیکتاتور، مقام کنسولی به دو سردار نظامی به نام‌های *پومپیوس* و *کراسوس* رسید. این دو نیز در پی فرصت‌هایی بودند تا بتوانند شجاعت و لیاقت خود را به اثبات برسانند و قدرت و محبوبیت بیش‌تری به‌دست آورند. در سال ۷۷ پیش از میلاد، پومپیوس از طرف مجلس سنا مأمور شد تا شورش فرماندهان یاغی در اسپانیا را سرکوب کند. در این بین، کراسوس که موقعیت خود را در خطر می‌دید، منتظر فرصتی بود تا بتواند شایستگی‌های نظامی خود را به رخ سناتورها بکشد. عاقبت، شورش تعدادی از برده‌های فراری، فرصتی طلایی به دست او داد.



کراسوس

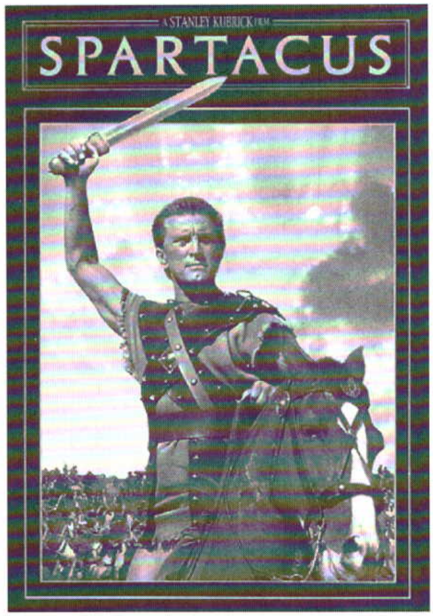


پومپیوس

قیام اسپارتاکوس :

در خلال قرن سوم پیش از میلاد که رومی‌ها موفق شده بودند کارتاژ و یونانی‌نشین‌های شرق مدیترانه را فتح کنند، برده‌های بسیاری از این سرزمین‌های شکست خورده، برای کار اجباری به ایتالیا آورده شدند. آنها مانند حیوان در بازار شهر به فروش می‌رسیدند و چون کم‌ترین حقوق اجتماعی نداشتند، از صبح تا شب برای اربابان رومی خود کار می‌کردند. تعدادی از این برده‌های بخت برگشته هم مجبور بودند برای تفریح و سرگرمی مردم، در محلی به نام آمفی تئاتر به جان هم بیفتند و تا سر حد مرگ با یکدیگر بجنگند. یکی این برده‌های گلادیاتور، *اسپارتاکوس* بود.

در سال ۷۳ پیش از میلاد، اسپارتاکوس و هفت برده دیگر که از این عمل غیرانسانی به تنگ آمده بود ، در جریان یک نمایش خونین دست به شورش زدند و با گسستن بندها موفق شدند نگهبانان را خلع سلاح کنند و آنها را از پای درآورند. پس از آن، گروه کوچک برده‌های فراری، خود را به بالای کوه‌های بلند رساندند تا از حمله سربازان در امان بمانند. به تدریج، برده‌های بیش‌تری فرار کردند و خود را به مخفیگاه فراریان رساندند. برده‌ها در آنجا به کمک اسپارتاکوس، آموزش‌های نظامی گلادیاتوری فراگرفتند تا بتوانند در برابر دشمن از خود دفاع کنند. هنگامی که تعداد برده‌ها به هفتصد نفر رسید، به دستور اسپارتاکوس از مخفیگاه خود خارج شدند. اقدامات اسپارتاکوس، سبب وحشت شدید اشراف و زمین‌داران رومی شد و آنها از سنا خواستند تا نیرویی برای سرکوبی یاغیان بفرستند. به همین دلیل سپاه بزرگی از روم عازم سرکوب شورشیان شد، اما در جنگی تن به تن، تمام سربازان رومی به دست برده‌ها کشته شدند.



صحنه‌ای از فیلم معروف اسپارتاکوس

هنگامی که خبر شکست سپاه روم در شهرها پیچید، بسیاری از برده‌ها دست از کار کشیدند تا به گروه شورشیان ملحق شوند. در پاییز همان سال، سپاه ۴۰ هزار نفری شورشیان به رهبری اسپارتاکوس به سمت جنوب حرکت کردند. آنها امیدوار بودند به کمک کشتی‌های دزدان دریایی بتوانند از دریای مدیترانه عبور کنند و به کشورهای خود بازگردند. اما سناتورهای روم که از نقشهٔ آنها باخبر شده بودند، به کراسوس و پومپیوس مأموریت دادند تا با تمام قوا از خروج برده‌ها جلوگیری کنند. کراسوس نیز شش لشگر از زبده‌ترین لژیونرها را برای جنگ با برده‌ها آماده کرد. برده‌ها که خود را با سختی تمام به ساحل رسانده بودند، ناگهان با کشتی‌های جنگی روم مواجه شدند که پیشتر به دستور پومپیوس راه دریا را بر آنها بسته بودند.

به این ترتیب، اسپارتاکوس دستور بازگشت به شمال را صادر کرد، شاید بتوانند با عبور از کوه‌های آلپ از چنگ رومی‌ها نجات یابند، اما راه شمال هم توسط ارتش کراسوس بسته شده بود. برده‌ها که از دوطرف محاصره شده بودند، تصمیم گرفتند تا پای جان با رومی‌ها بجنگند و حداقل آزاد بمیرند. در جنگ خونینی که میان دو سپاه درگرفت، اسپارتاکوس و جمع کثیری از برده‌ها کشته شدند.

روایت شده که در آغاز نبرد، اسپارتاکوس سوار بر اسب خود به قصد کشتن کراسوس، یک تنه به لشگر روم حمله کرد، اما پیش از رسیدن به فرمانده رومیان در محاصره لژیونرها گرفتار شد و زیر تیغ سربازان از پای در آمد. در اواخر نبرد، کم مانده بود ارتش روم به دست گروهی از برده‌ها شکست بخورد اما با رسیدن نیروهای کمکی پومپیوس، نتوانستند کاری از پیش ببرند و عاقبت همگی اسیر شدند. پس از آن کراسوس دستور داد تا برای عبرت دیگر بردگان، تمامی شش هزار اسیر را در امتداد جاده‌ای که به شهر رم منتهی می‌شد به صلیب بکشند تا از درد تشنگی و گرسنگی جان بدهند!

در این دوران که روم درگیر جنگ‌های داخلی بود، پادشاهان دو کشور ارمنستان و پونتس در آسیای‌صغیر، علیه روم قیام کردند و تلاش نمودند تا مستعمرات یونانی را به تصرف خود درآوردند. این بار نیز پومپیوس، برای سرکوبی شورش‌ها به شرق لشکر کشید. پومپیوس که سردار لایق و شجاعی بود، توانست به سرعت قیام میتراداتس (پادشاه کشور کوچک پونتس) را سرکوب کند و سپس با حمله به ارمنستان، سپاه تیگران را نیز در هم بکوبد. پومپیوس پس از این پیروزی، به سوریه لشگر کشید و با پیروزی بر سپاه آنتیوخوس سیزدهم (آخرین پادشاه سلوکیان) سوریه را به‌عنوان یک استان، ضمیمهٔ خاک

روم کرد و سپس در دسامبر سال ۶۲ پیش از میلاد، همراه با گنجینهٔ بسیاری که از سرزمین‌های فتح شده به‌دست آورده بود، با جلال و شکوه به رم بازگشت و مورد استقبال شدید مردم قرار گرفت. با اینکه کراسوس موفق شده بود، قیام بردگان را سرکوب کند، اما خوب می‌دانست که این پیروزی بدون کمک پومپیوس به‌دست نیامده است. او که شاهد پیروزی‌های پی در پی و محبوبیت روزافزون رغیب دیرینه خود بود، به شدت به وی حسادت می‌ورزید و انتظار روزی را می‌کشید که بتواند شایستگی‌های خود را در صحنهٔ نبردی بزرگ عرضه کند، اما سرنوشت او چنین مقرر شده بود که به طمع این افتخار، جان خود را از دست بدهد.

نبرد حرّان، نخستین جنگ ایران و روم :

در زمان نبردهای ارمنستان و روم، پمپیوس از فرهاد سوم (پادشاه اشکانی ایران) خواسته بود تا در این نبرد به زیان ارمنستان شرکت کند و در مقابل، دو شهر ارمنی در اختیار ایران قرار گیرد. اما پس از پایان جنگ، پمپیوس با این استدلال که ایران در جنگ با ارمنستان جدی نبوده است، از عمل به وعدهٔ خود شانه خالی کرد. او پس از مطیع ساختن سوریه و آسیای صغیر، وارد بین النهرین شد و تقاضای فرهاد را برای شناسایی رود فرات به عنوان مرز دو کشور نپذیرفت. به گفته مورخان، پمپیوس در همان زمان خیال حمله به قلمرو اشکانیان را در سر می پروراند، اما به دلیل وسعت خاک ایران از این تصمیم منصرف شد.

این وضع ادامه داشت تا اینکه در سال ۵۵ پیش از میلاد و با انتخاب کراسوس به حکمرانی سوریه، شعله‌های آتش جنگ میان دو ابرقدرت شرق و غرب روشن شد. کراسوس که با استفاده از قدرت لژیونرهای خود توانسته بود شورش شهرهای سوریه را سرکوب کند، می‌پنداشت که می‌تواند به راحتی سرزمین ایران را ضمیمه قلمرو روم کند و از این راه افتخار بزرگی برای خود کسب نماید. به همین دلیل او در نامه‌ای به اُرُد دوم (پادشاه وقت ایران) اعلام کرد که از این پس، تمام شهرهای سوریه به انضمام سلوکیه (شهری در بین‌النهرین) باید به روم تعلق یابد. اُرُد که خواهان جنگ نبود، ابتدا سفیری نزد کراسوس فرستاد با این پیغام که اگر مردم روم خواهان جنگ با من بودند، من از عواقب آن هراسی نداشتم، اما تو با اهداف شخصی می‌خواهی به سرزمین من دست اندازی کنی، به همین خاطر حاضرم اسرای روم را پس دهم تا جنگی روی ندهد. اما کراسوس مغرور، در پاسخ سفیر پادشاه ایران گفت: جواب شما را در سلوکیه (که آن زمان در قلمرو خاک ایران بود) خواهم داد. سفیر اشکانی نیز در جوابش این جملهٔ معروف را گفت: "*اگر در دست من مو می‌بینید، خاک سرزمین مرا هم خواهید دید.* "

با قطعی شدن جنگ، پادشاه اشکانی ایران، فرماندهی ارتش را به سردار دلاوری به نام *سپهبد سورنا* واگذار کرد و خود به ارمنستان رفت تا از فرستادن نیروهای کمکی توسط پادشاه آن سرزمین به روم، جلوگیری کند. هنگامی که کراسوس با سپاه ۴۲ هزار نفری از لژیونرهای رومی وارد مرز حرّان (شهری

در جنوب ترکیهٔ امروزی و مرز سابق میان ایران و روم) شد، در مقابل خود سپاه کوچکی از ایرانیان را مشاهده کرد. سورنا که می‌دانست سپاه مجهز رومی را نمی‌توان به آسانی شکست داد، دست به یک حیلهٔ جنگی زد. او به همراه ۱۰۰۰ سرباز در برابر ارتش روم ظاهر شد و ۹۰۰۰ کماندار دیگر را در پشت تپه‌ها پنهان کرد. با حملهٔ لژیونرها، سورنا دستور عقب‌نشینی صادر کرد تا سربازان رومی در تعقیب آنها وارد محوطهٔ ایرانیان شوند. در این هنگام کمانداران از پشت تپه‌ها بیرون آمدند و به‌سوی رومی‌ها حمله‌ور شدند. سواران اشکانی با حرکت زیگزاگی، چنان با مهارت تیرها را به‌سوی لژیونرهای پیاده‌نظام پرتاب می‌کردند که به قول پلوتارک[۱] پای سربازان روم را به زمین می‌دوختند.

در این هنگام فابیوس (پسر کراسوس)، به همراه ۱۴۰۰ سوار سنگین اسلحه، به یاری لژیونرها شتافت اما آنها هم کاری از پیش نبردند و عاقبت همگی اسیر یا کشته شدند. کراسوس که سعی می‌کرد با سازماندهی ارتش باقیمانده، حملهٔ دیگری را ترتیب دهد، ناگهان با سر بریدهٔ پسرش که روی نیزهٔ ایرانیان بود، مواجه شد. مرگ فابیوس، روحیهٔ سرداران رومی را درهم شکست، به‌طوری‌که دیگر نتوانستند در برابر حملهٔ سربازان اشکانی مقاومت کنند و در نهایت جنگ به سود ایرانیان پایان پذیرفت.



نیزه دار، کمان‌دار و پرچم‌دار سپاه اشکانی

۱- مورخ نامی رومی (۴۶ تا ۱۲۸ پس از میلاد) که کتاب‌های بسیاری درباره فلسفه، اخلاق و تاریخ نوشته است. مهم‌ترین کتاب او زندگینامهٔ مردان نامی روم است که در بخشی از آن، نحوهٔ لشگرکشی کراسوس به ایران را به تفصیل شرح داده است.

طبق نوشته مورخّین رومی، در پایان نبرد حرّان ۲۰ هزار رومی کشته و ۱۰ هزار تن دیگر اسیر شدند، در حالی‌که تعداد کشته‌های ایرانیان به یک هزار نفر هم نمی‌رسید. درباره مرگ کراسوس روایات مختلفی عنوان شده است. برخی براین عقیده‌اند که او در صحنهٔ نبرد به دست سورنا کشته شد، اما تعدادی هم ادعا می‌کنند که فردای نبرد، کراسوس به دست فرماندهان رومی که شکست خود را از بی‌تدبیری او می‌دانستند، کشته شد. به هر حال، مرگ کراسوس و شکست سنگین ارتش روم، ضربه جبران ناپذیری به دولت روم وارد ساخت و باعث شهرت اشکانیان (پارت‌ها) در جهان شد و نبرد حرّان به عنوان نخستین پیروزی امپراتوری شرق بر غرب لقب یافت. در این نبرد، پرچم لژیون‌های ارتش روم هم به دست ایرانیان افتاد و تا زمانی که معاهدهٔ صلح میان امپراتوری ایران و روم برقرار شد، در دربار پادشاه اشکانی نگهداری می‌شد.

ژولیوس سزار ؛ دیکتاتور جاه‌طلب :

در خلال سال‌هایی که پومپیوس و کراسوس در رقابت برای کسب قدرت بیش‌تری از سنا بودند، فیلسوفی بنام سیسرِو پا به عرصه سیاست گذاشت. او که از خانواده‌ای غیر اشرافی بود، در جوانی به آتن سفر کرده بود و در آنجا با مطالعهٔ فلسفه، تاریخ و ادبیات با علم سیاست نیز آشنا شده بود. سیسرِو پس از بازگشت از یونان، با خطابه‌ها و سخنرانی‌های پرشور در میدان مرکزی شهر رم (فاروم)، نظر بسیاری از عوام و سناتورها را به خود جلب کرد. او که سخت مدافع جمهوری بود، نظام دیکتاتوری را سمّ مهلکی برای روم می‌دانست و به همین دلیل با اعطای قدرت بی‌حد و مرز به سرداران جنگی مخالفت می‌کرد.

در سال ۶۳ پیش از میلاد، سیسرِو برای عملی کردن افکار خود به عنوان یک سناتور، در انتخابات دوره‌ای شرکت کرد و موفق شد با شکست دادن رقبای قدیمی به مقام کنسولی روم برسد. در این دوران نام مرد پرآوازه دیگری هم در رم شنیده می‌شد؛ ژولیوس سزار، سرداری لایقی که موفق شده بود علاوه بر سرکوب شورش اسپانیا، سرزمین ایبریا را نیز ضمیمهٔ خاک روم کند. ژولیوس سزار که محبوبیت چشمگیری نزد مردم و سنای روم کسب کرده بود، پس از بازگشت به رم و از آنجا که می‌دانست به تنهایی نمی‌تواند به مقام کنسولی برسد، با کراسوس و پومپیوس وارد یک معامله سیاسی شد.

هر یک از این سه تن نفوذ خاص خود را در ارتش، سنا و طبقات ثروتمند جامعه داشتند و می‌توانستند به کمک یکدیگر بر تصمیمات شورای همگانی و مجلس سنا تأثیر بگذارند. به همین دلیل این سه سردار به طور پنهانی با یکدیگر پیمان اتحاد بستند. در این نشست مقرر شد که کراسوس و پومپیوس در دور بعدی انتخابات کنسولی از ژولیوس سزار حمایت کنند و پس از پیروزی، هر یک به مقام فرمانروایی بخشی از روم دست یابند. اما گذشت ایام نشان داد که ائتلاف این سه سردار، در نهایت تنها به نفع نابغهٔ سیاسی و نظامی روم؛ یعنی، ژولیوس سزار پایان پذیرفت.

نمونه سکه‌های رایج در دورهٔ جمهوری روم :



سکه به نام کنسول تامپیلوس - نقش روی سکه : یک جنگجوی رومی با کلاهخود - نقش پشت سکه : آپولو در حال گردش با ارابهٔ خدایان بر فراز آسمان شهر رم. - قدمت : اواسط قرن دوم پیش از میلاد



سکه به نام کنسول لپیدوس - نقش روی سکه : سردیس الههٔ ونوس - نقش پشت سکه : کنسول سوار بر اسب



سکهٔ ژولیوس سزار - نقش روی سکه : سردیس یک الهه - نقش پشت سکه : آئنیس در حالی‌که مجسمهٔ کوچک الههٔ آتنا را در دست دارد و پدرش را بر دوشش گرفته است، از شهر تراوا فرار می‌کند. قدمت : سال ۴۷ پیش از میلاد



ورسنژتوریکس ؛ فرماندهٔ سپاه گُل پس از محاصرهٔ طولانی‌مدت، شکست را می‌پذیرد و خود را تسلیم ژولیوس سزار می‌کند.

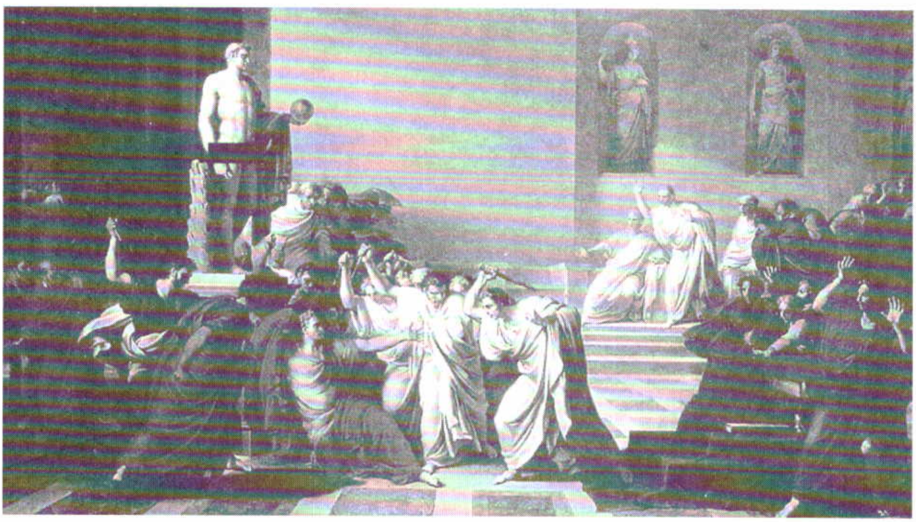
پس از امضای توافق‌نامه، ژولیوس سزار با سپاه خود به‌سوی غرب حرکت کرد تا شورش دوبارهٔ گُل‌ها را سرکوب کند. سزار پس از فتوحات خیره کننده‌اش در سرزمین گُل (حدود کشور فرانسهٔ امروزی) و گذر از دریای شمال، برای نخستین بار سپاه رومی را وارد سرزمین بریتانیا کرد و اقوام بربر آنجا را که هر از گاهی به سرزمین‌های تابعهٔ روم حمله می‌کردند، شکست داد. در این سال‌ها، کراسوس در نبرد با ایرانیان کشته شده بود و پومپیوس به تنهایی در پایتخت حکومت می‌کرد. او که می‌دانست با بازگشت سزار، اختیارات فراوانش را از دست خواهد داد، با همکاری برخی سناتورها به شریک حکومتی خود خیانت کرد و او را از مقام فرمانداری غرب خلع نمود. سزار که این حرکت پومپیوس و سناتورها را توهین بزرگی به خود تلقی کرده بود، در سال ۵۰ پیش از میلاد همراه با سپاه خود به‌سوی رم حرکت کرد. در میانهٔ راه، دستوری از جانب مجلس سنا به او رسید، با این عنوان که پیش از عبور از رودخانهٔ روبیکون(مرز روم و سرزمین گُل) می‌بایست سپاه را ترک کند و خود را تسلیم نماید.

سزار که پس از این حوادث، تجربهٔ بسیاری کسب کرده بود، تصمیم سرنوشت‌سازی گرفت. او به دستور سنا توجه نکرد و همراه با لشکر خود از مرز گذشت. سناتورها که انتظار چنین حرکتی را نداشتند، دست به دامان پومپیوس شدند. اما آشوب و اختلالی که به محض پخش ورود سپاه سزار به پایتخت میان مردم پخش شده بود، مانع از آن گردید که پومپیوس بتواند سپاه خود را سازماندهی کند. به همین دلیل او و تعداد زیادی از سناتورها از رم خارج شدند و به سرعت خود را به یونان رساندند. سزار در آن زمان پومپیوس را تعقیب نکرد بلکه تلاش کرد ابتدا موقعیت خود را در روم تثبیت کند. او تعدادی از

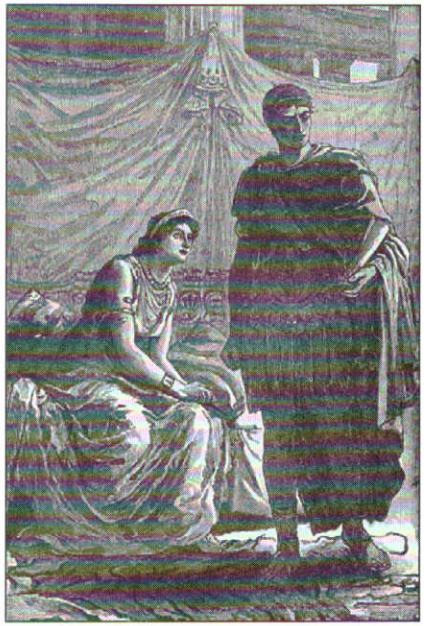
سناتورها و هواداران پومپیوس را قلع و قمع کرد و دارایی آنها را به نفع سربازان خود ضبط کرد. دو سال بعد؛ یعنی، سال ۴۸ پیش از میلاد، سزار از دریای آدریاتیک گذشت و روبروی سپاه پومپیوس قرار گرفت. در نبردی که در جنوب یونان، میان دو سپاه رومی درگرفت، سزار با تاکتیک‌های جنگی موفق شد سپاه پومپیوس را شکست دهد. بعد از این نبرد، پومپیوس به مصر گریخت تا بتواند در آنجا سپاه دیگری گردآوری کند، اما حاکم آنجا که پسر جوانی به نام بطلمیوس بود، از ترس انتقام سزار به پومپیوس پناه نداد و او را به محض رسیدن به خاک مصر کشت. سزار که در تعقیب پومپیوس به مصر آمده بود، پس از مطلع شدن از مرگ رقیب و دشمن خود، مدتی را در این استان نیمه‌مستقل رومی گذراند. طی یک سال اقامت سزار در مصر، خواهر جوان و زیبای بطلمیوس که کلئوپاترا نام داشت، تلاش کرد خود را به سزار نزدیک کند و قدرت را در مصر در دست بگیرد. روایت شده است او با نقشهٔ زیرکانه‌ای درحالی‌که داخل ملحفه‌ای پیچیده شده بود، پنهانی وارد اتاق کار سزار شد و با اغواگری، حمایت او را به‌دست آورد و به عنوان ملکهٔ جدید، بر تخت سلطنت مصر نشست.

ژولیوس سزار، پس از رسیدگی به امور مصر به رم بازگشت و در سال ۴۶ پیش از میلاد، با عنوان دیکتاتور مادام‌العمر، حکومت بر سراسر روم را در دست گرفت. در این میان، برخی سناتورها که جمهوریت نظام را در خطر می‌دیدند، با تبانی یکدیگر تصمیم به قتل سزار گرفتند. آنها یک روز سزار را که بدون محافظ به سنا آمده بود، در صحن مجلس گرفتار کردند و با ضربات متعدد خنجر به قتل رساندند.

سناتورها فکر می‌کردند با این کار، سنا دوباره قدرت پیشین خود را باز خواهد یافت اما عمل وحشیانهٔ آنها با خشم و عدم حمایت مردم مواجه شد و سرانجام همهٔ آنها به دست دوستداران سزار از جمله مارک‌آنتونی و برادرزاده‌اش اوکتاویان به قتل رسیدند.



سزار در زیر پای مجسمهٔ رقیب خود پومپیوس و به دست جمعی از سناتورها کشته می‌شود.


مارک آنتونی و ملکه کلئوپاترا

پس از سزار، اکتاویان و مارک آنتونی به همراه سردار دیگری به‌نام لپیدوس اتحاد سه گانه‌ای را برقرار کردند که بر اساس آن، حکومت بر سرزمین‌های شرقی روم به آنتونی، سرزمین‌های غربی به لپیدوس و ایالت‌های مرکزی به اکتاویان واگذار شد. اکتاویان با آنکه جوان ۲۰ ساله‌ای بود، اما از هوش سیاسی فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. او در نخستین اقدام، دشمنان دیرین عمویش از جمله سیسِرو و بروتوس را از میان برداشت. سپس به تقویت سپاه خود پرداخت و به هریک از ۵۰ هزار لژیونر تحت امرش، قطعه زمینی اعطا کرد. اما این کار اکتاویان مورد اعتراض متحدانش قرار گرفت و مدتی بعد، آنها رودرروی هم قرار گرفتند. اکتاویان ابتدا لپیدوس را شکست داد و سپس به بهانهٔ خیانت، به مارک‌آنتونی اعلان جنگ داد.

البته تهمت خیانت به آنتونی چندان دور از واقعیت نبود. او که پس از لشکرکشی به شرق، با کلئوپاترا (همسر سابق سزار و ملکهٔ قدرتمند مصر) دیدار کرده بود، چنان شیفتهٔ او شده بود که تمام مدت را در دربار او می‌گذراند. اکتاویان نیز این موضوع را بهانه کرد و به مردم رم و سنا اعلام کرد که آنتونی و کلئوپاترا در حال دسیسه‌چینی برای حمله به رم و اشغال پایتخت را دارند. سرانجام پیش‌بینی‌ها به واقعیت تبدیل شد و دو سپاه در سال ۳۰ پیش از میلاد، در خلیج اکتیوم (واقع در شرق یونان)، رودرروی هم قرار گرفتند. اما در آغاز نبرد، کشتی‌های جنگی مصر که به کمک آنتونی آمده بود، به دلایل نامعلوم از صحنهٔ نبرد عقب‌نشینی کردند. این کار باعث تضعیف روحیهٔ سپاهیان آنتونی شد و سرانجام جنگ به سود سپاه اکتاویان پایان پذیرفت. آن گونه که در کتاب‌های مورخین آن دوران نوشته شده است، آنتونی پس از این شکست به مصر رفت و به همراه معشوقه‌اش کلئوپاترا با زهر مار سمی خودکشی کرد.



سکه رومی به نام مارک آنتونی با نقش کشتی‌جنگی و پرچم‌های لژیون سوم از سپاه تحت امرش ؛ قدمت : سال ۳۳ پیش از میلاد

عصر امپراتوری : (سال ۲۷ پیش از میلاد تا ۴۷۶ پس از میلاد)

با پیروزی اکتاویان در جنگ اکتیوم و متعاقب آن مرگ مارک‌آنتونی و کلئوپاترا، دیگر رقیب قدرتمندی برابر وی وجود نداشت. اکتاویان که به تنها حکمران روم تبدیل شده بود، بلافاصله دست به اصلاحات گسترده در زمینه‌های نظامی، مالی و سیاسی زد. هدف او از انجام این اصلاحات، برقراری ثبات و آرامش در امپراتوری و نیز استحکام بخشیدن به حکومت جدید خود بود تا موقعیت و جایگاه خود را به عنوان امپراتور تحکیم کند. زمانی که اوکتاوین به امپراتوری برگزیده شد و فرمانروایی جهان روم را به دست گرفت، مجلس سنا لقب آگستوس(بلند مرتبه) را به وی اعطاء کرد.

پیش از اینکه او به مقام امپراتوری برسد، لقب سزار(یا قیصر به معنی فرمانده) را به عنوان جزئی از نام خانوادگی خود انتخاب کرده بود اما بعدها به عنوان و لقب رسمی امپراتور تغییر پیدا کرد. البته آگوستوس به عنوان کسی که وارث ژولیوس سزار بود و جانشینی او را به دست آورده بود، بیشتر تمایل داشت تا به همان نام خوانده شود.

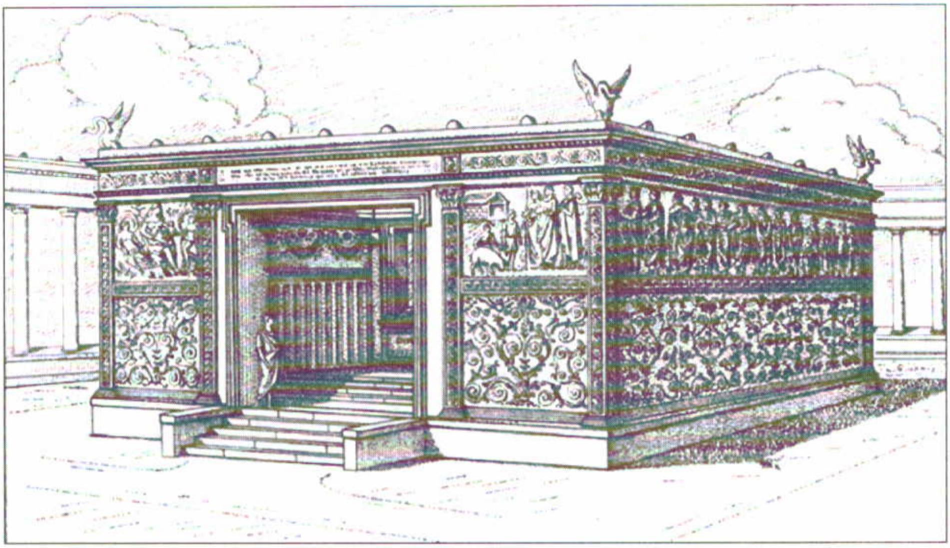
آگوستوس می‌دانست که مقام امپراتوری برای رومی‌ها که قرن‌ها با نظام جمهوری خو گرفته بودند، نوعی وحشت و نگرانی به بار داشت. او همچنین نمی‌خواست که به چشم یک فرمانروای مستبد یا دیکتاتور دیده شود و به دنبال این بود که توهّم وجود حکومت جمهوری مشروطه را نیز حفظ کند و تلاش کرد تا حکومت خود را طوری جلوه بدهد که انگار هنوز مشروطیت و نظام جمهوری روم کارآمد و عملی است. به همین دلیل بود که او در سال ۲۷ قبل از میلاد، رسماً تمام اختیارات فوق‌العاده خود را به مجلس سنا واگذار کرد. اما تمام سناتورهای که از طرفداران خود او بودند، این موضوع را نپذیرفتند و از او تقاضا کردند تا به خاطر مردم و امپراتوری، قدرت را در دست خود نگه دارد. بنابر گزارش‌ها، زمانی که مردم عادی روم متوجه شدند که امپراتورشان قصد کناره‌گیری و استعفا از قدرت را دارد، دست به شورش زدند. مجلس سنا و آگوستوس توانستند به یک توافق برسند که براساس آن، مشروعیت و اعتبار لازم به عنوان حاکم مطلق به آگوستوس داده می‌شد و به مردم این اطمینان را می‌داد که او یک حاکم مستبد و ظالم نیست و از همان زمان، دوره طولانی مدتی تحت عنوان صلح رومی[1]، آغاز شد.

آگوستوس با موافقت سنا، مسئولیت کنترل استان‌های مرزی و انتصاب فرماندارهای نظامی را در دست گرفت. همچنین درآمدها و مالیات‌هایی را که از ایالت‌ها و استان‌های رومی جمع می‌شد، از کنترل سنا خارج کرد و آن را به افراد مورد اطمینان خود واگذار کرد. این کارها باعث شد تا آگوستوس بتواند بدون دخالت سنا، حقوق و دستمزد لژیون‌ها و لشکریان رومی را بپردازد و بیش از گذشته، وفاداری آنها را به طرف خود جلب کند.

1- Pax Romana



تندیس امپراتور آگوستوس سزار(برادر زادهٔ ژولیوس سزار و نخستین امپراتور روم)
محل نگهداری: موزهٔ واتیکان شهر رم - قدمت: قرن اول پیش از میلاد



طرحی از محراب صلح آگوستوس که در سال ۱۳ پیش از میلاد و به مناسبت فتح سرزمین‌های گُل و اسپانیا توسط اگوستوس سزار به وی اهداء شد. بر دیواره‌های این محراب، تندیس‌ها و نقش برجسته‌های بسیار ظریفی از اجرای مراسم مذهبی خانوادهٔ آگوستوس در جوار خدایان و بزرگان روم حک شده است.



بخشی از نقش برجسته‌های محراب صلح آگوستوس : در این نقش دو فرزند خردسال آگوستوس بر دامن الههٔ تولوس(مادر زمین) نشسته‌اند و در دو طرف آنها الهه‌های آب روی موج دریا و الههٔ نسیم بر پشت قویی در حال تماشای آنها هستند.
محل نگهداری: موزهٔ آراپاکس شهر رم ایتالیا

نمونه سکه‌های ضرب شده به نام امپراتور آگوستوس سزار :



نقش پشت سکه : موجودی افسانه‌ای (نماد صورت فلکی جدی) که جامی به شکل قیف بر پشت دارد.



نقش پشت سکه : قربانگاه معبد خدای مارس که درون آن یک ارابه با نشان عقاب سلطنتی قرار داده شده است.



نقش پشت سکه : پسر خوانده‌های آگوستوس با نیزه و سپرهای جنگی ایستاده‌اند.

سلسلهٔ آگوستوس جولیا :

نخستین امپراتوران رومی از اعضاء خانوادهٔ اگوستوس بودند. آگوستوس با اینکه از دخترش جولیا صاحب ۳ نوهٔ پسر بود، اما هیچ یک از آنها آن‌قدر زنده نماندند تا جانشین پدربزرگشان شوند. به همین دلیل آگوستوس پسر خوانده‌اش تیبریوس را که پسر زن اولش بود، به عنوان جانشین خود به سنا معرفی کرد.

۱- تیبریوس[1] (۱۴ تا ۳۷ پس از میلاد):

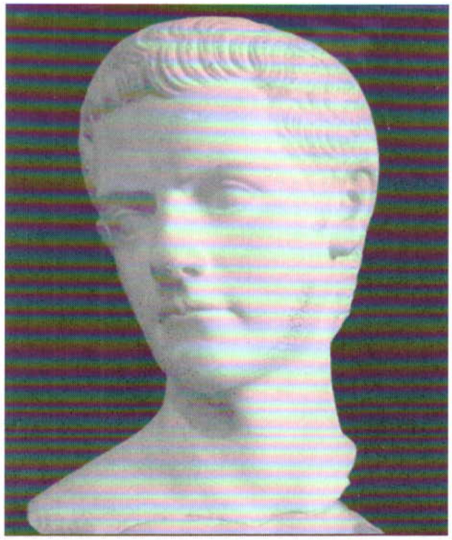
سال‌های نخستین حکومت تیبریوس با صلح و آرامش همراه بود. او که دارای قدرت همه جانبه بر روی روم بود و خزانهٔ امپراتوری را غنی کرده بود، طولی نکشید که حکومتش مورد حمله قرار گرفت.

در سال ۱۹ میلادی، او به خاطر مرگ برادرزاده‌اش که طرفدار ژرمن‌ها بود، مورد سرزنش قرار گرفت. در سال ۲۳ میلادی نیز با کشته شدن پسرش در میدان جنگ، گوشه‌نشین و منزوی شد و شروع به محاکمه و اعدام کسانی کرد که متهم به وطن‌فروشی و خیانت بودند. او سپس برای مدتی قدرت را به فرماندهٔ خود، سجانوس واگذار کرد و خود در سال ۲۶ میلادی، بازنشسته شد تا در ویلای شخصی‌اش در جزیرهٔ کاپری زندگی کند. اما سیجانوس در غیاب امپراتور شروع به تحکیم و تثبیت قدرتش کرد و با اشتیاق به شکنجه و آزار و اذیت مردم پرداخت. در این زمان با شکایات مردم و سناتورها، تیبریوس دوباره به قدرت بازگشت و سیجانوس را همراه بسیاری از همکاران و شرکای وی اعدام کرد. شکنجه و آزار و اذیت مردم به دلیل بدگمانی‌های تیبریوس تا زمان مرگ او ادامه داشت.

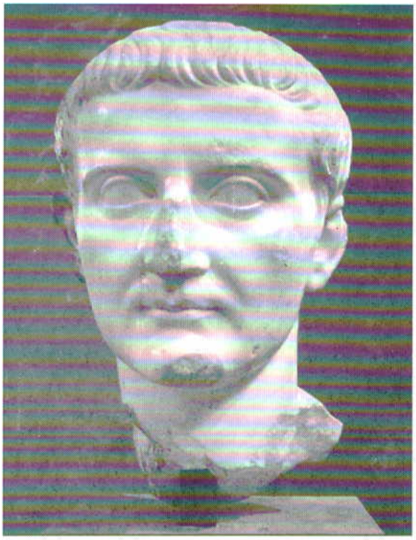
۲- کالیگولا[2] (۳۷ تا ۴۱ پس از میلاد) :

در زمان مرگ تیبریوس بیش‌تر افرادی که احتمال می‌رفت جانشین وی شوند، به طرز وحشیانه‌ای به قتل رسیده بودند. جانشین قانونی او که انتخاب خود تیبیریوس نیز بود، برادرزاده‌اش گایوس بود که بیش‌تر به کالیگولا یا پوتین کوچک مشهور بود. کالیگولا کار خود را خوب آغاز کرد. او به شکنجه‌ها و آزار و اذیت‌ها پایان داد و سوابق و پیشینهٔ عمویش را سوزاند و از اذهان مردم پاک کرد، اما متأسفانه خیلی سریع به دام بیماری افتاد. کالیگولا که در اواخر سال ۳۷ میلادی به روی کار آمده بود، دچار نوعی بیماری تزلزل عقلی و روانی افتادکه منجر به اختلال مشاعر و دیوانگی‌اش شد. علت بیماری او هر چه بود، باعث شد که از این مرحله به بعد، در حکومت او تغییر و تحولاتی واضح و مشخص ایجاد شود به طوری که کسانی که زندگی‌نامه او را می‌نوشتند، فکر می‌کردند که او دیوانه است. بیش‌ترین چیزی که تاریخ در مورد کالیگولا می‌داند توسط سوئیتونیوس جمع‌آوری شده است. او در کتابش به نام *زندگی دوازده سزار،* به شرح زندگی گالیگولا پرداخته است. بر طبق نوشته‌های لئوتونیوس، او یک بار تصمیم گرفت که اسب مورد علاقه‌اش را وارد مجلس سنا کند و بار دیگر به سربازانش دستور داد تا به بریتانیا حمله کنند و با

1- Tiberius 2- Caligula



سردیس مرمرین امپراتور کالیگولا



سردیس مرمرین امپراتور تیبریوس

نپتون(خدای دریاها) بجنگند، اما در لحظات آخر تصمیم خود را عوض کرد و آنها را مجبور کرد تا صدف‌های ساحل دریا را جمع کنند. او همچنین دستور داد تا مجسمه‌ای از خودش بسازند و در معبد اورشلیم قرار بدهند که بدون شک منجر به شورش شد. او فرمان می‌داد تا مزدورانش به طور مخفیانه افرادی از وابستگان و طرفدارانش را به قتل برسانند، بعد آنها را به قصر خودش احضار می‌کرد و زمانی که این افراد حاضر نمی‌شدند، با شوخی و مسخرگی می‌گفت که آنها حتماً خودکشی کرده‌اند. کالیگولا در اواخر عمر حمله‌ای را به ایران آغاز نمود و تلاش کرد دولت اشکانی ایران را ساقط کند، اما موفقیتی به‌دست نیاورد. کالیگولا سرانجام در سال ۴۱ میلادی، به دست رئیس گارد سلطنتی خود ترور شد. در این میان تنها عضو خاندان سلطنتی که از فتنه‌های او جان سالم به در برده بود، عمویش کلادیوس بود.

۳- کلادیوس[1] (۵۴-۴۱) :

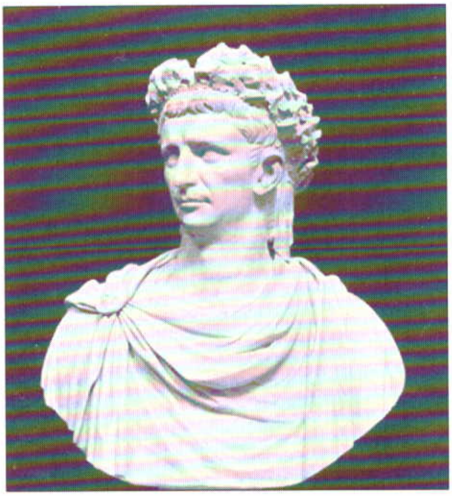
از کلادیوس به عنوان یک انسان ضعیف‌النفس و احمق یاد می‌شود، با این وجود، او نه مثل عمویش تیبریوس گرفتار شک و بدگمانی بود و نه مثل کالیگولا دیوانه. بنابراین، قادر بود تا با توانایی عاقلانه و منطقی بر روم حکومت کند. او در زمان حکومت خود، وضعیت دستگاه‌های اداری را بهتر کرد و مانع از دیوان‌سالاری در دستگاه‌های اداری شد و حقوق شهروندی را بالاتر برد. او در سال ۴۳ میلادی، طی یک حملهٔ موفق، بریتانیا را فتح کرد و آنجا را مستعمره روم ساخت و همچنین بیش‌تر استان‌های شرقی را به امپراتوری ملحق کرد. او همچنین دستور داد تا در جنوب روم چندین بندرگاه بسازند و غلاتی را که از

1- Cladius

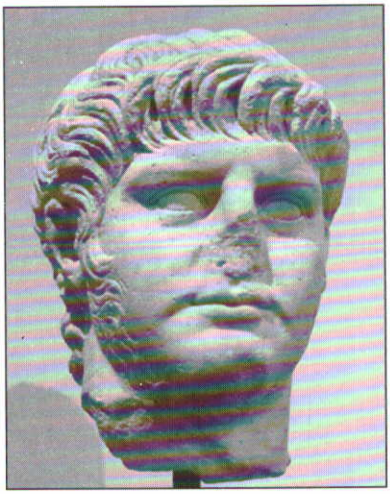
سایر بخش‌های امپراتوری جمع‌آوری می‌شود، در آن نگهداری کنند و در آب و هوا و شرایط نامساعد از آنها استفاده کنند. کلادیوس در زندگی خانوادگی و شخصی خود خیلی موفق نبود. همسر اولش میسالینا به او خیانت کرد و زمانی که کلادیوس به این موضوع پی برد، او را اعدام کرد و با خواهرزاده‌اش آگریپینای جوان[1] ازدواج کرد. آگریپینا توانست همراه چند تن از برده‌های آزاد شده، میزان زیادی از قدرت او را از چنگش دربیاورد. اگر چه گزارشات ضد و نقیضی در مورد مرگ کلادیوس وجود دارد، اما این احتمال قوی است که آگریپینا به طرز ماهرانه‌ای امپراتور را مسموم کرده باشد. مرگ کلادیوس راه را برای به قدرت رسیدن پسر ۱۷ سالهٔ آگریپینا هموار کرد، پسری به نام لوسیوس دامیتیوس نرو[2].

۴- نرو (۶۸-۵۴) :

در طول دوران فرمانروای نرو، بیش‌ترین تمرکز او، روی سیاست، تجارت و گسترش فرهنگی روم بود. او سالن‌هایی برای تأتر ساخت و مسابقات کشتی را ترتیب داد. از جمله اقدامات و کارهایی که در زمان فرمانروایی او انجام شد، جنگ با پارت‌ها بود که سرانجام به امضاء قرارداد صلح با امپراتور پارت‌ها منتهی شد. سرکوبی شورش بریتون در خلال سال‌های ۶۰ تا ۶۱ میلادی و گسترش روابط فرهنگی با یونان از دیگر کارهای مهم او بود. با این وجود، نرو یک امپراتور مستبد و ظالم بود، به طوری که در سال ۶۴ میلادی، زمانی که شهر رم به‌خاطر آتش‌سوزی در حال نابود شدن بود، به کارهای بیهوده از جمله نقاشی و سرودن شعر می‌پرداخت. چهار سال بعد از این واقعه، نرو در یک کودتای نظامی از قدرت ساقط شد و برای اینکه توسط مجلس سنا اعدام نشود، خودکشی کرد.



تندیس مرمرین امپراتور کلادیوس



سردیس مرمرین امپراتور نرو

1- Agrippina the Younger

2- Lucius Domitius Nero

شورش‌ها در امپراتوری :

در زمان صلح، اداره کردن امپراطوری و کنترل از پایتخت؛ یعنی، رم نسبتاً آسان بود اما همیشه انتظار شورش‌هایی وجود داشت. یکی از دلایل آن، می‌توانست کم شدن میزان وفاداری افسران به فرماندهان باشد، زیرا یک حاکم یا یک ژنرال به خاطر جذبهٔ شخصی و دادن وعده و وعیدها می‌توانست افسرانش را به طرف خود بکشاند و وفاداری آنها را حفظ کند، اما پس از مدتی اگر نمی‌توانست این وعده و وعیده‌ها را به انجام برساند، دچار شورش می‌شد. همچنین افراد یک قبیلهٔ شکست خورده یا یک شهر تصرف شده نیز می‌توانستند دست به شورش بزنند، اما به دلیل اینکه لشکریان و سپاهیان روم در تمام مرزها پراکنده و گسترده شده بودند، اغلب شورش‌ها با ناکامی مواجه می‌شد و توسط سپاهیان اعزامی که از دیگر نقاط امپراتوری، به سرعت سرکوب می‌شدند. سرکوب شورش‌های محلی، آسان‌تر انجام می‌شد زیرا شورشیان تجربیات نظامی زیادی نداشتند، مگر در مواقعی که امپراتور ضعیف و فاقد صلاحیتی بر سر کار بود، که در این صورت، شورش‌ها تبدیل به حادثه‌ای استثنایی می‌شدند.

با این وجود، در طول یک جنگ داخلی که می‌توانست از یک شورش و یا قیام محلی شروع شود (مثل شورش گستردهٔ یهودیان اورشلیم) برخورد با این شورش‌ها به طرز وحشتناکی متفاوت بود. در جنگ‌های نظامی کامل و تمام عیار، تعداد لشکریان تحت رهبری یک ژنرال بسیار زیاد بودند، بنابراین یک امپراتور عاقل برای اینکه بتواند وفاداری ژنرال‌هایش را تضمین کند، می‌بایست تعدادی از اعضای خانوادهٔ آنها را به عنوان گروگان نگه می‌داشت. در شرایط معمولی و عادی این کار حاکم در گروگان گرفتن اعضای خانواده یک ژنرال، کاملاً کافی بود، اما در دوران حاکمیت و فرمانروایی نرو نه به دست فرماندهان، بلکه توسط گارد ویژه‌اش پایان یافت. کاملاً مشخص بود که وفاداری گارد ویژه به امپراتور توسط افراد خاصی و با وعدهٔ پرداخت رشوه خریداری شده بود، اما این موضوع برای سرمشق گرفتن فرماندهانی که در نقاط مرزی مستقر بودند، حادثه‌ای مهم بود که آنها را برای کسب قدرت تحریک می‌کرد.

سالی با چهار امپراتور (۶۸ تا ۶۹ پس از میلاد) :

خودکشی اجباری امپراتور نرو در سال ۶۸ میلادی، باعث جنگ قدرت یکساله‌ای میان فرماندهان ارتش شد، که از آن به سال چهار امپراتور یاد می‌شود. طی این یکسال(که از ژوئن سال ۶۸ تا دسامبر سال ۶۹ طول کشید)، امپراتوری روم شاهد ظهور و سقوط پی‌درپی چهار فرماندهٔ نظامی شد که یکی در پی دیگری به قدرت می‌رسید و پس از مدت کوتاهی توسط فرماندهان دیگر به کشته می‌شد. سرانجام آخرین این فرماندهان؛ یعنی، وسپاسین توانست قدرت را حفظ کند. این دوره از جنگ‌های داخلی در حقیقت نشان‌دهندهٔ آشفتگی سیاسی بود که از آن پس، به صورت ادواری ادامه پیدا کرد و با روی کار آمدن سلسله‌های مختلف در تاریخ امپراتوری روم ثبت شد.

سلسلهٔ فلاویان:

اگرچه دوران حکومت و فرمانروایی خانوادهٔ فلاوین‌ها کوتاه بود، اما آنها موفق شدند تا دوباره پایداری و ثبات را به امپراتوری روم بازگردانند و کمک کردند تا امپراتوری، با ثبات بیش‌تری روی پای خود بایستد. هر چند عملکرد هر سه امپراتور این سلسله؛ یعنی، وسپاسین، تیتوس و دومیتین مورد نقد و سرزنش فراوان قرار گرفت (البته بیش‌تر آنها به دلیل تمرکز امپراتوران بر روی قدرت و فرمانروایی بود)، آنها دست به اصلاحات مهمی نیز زدند که باعث شد تا امپراتوری روم تا اواخر قرن سوم تقریباً باثبات و مستحکم بماند. با این وجود، سوابق و پیشینهٔ نظامی آنها، باعث کاسته شدن از اختیارات مجلس سنا شد.

وسپاسین[1] (۶۹ تا ۷۹ میلادی) :

وسپاسین یک ژنرال فوق‌العاده موفق رومی بود که فرماندهی و حکمرانی بیش‌تر مناطق شرقی امپراتوری به او واگذار شده بود. او ابتدا از گالبا[2] حمایت و جانبداری کرد اما بعد از مرگش، وسپاسین تبدیل به یک مدعی مهم برای کسب قدرت شد. به دنبال خودکشی اتو، وسپاسین مسئولیت تهیه و تامین غلات روم در مصر را به‌دست گرفت و این مسئولیت او را در جایگاه مناسبی قرار داد تا بتواند حریف باقی مانده خود ویتیلیوس را شکست بدهد و از میدان به در کند.

در دسامبر سال ۶۹ میلادی، گروهی از هواداران وسپاسین توانستند روم را تصرف و اشغال کنند. ویتیلیوس توسط نیروهای خودی به قتل رسید و روز بعد وسپاسین با ۶۰ سال سن توسط مجلس سنا به عنوان امپراتور مورد تأیید قرار گرفت. اما مجلس سنا معتقد بود که وسپاسین یک حاکم خودرأی و مستبد است و مجلس را تضعیف می‌کند. البته نگرانی سناتورها چندان هم بیجا نبود، چراکه در سال ۷۳ میلادی، وسپاسین با کسب اختیارات جدید توانست ترکیب و افراد مجلس سنا را تعیین کند و بر آن نظارت داشته باشد. او از این قدرت خودش استفاده کرد تا سناتورهای مخالف را از مجلس اخراج کند.

وسپاسین طی چند سال نخست حکومت خود، فشارهای مالی را که به دلیل تندروی‌ها و جنگ‌های داخلی به‌وجود آمده بود، تقلیل داد. البته او برای رسیدن به هدف خود، مالیات‌ها را افزایش داد و حتی انواع جدیدی از مالیات را نیز به‌وجود آورد. وسپاسین به‌خاطر اجرای این سیاست‌های مالی، توانست درآمد مازادی را در خزینهٔ دولتی انبار کند و پس از آن، به انجام برنامه‌ها و طرح‌های سیاسی خود پرداخت. او در سال میلادی، برای نخستین بار آمفی‌تأتر فلاویوم و نیز سالن‌های اجتماعاتی ساخت تا مردم با مراجعه به این مکان‌ها مدتی را به خوشی و آرامش روحی بگذرانند. و سپاسین علاوه بر ساخت معابد، کمک‌های مالی زیادی را نیز به هنر اختصاص داد. او کرسی خطابه و سخنوری را در دانشگاه‌ها ایجاد کرد و در ده سالی که به عنوان امپراتور روم حکمرانی کرد، در تمام استان‌ها برای مردم کار و شغل به‌وجود آورد.

1- Vespaine

۲- گالبا، اتو و ویتیلیوس سه امپراتور از ۴ امپراتور یکساله بودند.



خرابه‌های آمفی‌تئاتر بزرگ فلاویان در شهر رم ایتالیا که روزگاری محل برگزاری مراسم جشن و نیز جنگ میان گلادیاتورها بود.

او توجه ویژه‌ای نیز به اسپانیا در غرب داشت و در آنجا حقوق لاتین را به بیش از ۳۰۰ شهر اعطا کرد و دورهٔ جدیدی از شهرگرایی را در همه جای استان‌های غربی رواج داد. او با افزایش تعداد سناتورها، باعث شد تا استان‌ها و ایالات نفوذ بیش‌تری بر مجلس داشته باشند و درنتیجه اتحاد درونی امپراتوری را مستحکم‌تر کنند. او همچنین برای این که بتواند جلوی کودتای نظامی توسط فرماندهان ایالات دور را بگیرد، لشکریان را در دسته‌های مختلف در سرتاسر مرز تقسیم کرد. شاید مهم‌ترین اصلاح نظامی که به دست او انجام شد، افزایش سربازگیری از سرزمین‌های تازه تصرف شده بود تا آن مناطق را رومی کند و مردم را با ویژگی رومی‌ها آشنا کند.



سکهٔ رومی به نام امپراتور وسپاسین ؛ موسس سلسلهٔ فلاویان

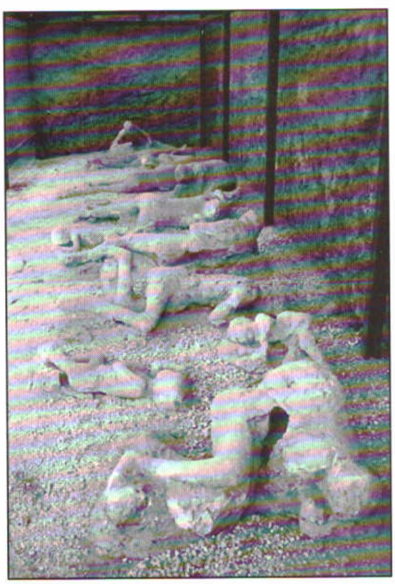
تیتوس (۷۹ تا ۸۱ میلادی) :

تیتوس؛ بزرگ‌ترین پسر وسپاسین بود. او به عنوان یک ژنرال کارآمد و با لیاقت تحت نظر و فرماندهی پدرش خدمت کرده بود. او حفاظت از شرق و در نهایت فرماندهی ارتش روم در سوریه و یهودا (فلسطین امروزی) را برعهده گرفت و توانست شورش گستردهٔ یهودیان را در آن سرزمین سرکوب کند. او چندین سال در کنار پدرش خدمت کرد و از بهترین تعالیم و آموزش‌ها برخوردار شد، اما زمانی که به قدرت رسید و امپراتور روم شد، جوّی از نگرانی و اضطراب بر جامعه حکمفرما شد اما توانست خیلی سریع شایستگی و لیاقت خودش را نشان دهد و حتی برای اینکه بتواند اعتماد مردم را جلب کند، دستور داد تا بسیاری از تبعیدیانی که توسط پدرش از کشور اخراج شده بودند، بازگردانده شوند.

با این وجود، حکومت کوتاه او پر از مصیبت و بدبختی بود. در سال ۷۹ میلادی، کوه آتشفشانی ویزو به درون شهر پامپی و هرکولانیوم سرازیر شد و و هزاران انسان زیر خاکستر مدفون شدند. یک سال بعد نیز با وقوع آتش‌سوزی، بخش اعظم شهر رم دچار حریق شد. اما تیتوس با دست و دل بازی و بخشندگی، دوباره شهر رم را ترمیم و تعمیر کرد و این کار باعث شد تا او بسیار مورد علاقه مردم قرار گیرد و طرفداران زیادی پیدا کند. او در سال ۸۰ میلادی، آمفی‌تأتر بزرگی را که پدرش کار ساخت آن را شروع کرده بود، به پایان رساند و نبرد گلادیاتورها را در آنجا برگزار کرد. تیتوس سرانجام پس از سه سال حکومت و در سن ۴۱ سالگی بر اثر بیماری مشکوک درگذشت، اما شایعه‌ای در جامعه رواج پیدا کرد که برادرش دومیتین برای اینکه بتواند جانشین او شود، تیتوس را به قتل رسانده است.



تصویری خیالی از فوران آتشفشان ویزو در نزدیکی شهر پومپی



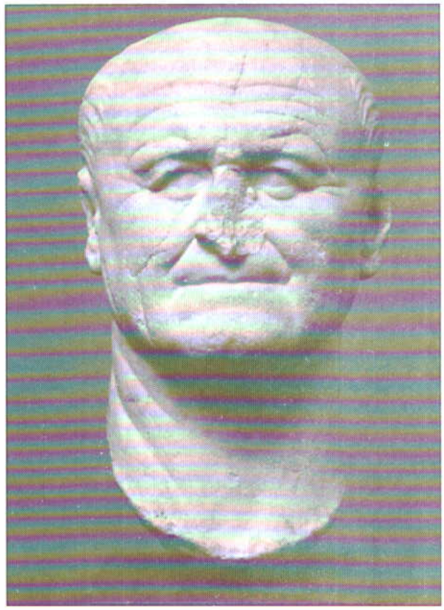
تصویری واقعی از اجساد کشف شده از خرابه‌های شهر پومپی که در زیر خاکستر آتشفشان مدفون شده بودند.



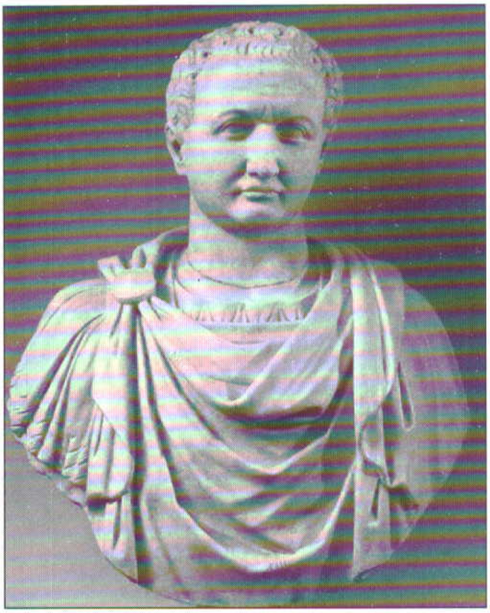
طاق نصرت تیتوس که به افتخار سرکوب شورش یهودیان، در شهر رم ساخته شده است. قدمت : سال ۸۰ پس از میلاد



غارت معبد اورشلیم از نقش برجسته‌های تزئینی طاق نصرت امپراتور تیتوس



امپراتور وسپاسین



امپراتور تیتوس

دومیتین (۸۱ تا ۹۶ میلادی) :

تمام فلاوین‌ها به خاطر خودرأی بودن و مستبد بودن رابطه بسیار ضعیفی با مجلس سنا داشتند با این وجود، دومینین تنها فردی بود که با مشکلات و مسائل مهمی مواجه شد. نظارت‌ها و کنترل‌های پیاپی او به عنوان یک کنسول، در تمام مدت فرمانروایی‌اش همان روشی بود که پیشینیان و پیشگامان او به کار می‌بستند. به علاوه او غالباً در جنگ‌ها به عنوان یک فرمانده با لباس رسمی کاملاً نظامی شرکت می‌کرد که در حقیقت این کار توهین و بی‌احترامی به این نظر بود که امپراتور در اصل پادشاه مملکت است نه دیکتاتوری نظامی. اگرچه او در مجلس سنا از اعتبار برخوردار نبود، اما با اقدامات و برنامه‌های مختلف مانند بذل و بخشش‌های مادی به همهٔ ساکنان شهر، اجرای نمایش‌های مهیّج در آمفی‌تأتر و ادامه دادن طرح‌ها و برنامه‌های پدر و برادرش مردم را شاد و راضی نگه می‌داشت. همچنین از قرار معلوم، او ذوق و عقل مالی را از پدرش به ارث برده بود زیرا اگرچه او خیلی دست و دل باز بود، اما خزانه‌ای پرپول را برای جانشینان خود به ارث گذاشت و به خوبی از این امانت نگهداری کرد و در اختیار نسل بعد قرار داد. با این وجود، وقتی دومیتین به پایان حکومتش نزدیک شد، به شدت دچار بدگمانی شد. این بیماری او منجر به تعداد بسیار زیادی توقیف و بازداشت، اعدام و ضبط و مصادره دارائی‌ها شد و کار به جایی رسید که نزدیک‌ترین مشاوران و اعضای خانواده او با ترس و وحشت زندگی می‌کردند. سرانجام ترس از اعمال غیر منطقی او سبب شد تا دشمنانش در مجلس سنا با همراهی اعضای گارد ویژه در سال ۹۶ میلادی ترتیب قتل او را بدهند و او را بکشند.

سلسلهٔ آنتونین :

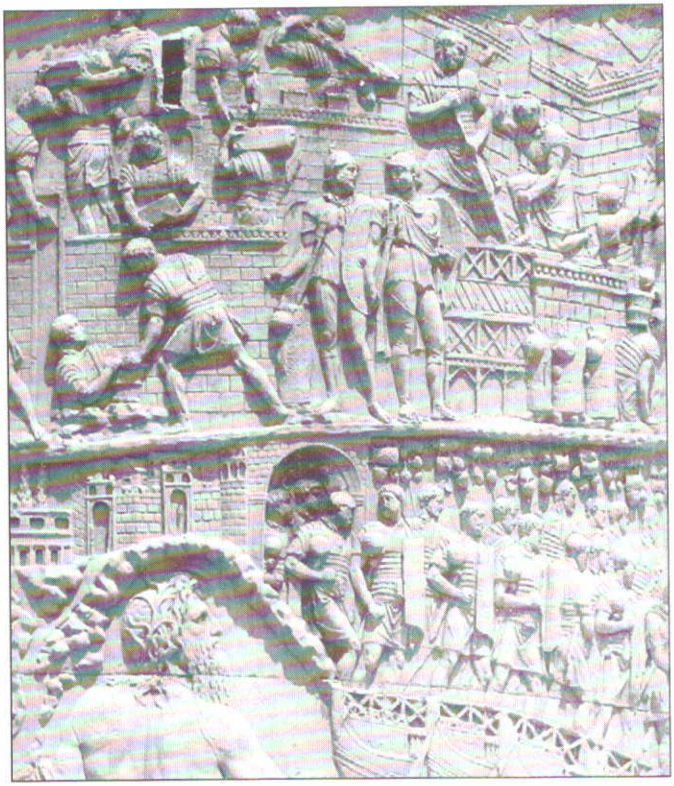
قرن دوم میلادی در تاریخ روم به دورهٔ پنج امپراتور خوب و توانا یعنی نروا، تراجان، هادریان، آنتونیوس پیوس و مارکوس اورلیوس شناخته شده است. در این دوره، سلسله‌ای مقتدر بر روی کار آمد و امپراتوری روم را به اوج پیشرفت و ترقی رساند. هر کدام از امپراتورهای این سلسله، در زمان حیات خود، جانشین خود را انتخاب می‌کردند و این کار را براساس شایستگ و لیاقت مردان مورد نظر خود انجام می‌دادند.

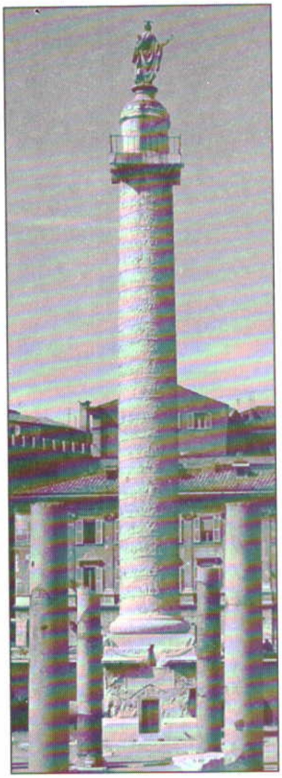
نروا (۹۶ تا ۹۸ میلادی) :

نروا بعد از به قدرت رسیدن، فضا و جو جدیدی را به وجود آورد. او تمام زندانیانی را که به خاطر خیانت و وطن‌فروشی در دورهٔ فلاویان‌ها زندانی شده بودند، آزاد کرد و تعقیب وطن‌فروشی را غیر قانونی اعلام کرد. او سپس بیش‌تر اموال و دارایی‌های ضبط و توقیف شده را به صاحبان خود بازگرداند و رابطهٔ خود و امپراتوری را با مجلس سنا زیاد کرد. او از این کارها و اقدامات به عنوان وسیله‌ای برای جلب محبوب در میان مردم استفاده می‌کرد، اما این کارها نتوانست کاملاً به او کمک کند. ارتش همچنان از دومیتین حمایت می‌کرد به همین دلیل بود که در سال ۹۷ میلادی، گارد ویژه به کاخ امپراتوری حمله کرد و نروا را گروگان گرفتند. در آن زمان، نروا مجبور شد به خواسته‌های آنها تن دهد و کسانی را که مسئول مرگ دومیتین بودند، تحویل دهد. مدت کوتاهی بعد از این واقعه، نروا به منظور حفظ حکومت و فرمانروایی خود، تراجان را که فرماندهی ارتش‌های روم در سرزمین ژرمن را در اختیار داشت، به عنوان فرزندخوانده و جانشین خود انتخاب کرد.

تراجان (۱۱۷-۹۸ میلادی) :

با مرگ نابهنگام نروا، جانشینش تراجان به حکومت رسید. تراجان امپراتور قدرتمندی بود و در زمان او ، قلمرو امپراتوری روم به حداکثر وسعت خود رسید. مهم‌ترین رویداد حکومت تراجان، حمله به شرق بود. در سال ۱۱۲ میلادی، رومی‌ها از اینکه پارت‌ها (اشکانیان) یک حاکم دست‌نشانده را بدون هماهنگی رومی‌ها بر ارمنستان منصوب کرده بودند، عصبانی شدند. ارمنستان، سرزمینی پادشاهی بود که دو امپراتوری بزرگ ایران و روم از سال‌ها پیش به طور مشترک بر آن سلطه و نفوذ داشتند. تراجان ابتدا به سوی ارمنستان لشکرکشی کرد. او شاه ارمنستان را که از طرف پارت‌ها منصوب شده بود، از مقام سلطنت خلع کرد و ارمنستان را به امپراتوری روم ملحق کرد. سپس به سمت جنوب حرکت کرد و به بین‌النهرین؛ یعنی، سرزمین غربی پارت‌ها وارد شد و شهرهای بابِل، سلوکیه و تیسفون را تصرف کرد. او سپس به مسیر خود به طرف خلیج فارس ادامه داد و شهر بزرگ شوش را نیز تصرف کرد، اما با خروج ارتش روم، ایرانی‌ها شورش کردند و به این ترتیب خسرو دوباره به حکومت رسید.





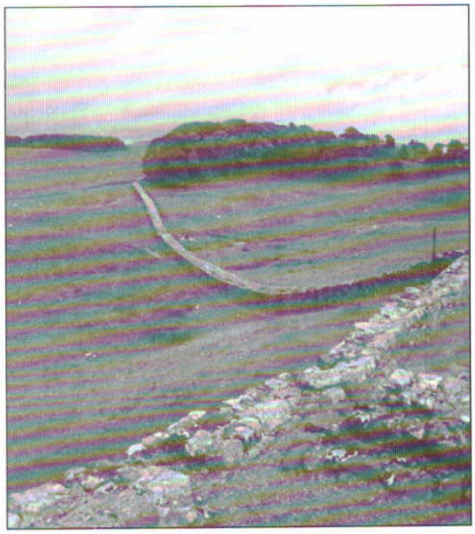
ستون تراجان با نقش برجسته‌های پیروزی او بر پارت‌ها و ژرمن‌ها در شهر رم

قدمت : سال ۱۱۲ میلادی

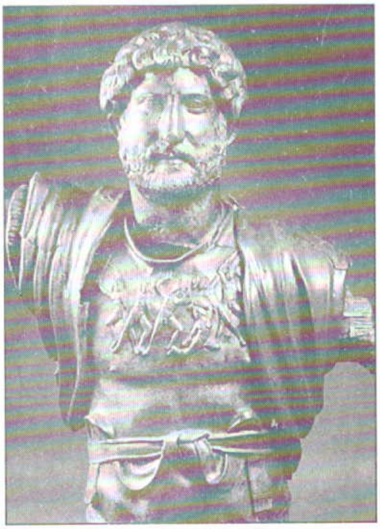
هادریان (۱۱۷ تا ۱۳۸ میلادی) :

پس از مرگ تراجان، پسر زاده‌اش هادریان به قدرت رسید. علی‌رغم اینکه هادریان به عنوان یک فرماندهٔ نظامی دارای قابلیت و شایستگی بود، اما دوران حکومتش فاقد برخوردها و حملات نظامی مهم بود. او در آغاز حکومتش چون ادامهٔ نبرد با پارت‌ها را بی‌حاصل دید، از فتوحات تراجان در بین‌النهرین چشم پوشید و آنها را به ایرانیان واگذار کرد و با آنها قرارداد صلح امضاء نمود. چند سال بعد نیز ارتش هادریان، شورش گسترده و عظیم یهودیان در یهودیه را سرکوب کرد. هادریان امپراتوری بود که بازدیدها و سفرهای زیادی از استان‌های رومی داشت و پول‌های زیادی نیز از خزانهٔ دولتی برای احداث بناها و ساختمان‌های محلی اهداء می‌کرد. او برای جلوگیری از حملات مداوم بربرهای اسکاتلندی در بریتانیا، دستور داد، از شرق تا غرب کشور دیواری بسازند که آثار آن هنوز هم باقی مانده است[1]. او به همان نسبت کارهای دیگری مثل تقویت استحکامات دفاعی در سرزمین ژرمن و آفریقای شمالی انجام داد. در کل، سیاست داخلی او، ایجاد صلح نسبی و رفاه و ثروت در سرزمین‌های رومی بود.

1- Hadrian's Great Wall



تندیس برنزی امپراتور هادریان



دیوار بلند هادریان در انگلستان

آنتونینوس پیوس (۱۳۸ تا ۱۶۱ میلادی) :

حکومت آنتونینوس نسبتاً آرام و توأم با صلح و رفاه بود. چندین بی‌نظمی و اغتشاش در سرتاسر امپراتوری از جمله یهودیه و بریتانیا به وجود آمد که البته هیچ کدام جدی و در خور توجه نبودند.



نقش برجسته‌های ستون یادبود عروج آنتونیوس پیوس و همسرش فوستینا به بهشت ؛ محل نگهداری : موزهٔ واتیکان شهر رم

گسترش آیین مهر و میتراپرستی در روم (قرن دوم تا سوم میلادی):

میترا الههٔ مهر، خورشید، داور راستی و نگهبان پیمان ایرانیان باستان بود. از کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی چنین برمی‌آید که میترا به همراه آناهیتا، دو فرشته و یاور خدای یگانهٔ اهورامزدا بودند، اما با گذر زمان، خود به صورت الهه‌ای مستقل درآمد. پس از سقوط هخامنشیان، الههٔ میترا همچنان اعتبار خود را در کشورهای تابعه از جمله ارمنستان و آسیای‌صغیر حفظ کرد تا آنجا که شاهزادگان این ممالک به افتخار میترا نام خود را میتراداتس یا مهرداد می‌گذاشتند. رومیان نخستین بار در زمان لشکرکشی پومپیوس به پادشاهی پونتس در آسیای صغیر با این کیش آشنا شدند. سربازان رومی که این الههٔ ایرانی را با خدایان خود و دیگر خدایان شرقی متفاوت دیده بودند، به سرعت به آیین جدید گرویدند. چندی نگذشت که آیین میتراپرستی توسط سربازان بازگشته از جنگ در سراسر امپراتوری گسترش یافت و بسیاری از مردمان رومی از سوریه گرفته تا اسپانیا و انگلستان به این آیین علاقه‌مند شدند. میترائیسم برای پیروان خود قوانین خاصی چون حفظ اسرار هم کیشان و وفای به عهد داشت و اجرای مراسم مذهبی اسرارآمیز آن، اغلب در معابد یا غارهای زیرزمینی که بر گنبد آن تصویری از آسمان نقش شده بود، انجام می‌گرفت. درون معبد نیز معمولاً ظرف آبی برای تطهیر وارد شوندگان قرار می‌دادند و محراب میترا با نقش حجاری شدهٔ او در انتهای معبد جای داشت.



قربانی کردن گاو توسط میترا از آثار قرن اول پیش از میلاد - محل نگهداری اثر: موزه ناسیونال شهر رم در ایتالیا

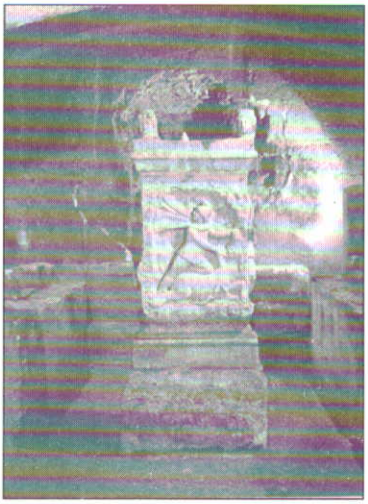
توضیح قربانی‌کردن گاو در نقش برجسته‌های میترا هنوز موضوعی اسرارآمیز باقی‌مانده است، اما برخی بر این باورند که گیاهان و حیوانات در این نقوش احتمالاً نمادی از صورت‌های فلکی پایان فصل زمستان هستند. شاید این صحنه با نقش معروف تخت‌جمشید (حملهٔ شیر به گاو) که بیانگر آغاز فصل بهار و جشن نوروز بود، بی‌ارتباط نباشد. در دوران باستان، گاو را نماد ظلمت و ثور (صورت فلکی زمستان) و خورشید را نماد نور و روشنایی می‌دانستند. به همین ترتیب، کشته شدن گاو و تولّد خورشید (نقش پشت سر میترا) شاید نشانی از پیروزی نور بر ظلمت و امید به جاری شدن عدالت در جهان بوده است.

به باور ایرانیان باستان، روز ظهور میترا برابر اول دی‌ماه بود. روزی که در آن طولانی‌ترین شب سال(یلدا) به پایان می‌رسید و خورشید از چنگال اهریمن تاریکی نجات می‌یافت. در حدود قرن چهارم میلادی، مردمانی که از آیین میترا به دین مسیحیت گرویدند، رسم‌های دیرین خود را فراموش نکردند بلکه جشن ظهور میترا را به میلاد حضرت مسیح(ع) منتسب کردند. به این ترتیب فردای شب یلدا به‌عنوان روز تولّد مسیح(ع) و آغاز جشن‌های سال نوی مسیحی تعیین شد. سالیان بعد و با رسمی شدن دین مسیحیت، آیین میتراپرستی قدرت خود را به طور کامل از دست داد و به دستور امپراتوران مسیحی، تمام معابد میترا نابود و بر خرابه‌های آنها کلیسا ساخته شدند.



ستون‌های محراب میترا از بقایای دورهٔ رومی(قرن دوم پس از میلاد) در قرارگاه نظامیان در نزدیکی دیوار هادریان در کشور انگلستان

روی یکی از این ستون‌ها کتیبه‌ای با مضمون زیر حک شده است: *تقدیم به میترا ، خدای فناناپذیر. ازطرف مارکوس فرمانده که به نذر خود وفا کرد.*



تالار کشف شدهٔ معبد میترا در زیرزمین کلیسای مرکزی شهر رم در کشو ایتالیا





کتیبه دو روی میترا که در موزهٔ لوور پاریس در کشور فرانسه نگهداری می‌شود. در یک روی این کتیبه، الههٔ میترا در حال قربانی کردن گاو حک شده است. در روی دیگر، میترا به همراه خورشید و دو فرشتهٔ مشعل‌دار، نظاره‌گر مراسم نابودی خدای شر و تاریکی است.

مارکوس اورلیوس[1] (۱۶۱ تا ۱۸۰ میلادی) :

در زمان این امپراتور، قبایل ژرمن که هدف جنگجویان شرقی هون قرار گرفته بودند، خود دست به حملات گسترده‌ای در امتداد طول مرزهای شمالی روم و نیز اطراف رود دانوب زدند. مارکوس اورلیوس علیه این قبایل جنگجو وارد عمل شد و توانست با موفقیت آنها را به عقب براند. در آسیا نیز او چند نبرد با پارت‌ها انجام داد که سرانجام آن، امضاء قرارداد صلح و عدم تعرّض بود.

کمودوس[2] (۱۸۰ تا ۱۹۲ میلادی) :

دورهٔ پنج امپراتور شایسته با روی کارآمدن کمودوس پایان یافت. کمودوس؛ پسر اورلیوس بود و خود را جانشین بی‌واسطه و بلافصل پدرش می‌دانست. به این شکل، ترتیب و طرح جانشینان انتخابی که در دورهٔ آنتونین‌ها به خوبی طراحی شده بود، زیر پا گذاشته شد. او از سال ۱۷۷ میلادی در کنار پدرش بر روم حکومت می‌کرد و در سال ۱۸۰ میلادی، با مرگ مشکوک پدرش به تنهایی یگانه امپراتور روم شد. در ابتدا مردم روم نسبت به حکومت کمودوس امیدوار بودند. او با وجود اینکه مانند پدرش بخشنده و بلندنظر بود، اما وقتی از طرف یکی از اعضای خانواده‌اش مورد سوءقصد قرار گرفت، دچار بیماری بدگمانی شد و سرانجام به دیوانگی و جنون رسید. دوران صلح رومی در زمان حکومت کمودوس به پایان رسید. در حقیقت می‌توان گفت که اقدام به ترور او سرآغازی بر سقوط امپراتوری روم شد.



تندیس مرمرین امپراتور کمودوس ؛ او خود را مانند هرکول می‌دانست و همواره کلاهی از پوست شیر بر سر می‌گذاشت.



تندیس برنزی امپراتور مارکوس اورلیوس

1- Macus Aurelius 2- Commodus



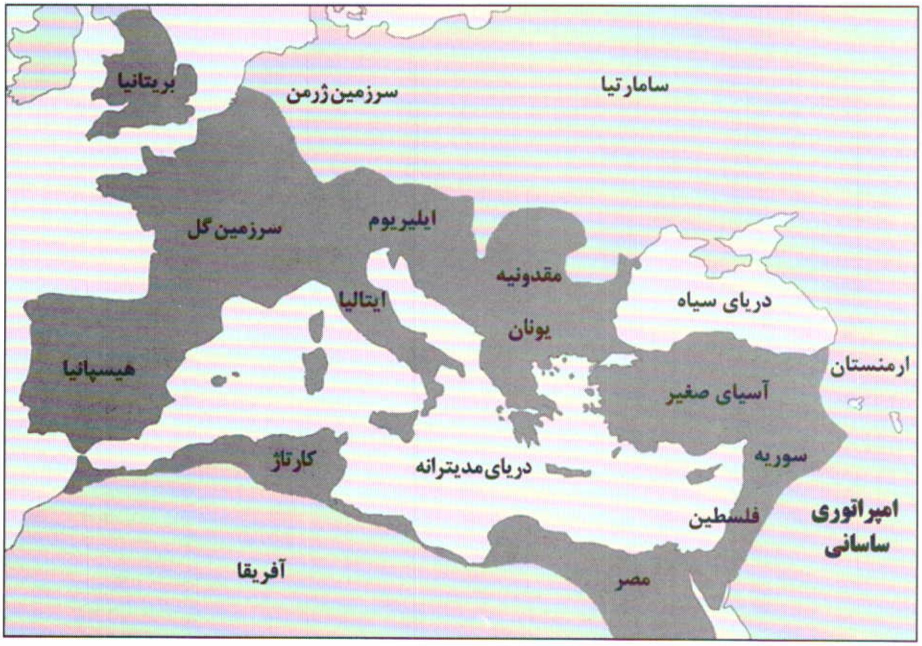
سکهٔ رومی به‌نام امپراتور تراجان　　قدمت اثر : قرن دوم میلادی



سکهٔ رومی به‌نام امپراتور هادریان　　قدمت اثر : قرن دوم میلادی



سکهٔ رومی به‌نام امپراتور مارکوس اوریلیوس　　قدمت اثر : قرن دوم میلادی



اوج قلمرو امپراتوری روم در دورهٔ آنتونین‌ها

سلسلهٔ سِوران :

قتل کمودوس به دست تعدادی از فرماندهان نظامی، باعث روی کار آمدن سلسلهٔ جدید سورن‌ها شد. در این دوره امپراتوران سپتیموس سوروس، کاراکالا، مکرینوس، ایلاگابالوس و الکساندر سورس روی کار آمدند. بنیانگذار این سلسله؛ یعنی، لوسیوس سپتیموس سورس بود که به خاندان اشرافی سِورانِ کارتاژ (شهری در شمال آفریقا) تعلق داشت که با دختر یکی از خانواده‌های برجستهٔ سوریه‌ای وصلت کرده بود. این اتحاد و وصلت خانوادگی، بعدها باعث روی کار آمدن امپراتوران ایلاگابالوس و الکساندر سِوروس از این سلسلهٔ کارتاژی - سوریه‌ای شد.

سپتیموس سِوروس به عنوان یک امپراتور موفق، اقداماتی را انجام داد که به وفاداری بیش‌تر سربازان به امپراتور و بالا بردن موقعیت افسران عالیرتبه نسبت به سناتورها انجامید. او در این راه، مقام و اعتبار همیشگی هیئت منصفه را ملغی کرد و سناتورهای جمهوریخواه را از مجلس سنا اخراج کرد و اختیارات امپراتوری را در سرتاسر روم گسترش داد. پسر او، مارکوس آریلیوس آنتونینوس که به کاراکالا شهرت داشت، تمام فاصله‌های طبقاتی و سیاسی بین شهروندان رم و دیگر استان‌ها و ایالات روم را از میان برداشت و در سال ۲۱۲ میلادی، قانونی وضع کرد که براساس آن حقوق شهروندی به همهٔ ساکنان آزاد امپراتوری (غیر از برده‌ها و زنان) اعطا می‌شد.



طاق نصرت امپراتور سپتیموس سِوروس در فوروم (میدان مرکزی) شهر باستانی رم در ایتالیا قدمت : سال ۲۰۳ پس از میلاد

کاراکالا همچنین بانی ساخت و احداث استخر یا گرمابه معروف کاراکالا در رم نیز بود. طرح‌ها و نقش‌های این حمام‌ها بعدها برای ساخت ساختمان‌های عمومی بزرگ ، مورد استفاده قرار گرفتند. با افزایش بی‌ثباتی و استبداد در حکومت، گارد ویژۀ امپراتوری در سال ۲۱۷ میلادی، کاراکالا را به‌هنگام بازگشت از نبرد ناموفق با پارت‌ها (اشکانیان) ترور کرد و مکرینوس را به قدرت رساند[۱]. مکرینوس علی‌رغم حکومت پرابهتی که داشت، بسیار تحت نفوذ زنان دربار بود و همین نفوذ و سلطه باعث شد که در سال ۲۱۸ میلادی حق جانشینی به ایلاگابالوس داده شود. حتی الکساندر سوروس که آخرین امپراتور این سلسله بود، در سال ۲۲۲ میلادی توسط زنان دربار انتخاب شد.

در اواخر دوران حکومت سلسلۀ سوران، مجلس سنا تا اندازه‌ای دوباره قدرت خود را به‌دست آورد و تعدادی از اصلاحات مالی تصویب شد. علی‌رغم پیروزی‌ها و موفقیت‌هایی که الکساندر سوروس در مقابل

۱- کاراکالا در تاریخ به خائن معروف است. این لقب از آن بابت به وی داده شد که به هنگام حمله به ایران، وی به دروغ خود را حامی صلح ایران و روم نامید و درخواست کرد با دختر پادشاه، اردوان اشکانی ازدواج نماید، اما وقتی اردوان به استقبال وی رفت، کاراکالا بر وی حمله برد و قصد کشتن اردوان را کرد، اما موفق نشد.

قبایل ژرمن شمالی به‌دست آورده بود، به دلیل ضعف رهبری او، سربازان از فرامین او سرپیچی کردند و همین عامل باعث شکست او در برابر امپراتوری تازه تأسیس ساسانی ایران، به رهبری اردشیر اول شد. با مرگ الکساندر، امپراتوری روم به مدت نیم قرن، درگیر جنگ‌های داخلی میان فرماندهان نظامی برای رسیدن به مقام امپراتوری شد و به این ترتیب دوران صلح رومی که با روی کار آمدن امپراتور آگوستوس آغاز شده بود، بعد از حدود ۲۰۰ سال پایان یافت.

بحران قرن سوم و آغاز درگیری‌های داخلی :

قرن سوم میلادی، آغازگر دوران اغتشاش و آشوب نظامی بود که سرانجام به سقوط و فروپاشی امپراتوری روم انجامید. در اواخر قرن اول پیش از میلاد، زمانی که آگوستوس اعلام کرد که جنگ‌های داخلی پایان یافته است، امپراتوری روم با حملات خارجی کم‌تر، صلح، پیشرفت و ترقی اقتصادی همراه بود، اما در قرن سوم پس از میلاد، درگیری‌های داخلی و بحران‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی باعث فروپاشی قدرتمندترین امپراتوری جهان آن زمان شد. در این دوران، رومی‌ها دائماً در معرض حملات و تجاوز اقوام بیگانه، جنگ‌های داخلی و تورم شدید اقتصادی بودند.

البته شاید ریشه بخشی از این مشکلات به نوع واگذاری و انتقال قدرت آگوستوس بازمی‌گشت. نخستین امپراتور روم که قصد داشت دلبستگی خود به حکومت را کم ارزش و کم اهمیت جلوه بدهد، هیچ قانونی برای محدود کردن حقوق جانشینان بعد از خود بر جای نگذاشت. پیش از این و در قرن اول و دوم میلادی، اختلاف‌نظرها و مشاجره‌های بسیاری در مجلس سنا بر سر اینکه چه کسی می‌تواند جانشین امپراتور باشد، صورت گرفته بود در مورد حق جانشینی، جنگ‌های داخلی کوتاه مدتی هم روی داده بود، اما در قرن سوم این جنگ‌های داخلی بر سر کسب قدرت، تبدیل به یک عامل دائمی و همیشگی شد، به‌طوری که هیچ نامزد به تنهایی نمی‌توانست بر رقبای خود پیروز شود و وارث تخت و تاج شود و یا اینکه موقعیت خود را به عنوان امپراتور برای مدتی طولانی حفظ کند.

بین سال‌های ۲۳۵ تا ۲۸۴ میلادی، بیش از ۲۵ امپراتور مختلف، بر روم حکومت کردند که همگی آنها جز ۲ تن یا به قتل رسید یا در میدان جنگ کشته شد. در این دوران، ترکیب و سازماندهی ارتش روم که بیش‌تر در مرزهای شمالی و شرقی متمرکز شده بود، دیگر نمی‌توانست برای سرکوب حملات خارجی چاره‌ای بیندیشد. کاهش مشارکت شهروندان در ادارهٔ حکومت محلی نیز امپراتوران را مجبور به مداخله کرد و به این ترتیب مسئولیت دولت مرکزی آرام آرام افزایش یافت. این دوره با ترور دیکلوتین پایان یافت. دیکلوتین یا با مهارت و چیره‌دستی و یا صرفاً با خوش‌شانسی، بسیاری از مشکلات حاد و شدیدی را که خود آنها را تجربه کرده بود، حل کرد. با این وجود مشکلات اصلی حل نشدند و سرانجام باعث خرابی و ویرانی در امپراتوری غربی شدند. تحولات این دوره، شروع عصر طلایی زودگذر و پایان دوران باستانی روم بود.



نقش برجستهٔ پیروزی شاپور اول ساسانی بر امپراتوران رومی در نقش رستم شیراز

در اواسط قرن سوم میلادی، زمانی که امپراتوری ساسانی ایران در اوج قدرت خود بود، شاپور اول(پسر اردشیر اول) در چند نبرد پیاپی موفق شد سه تن از فرماندهان ارتش روم به‌نام‌های گردیانوس سوم، فیلیپ عرب و والرین که یکی پس از دیگری به مقام امپراتوری رسیده بودند، شکست دهد و آنها را از تجاوز به مرزهای غربی ایران بازدارد.

اصلاحات دیوکلتین :

در اواخر قرن سوم میلادی، تبدیل امپراتوری واحد به دو امپراتوری تجزیه شدهٔ شرقی و غربی اجتناب ناپذیر بود. در سال ۲۸۵ میلادی، هنگامی که دیوکلتین رقیبش کارینوس را شکست داد، طولی نکشید که به مقام امپراتوری رسید. دیوکلتین، طی سال‌ها تجربه به این نتیجه رسیده بود که با وجود فشارهای داخلی و تهدیدهای نظامی در جبهه‌های مختلف و به خصوص امپراتوری ساسانی در شرق، ادارهٔ کل امپراتوری بزرگ روم توسط یک نفر غیرممکن است. به همین دلیل او در یک اقدام انقلابی، امپراتوری را در امتداد محور غربی و شرقی به دو ناحیهٔ مساوی تقسیم کرد و ادارهٔ دو امپراتوری را به دو نفر، با عنوان آگوستوس سپرد. دیوکلتین خود، آگستوس نیمهٔ شرقی شد و دوست قدیمی خود، مکسیمیان را به مقام آگوستوس نیمهٔ غربی منصوب کرد. در سال ۲۹۳ میلادی، قدرت بار دیگر تجزیه شد، به‌طوری‌که هر آگوستوس، معاون زیردستی به‌نام سزار انتخاب کرد تا در ادارهٔ حکومت به وی کمک کند و به این ترتیب، صفی از جانشین‌های باتجربه برای مقام آگوستوس تربیت شدند. گالیریوس، سزاری بود که تحت رهبری دیوکلتین قرار داشت و کنستانتیوس، سزار تحت فرماندهی مکسیمیان بود.



تندیس نخستین تتراچی‌های روم (دو آگوستوس و سزارهایشان) : دیوکلیتین، مکسیمیان، گالیریوس و کنستانتینوس

کارشناسان واژه‌ای به نام تترارچی[1] را پایه‌گذاری کردند که در زبان یونانی به معنی فرماندهی چهارگانه بود. پس از این دوران، درگیری‌های داخلی فرماندهان بر سر جانشینی امپراتور از میان رفت و سرانجام به توالی و جانشینی صلح‌آمیز امپراتوری رسمیت داده شد.

بر اساس این طرح، در هر نیمهٔ شرقی و غربی امپراتوری، یک سزار آماده بود تا پس از مرگ یا کناره‌گیری آگوستوس جانشین او شود و سزار جدیدی را برای خود انتخاب کند. در سال ۳۰۵ میلادی، دیوکلتین و مکسیمیان به‌خاطر امپراتوران زیردست خود یا همان سزارهایشان از تاج و تخت کناره‌گیری کردند.

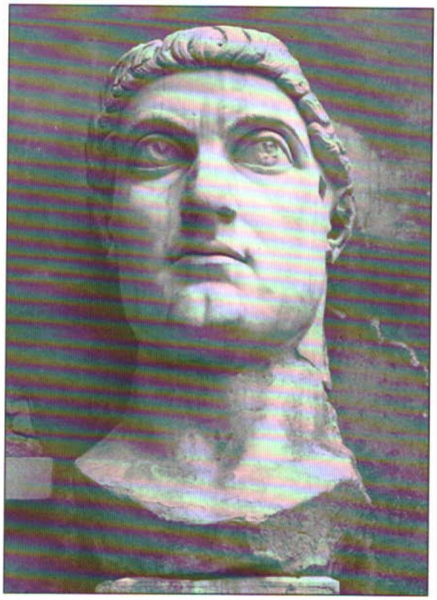
کنستانتین و تغییر پایتخت امپراتوری:

گروه فرمانروایان چهارگانه یا همان تترارچی با مرگ کنستانتیوس[2] در سال ۳۰۶ میلادی از هم فروپاشید و منحل شد. سربازان و سپاهیان او، فوراً پسرش کنستانتین[3] را به عنوان آگوستوس جدید تعیین کردند. همان سال شورش بزرگی در روم درگرفت و چند سردار ادعای آگوستوس کردند. کنستانتین موفق به سرکوب شورشیان شد و یک معاهده با رقیبش گالیریوس در شهر میلان منعقد ساخت. طبق این معاهدهٔ معروف، آزار و اذیت و شکنجهٔ مسیحیان پایان یافت و دین مسیحیت در سراسر امپراتوری روم به رسمیت شناخته شد.

در سال ۳۳۰ میلادی، کنستانتین به بیزانتیوم[4] رفت و دستور داد شهر بزرگ و مجهزی در آنجا احداث کنند. این شهر بعدها به افتخار وی کنستانتینوپول (قسطنطنیه) نام گرفت و به پایتخت امپراتوری قدرتمند روم شرقی (بیزانس) تبدیل شد. ساخت این شهر، ۵ سال به‌طول انجامید و پس از تکمیل بود که کنستانتین دستور داد پایتخت از شهر رم به قسطنطنیه تغییر یابد.

1- Tetrarchy 2- Constantinus 3- Constantine

۴- شهری باستانی و یونانی‌نشین در ساحل تنگهٔ بسفر در مرز آسیا و اروپا که امروزه شهر استانبول ترکیه نامیده می‌شود.


سردیس بزرگ امپراتور کنستانتین در موزهٔ شهر رم

طی سه دههٔ بعدی، جمعیت و اهمیت قسطنطنیه رو به فزونی نهاد، اما از طرفی شهر رم وارد دوران رکود و کاهش جمعیتش شد. با مرگ کنستانتین، بار دیگر امپراتوری روم دچار اغتشاش و تزلزل شد و جنگ قدرت میان سرداران آغاز گردید. سرانجام یکی از سرداران به‌نام جولین، موفق شد بر رقبای خود چیره شود و به مقام امپراتوری دست یابد.

جولین به عنوان امپراتور تنها و انحصاری به مدت ۲ سال فرمانروا و امپراتور روم بود. او که سال‌ها قبل به عنوان یک مسیحی، غسل تعمید شده بود، به دین مسیحیت اعتقادی نداشت و بازگرداندن آداب و رسوم گذشته را در سر می‌پروراند.

اما چیزی که برای مسیحیان مسئله‌ساز و مشکل‌آفرین شد این بود که جولین مرتد، اسقف‌های آریانیسم و ارتودوکس را به روم بازگرداند و دوباره اختلافات و کشمکش میان بزرگان مسیحیت آغاز شد. جولین یک کافر سنتی و قدیمی نبود و عقاید شخصی او به میزان بسیار زیادی تحت تأثیر مکتب نوافلاطونی قرار داشت، اما عقاید متجددانه او در مورد بی‌دینی با مرگش در سال ۳۶۳ میلادی در حین جنگ با ایرانیان پایان یافت. پس از مرگ جولین، افسران ارتش یکی از فرماندهان به‌نام جوین را به عنوان امپراتور انتخاب کردند. جوین که می‌دانست پس از مرگ امپراتور، سربازان انگیزهٔ کافی برای ادامهٔ نبرد ندارند، بنای صلح گذاشت و با شاپوردوم (پادشاه ساسانی) معاهدهٔ ترک مخاصمه را امضاء کرد. بر اساس این معاهده، سرزمین‌هایی را که رومی‌ها در زمان تراجان فتح کرده بودند، دوباره به ایرانیان واگذار شد.

سلسله والنیتین : (۳۶۴ تا ۳۹۲ میلادی)

از زمان مرگ کنستانیتن، وظیفهٔ انتخاب و انتصاب آگوستوس جدید، دوباره به عهده افسران ارتش گذاشته شده بود. در سال ۳۶۴ میلادی، افسران ارتش روم سرداری به‌نام والنتی‌نینانوس را به عنوان آگوستوس انتخاب کردند. در اواخر همان سال و به دنبال مرگ مشکوک امپراتور جوین، والنتی‌نیانوس طرح تقسیم امپراتوری را مطرح کرد و برادرش والنس را به عنوان شریک امپراتوری منصوب نمود. طبق طرح والنتی‌نیانوس، امپراتوری روم به دو نیمهٔ غربی و شرقی تقسیم شد.

والنتی‌نیانوس امپراتور روم غربی شد و برادرش والنس به امپراتوری روم شرقی منصوب گردید. از این زمان، امپراتوری روم هنوز یک دولت با دین و زبان واحد بود، اما در واقعیت به شکل دو نیمهٔ کاملاً مستقل درآمد. این شکاف برای نیمهٔ غربی چندان خوب نبود، چون هم از لحاظ جمعیت، ثروت و نیز موقعیت استراتژیک نظامی در سطح پایین‌تری از روم شرقی قرار داشت.

تهدیدات خارجی و نبرد با دشمنان شمالی :

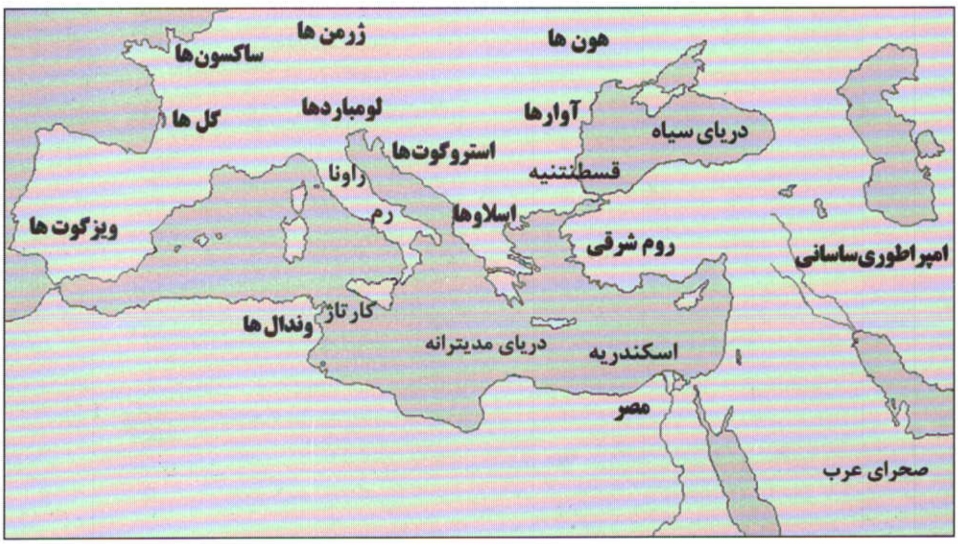
تهدیدات خارجی یکی از مهم‌ترین مشکلات امپراتوری روم بود. در شرق، شاهنشاهی ساسانی ایران، خطری بالقوه و دائمی محسوب می‌شد و در شمال نیز قبایل بربر، هون و ژرمن هر از گاهی مرزهای امپراتوری روم را تهدید می‌کردند. رومی‌ها برای کم کردن خطر تجاوز قبایل شمالی، به فکر مصالحه با آنها افتادند. در سال ۳۷۶ میلادی، والنس (امپراتور روم شرقی) به ویزگوت‌های ژرمن اجازه داد تا به عنوان مهاجر در ساحل جنوبی رود دانوب ساکن شوند. با وجود اجازهٔ امپراتور، تازه واردها با آزار و اذیت فرماندهان محلی و رشوه‌خوار روبرو شدند. نارضایتی آنها باعث شد تا علیه میزبانان رومی خود دست به شورش بزنند و به غارت نواحی روستایی بپردازند. در سال ۳۷۸ میلادی، یک سپاه بزرگ رومی برای جلوگیری از پیشروی ویزگوت‌ها به منطقهٔ آدریانوپل لشکر کشید، اما در میان بهت و حیرت همگان، رومی‌ها از شورشیان شکست خوردند و امپراتور والنس که شخصاً در جنگ شرکت کرده بود، به قتل رسید. پیروزی ویزگوت‌ها گرچه بزرگ و حیرت‌انگیز بود اما آنان نتوانستند شهر استراتژیک قسطنطنیه را فتح کنند، بنابراین به غرب بازگشتند و طبق موافقت‌نامه‌ای که با امپراتور روم غربی منعقد ساختند، به عنوان شهروند رومی در قلمرو امپراتوری ساکن شدند. این صلح نیز دیری نپایید و ویزگوت‌ها با امپراتوری روم غربی نیز اختلاف پیدا کردند و در سال ۴۱۰ میلادی، به شهر رُم حمله‌ور شدند و به مدت سه شبانه‌روز شهر را غارت کردند.

قبل از فروپاشی روم:

شهر رُم پس از حملهٔ ویزگوت‌ها بار دیگر در سال ۴۵۵ میلادی، توسط وندال‌های شمال آفریقا مورد یورش قرار گرفت و به مدت ۱۴ روز غارت شد. این اتفاقات و حوادث، مردم روم را شوکه کرد و باعث فرار ثروتمندان و دانشمندان از روم غربی به قسمت شرقی آن شد. در ژوئن سال ۴۷۴ میلادی، جولیوس نپوس؛ امپراتور روم غربی شد، اما یک سال بعد فرماندهان نظامی علیه وی شورش کردند و پسرش رومولوس آگوستوس را به مقام امپراتوری منصوب کردند. با وجود اینکه امپراتوری روم شرقی، رومولوس را به رسمیت نشناخت و او را غاصب مقام امپراتوری می‌دانست، غالباً، رومولوس آگوستوس به

عنوان آخرین امپراتور روم غربی شناخته می‌شود. سال ۴۷۶ میلادی، پایانی رسمی برای امپراتوری روم غربی بود. در آن سال سربازان مزدوران ژرمن که در خدمت امپراتور روم بودند، درخواست کردند تا زمین‌هایی در ایتالیا به آن‌ها واگذار شود، اما این درخواست آنها با مخالفت رومولوس مواجه شد. به این ترتیب سربازان ناراضی به رهبری فرماندهٔ خود، ادوآکر شورش کردند. ظرف یک هفته، پایتخت سقوط کرد و امپراتور از مقام خود خلع گردید. این حادثه باعث سقوط امپراتوری روم غربی شد. ادوآکر، خیلی زود استان‌های غربی را فتح کرد، اما به منظور حفظ اتحاد ظاهری، نشان‌های سلطنتی را برای زینو (امپراتور وقت روم شرقی) فرستاد. طولی نکشید که زینو دو هیئت نمایندگی را به حضور پذیرفت. یکی از آن‌ها از طرف ادوآکر بود. ژرمن‌ها از زینو، تقاضا داشتند تا فرمانروایی ادوآکر بر ایتالیا را به رسمیت بشناسد. هیئت نمایندگی دوّم از طرف امپراتور سابق، نیپوس بود. او از زینو تقاضا داشت تا او را در رسیدن دوباره به تاج و تخت، حمایت و کمک کند. امپراتور زینو، عنوان نجیب‌زاده را به ادوآکر اعطاء کرد، اما از به رسمیت شناختن حکومت وی سرباز زد. کار به جایی رسید که ادوآکر، سکه‌هایی را به نام خودش ضرب کرد.

به دنبال مرگ نیپوس در سال ۴۸۰ میلادی، زینو مدعی شد که ایتالیا و استان‌های غربی به عنوان میراث رومی می‌بایست به امپراتوری روم شرقی ملحق شوند. پس از اعلام این تصمیم، ادوآکر دوباره به رُم حمله کرد و آنجا را تصرف کرد. چندی بعد استروگوت‌ها (شاخهٔ دیگری از قبایل ژرمن) به ایتالیا حمله کردند و با سرنگونی ادوآکر، رهبر خود تئودوریک را به پادشاهی روم غربی برگزیدند.



حکومت‌های مدعی در اواخر قرن پنجم میلادی

تئودوریک پس از رسیدن به مقام پادشاهی اعلام کرد که خواهان احیاء مجدد امپراتوری روم غربی و بازگرداندن عظمت گذشته به رُم است. تئودوریک که اینک لقب کبیر یافته بود، کوشید با پایان دادن به فساد گستردهٔ اداری و کاهش مالیات‌ها، حکومت را اصلاح کند. با مرگ تئودوریک در سال ۵۲۶ میلادی، جنگ قدرت میان بازماندگان و اشراف آغاز شد. در این میان، یوستی‌نیانوس (امپراتور روم شرقی) به بهانهٔ کشته شدن دختر تئودوریک به رُم و راوانا حمله کرد و با بیرون راندن گوت‌ها، کنترل شبه جزیرهٔ ایتالیا را در دست گرفت. اما کمتر از ۲۰ سال بعد و با حملات مداوم قبایل شمالی (اسلاوها، فرانک‌ها، بورگاندی‌ها، ساکسون‌ها و لومباردها) کنترل بخش غربی از دست بیزانس‌ها نیز خارج شد و امپراتوری روم غربی برای همیشه فروپاشید و به چند پادشاهی محلی تقسیم شد.

بیداری در غرب : امپراتوری روم مقدس

۳۲۴ سال بعد از اینکه ادوآکر، آخرین امپراتور روم غربی را از مقام آگوستوس خلع کرد، در روز کریسمس سال ۸۰۰ میلادی، پاپ لیو به منظور ابراز مخالفت با تاج و تخت پادشاهی روم در قسطنطنیه، فرانک شارلمان را پادشاه و امپراتور روم غربی اعلام کرد. این موضوع، منجر به آغاز اقدامی آگاهانه برای احیاء و تقویت دوبارهٔ امپراتوری روم غربی شد. در پی این اقدام بود که حمایت از مقام امپراتوری و همچنین کنترل امور آن به دست کلیسا افتاد. با این وجود، سرزمین‌های غربی امپراتوری به‌خاطر حس رقابت و طمع کسب قدرت، پس از مرگ شارلمان میان جانشینانش تقسیم شد و طولی نکشید که حکومت قرون وسطایی را که تاریخ‌نگاران از آن به امپراتوری کارولنین یاد می‌کنند، تکه‌تکه شد. قرن‌ها بعد، عنوان امپراتور رومی به پادشاه ژرمن؛ اوتو اول رسید. او کنترل امپراتوری روم مقدس را که شامل سرزمین‌های امپراتوری باستانی شارلمان به همراه سرزمین‌های آلمان، اطریش، سوئیس، هلند و لهستان بود را به دست آورد. بیش‌تر این حاکمان ژرمن، خود را جانشین مستقیم و بلافصل امپراتور روم می‌دانستند و لقب آگوستوس را به کار می‌بردند. امپراتوری روم مقدس، سرانجام در سال ۱۸۰۶ میلادی، زمانی که امپراتور، فرانسیس دوم از ناپلئون فرانسوی شکست خورد و از سلطنت خلع گردید، رسماً فروپاشید و منحل شد.

ادامهٔ حیات امپراتوری روم شرقی(بیزانس)

با وجود اینکه امپراتوری روم غربی در طول قرن پنجم میلادی سقوط کرد، بخش شرقی امپراتوری که ثروتمندتر بود، از تهاجمات قبایل شمالی و در نتیجه خرابی‌ها و خسارات جان سالم بدر برد.



موزائیک‌کاری کلیسای شهر روانا با نقش امپراتور بیزانس ژوستی‌نیانوس و بزرگان دربار

در نیمهٔ قرن ششم میلادی، امپراتوری روم شرقی تحت رهبری امپراتور ژوستی‌نیانوس اول، موفق شد برای مدت کوتاهی ایتالیا و بخش‌هایی از ایلیریا را از استروگوت‌ها، شمال آفریقا را از واندال‌ها و جنوب اسپانیا را از ویزگوت‌ها پس بگیرد، اما این تصرفات دوام چندانی نداشت و دوباره قدرت از کف رومی‌ها خارج شد. در مورد زمان پایان دوران حکومت روم باستان، نظریه‌های بسیاری وجود دارند. در این میان، سال ۶۱۰ میلادی، یعنی زمانی که امپراتور هراکلیوس دست به اصلاحاتی وسیع و گسترده زد و به‌کلی چهرهٔ امپراتوری را تغییر داد، مورد قبول اکثر تاریخ‌دانان واقع شده است. در این دوران که گسترهٔ امپراتوری روم شرقی تحت تأثیر فرهنگ یونانی قرار گرفته بود، خط و زبان یونانی رسمی و حکومتی شد و تأثیر زبان لاتین کم رنگ گردید و امپراتوری روم شرقی به امپراتوری بیزانس تغییر نام یافت. با این وجود ساکنان امپراتوری هنوز خودشان را رومی می‌دانستند و مدعی بودند که دولت و حکومتشان یک جایگزین بر حق و مشروع برای امپراتوری روم باستان است. در اوایل قرن یازدهم میلادی، امپراتوری بیزانس از دو سو مورد تهاجم قرار گرفت. ترکان سلجوقی پس از پیروزی در ملازگرد، وارد آسیای صغیر شدند و به پیشروی خود به سمت قسطنطنیه (پایتخت روم شرقی) ادامه دادند و از سمت غرب نیز نورمان‌ها، آخرین پایگاه بیزانس‌ها در ایتالیا را به تصرف خود درآوردند. در این زمان، آلکسیوس اول

(امپراتور وقت بیزانس) از رهبران کلیسا و قبایل اروپایی درخواست کمک کرد. با موافقت کلیسا، هزاران سرباز مجهز از ایتالیا، آلمان و فرانسه برای کمک به بیزانس‌ها و بازپس‌گیری سرزمین مقدس (فلسطین و اورشلیم) به سمت شرق حرکت کردند و به این ترتیب جنگ‌های صلیبی میان مسلمانان و مسیحیان آغاز شد. اما ورود فوج عظیمی از لاتینی‌ها به سرزمین بیزانس‌ها، باعث ایجاد تشنج و اصطحکاک روابط میان آنها شد. در تابستان سال ۱۲۰۴ میلادی و به محض پایان جنگ صلیبی چهارم، جنگجویان لاتینی به تحریک برادرزادهٔ امپراتور بیزانس و با وعدهٔ دستیابی به خزائن سلطنتی در قسطنطنیه پیاده شدند و به شهر حمله کردند. چپاول و غارت قسطنطنیه در این سال، گاهی اوقات به عنوان تاریخ پایان امپراتوری روم شرقی اعلام شده است. خرابی و ویرانی پایتخت امپراتوری و غارت بیش‌تر نفایس و گنجینه‌های باستانی و تقسیم زمین‌های قسطنطنیه به دولت‌های رقیب که دارای حکومتی تحت نظارت کلیسای کاتولیک بودند، شوک و ضربه‌ای باورنکردنی به امپراتوری بیزانس وارد کرد، تا اینکه سرانجام در سال ۱۴۵۳ میلادی و با فتح قسطنطنیه (استامبول کنونی) توسط ترکان عثمانی، آخرین دولت رومی نیز برای همیشه از صحنهٔ روزگار محو شد.



کلیسای سانتا صوفیا که به دستور ژوستی‌نیانوس در قلب شهر قسطنطنیه (استامبول) ساخته شده بود، پس از فتح شهر به‌دست ترکان مسلمان عثمانی با افزودن چند مناره تبدیل به مسجد ایاصوفیه شد. ساخت این کلیسای عظیم با زحمات طاقت‌فرسای ۱۰ هزار کارگر و طی پنج سال، در نیمهٔ قرن ششم میلادی (۵۳۲ تا ۵۳۷ پس از میلاد) انجام شده است.

زبان و شیوهٔ بیان

زبان و خط رسمی امپراتوری روم تا قبل از گسترش آن به شرق، لاتین بود. در این دوران زبان لاتین از دو جزء تشکیل می‌شد. یکی زبان سنتی که از آن برای نگارش متون علمی و اداری استفاده می‌کردند و دیگری زبان گفتاری بود که میان عامهٔ مردم رواج داشت. طی قرون، زبان نوشتاری تکامل پیدا کرد و به تدریج توسعه یافت و از زبان گفتاری جلوتر افتاد. با وجود اینکه در هر دوره و به اقتضای زمان، زبان گفتاری تغییر می‌یافت، اما زبان نوشتاری نسبتاً ثابت مانده بود و حتی در قرون وسطی از تغییرات مهم در امان ماند. در استان‌های غربی، زبان گفتاری لاتین یا زبان عامیانه در اختلاط با زبان اقوام مهاجر به تدریج تغییر یافت و بعدها زبان‌های جدیدی مثل فرانسه، اسپانیایی و ایتالیایی از آن مشتق شدند. اگرچه زبان لاتین به عنوان زبان رسمی حکومت امپراتوری تا پایان سقوط روم و تقریباً تا قرن‌ها بعد در امپراتوری روم شرقی(بیزانس) باقی مانده بود، زبان یونانی همیشه به عنوان زبان اصلی در استان‌های شرقی برای ادارهٔ امور محلی مورد استفاده قرار می‌گرفت. در حقیقت زبان یونانی، زبان گفتاری بود که در محدوده‌ای گسترده و به میزان بسیار زیاد در شرق امپراتوری استفاده می‌شد و حتی در خود شهر رم نیز زبان یونانی برای آموزش و تعلیم فرهیختگان و نخبگان استفاده می‌شد. در قرن دوم قبل از میلاد، بیش‌تر از ۱۵ درصد جمعیت روم به زبان یونانی صحبت می‌کردند ولی از قرن سوم پس از میلاد، زبان یونانی شروع به رشد کرد و زبان رسمی کلیسا شد. زبان یونانی خودش تا حدی مانند زبان لاتین دو وجهی بود، یکی زبان گفتاری اصلی و دیگری زبان ادبی، که در کنار آن یک نوع لهجه و گویش قدیمی یونان به نام آتنی وجود داشت. در قرن چهارم میلادی، زبان یونانی دیگر آن تسلطی را که پیش از این بر روی زبان لاتین داشت، از دست داد. محبوبیت زبان لاتین در این قرن بیش‌تر به‌خاطر رشد و توسعه بسیار سریع استان‌های غربی ایجاد شده بود. حضور زبان لاتین را می‌توان در ترجمهٔ لاتینی کتاب مقدس انجیل و تورات که در اوایل قرن پنجم انجام شده بود، مشاهده کرد که اولین ترجمهٔ رسمی و صحیح از تورات و انجیل بود. هنگامی که امپراتوری غربی روم متزلزل شد و رو به انحطاط رفت، شمار مردمی که هم به زبان یونانی و هم لاتینی صحبت می‌کردند، کاهش یافت و البته به میزان بسیار زیادی با اختلافات فرهنگی کلیساهای ارتدکس و کاتولیک مرتبط گردید.

با آنکه زبان لاتینی دیگر اهمیت پیشین خود را از دست داده است، اما هنوز هم نوادگان رومیان باستان که به زبان لاتین صحبت می‌کنند، در بسیاری از بخش‌های دنیا پراکنده هستند، در حالی که لهجه‌ها و گویش‌های یونانی به کشورهایی مثل یونان، قبرس و جزیره‌های کوچکی در ترکیه محدود شده است. البته این موضوع از آن جهت بود که استان‌های غربی اساساً توسط قبایل مسیحی که به زبان

لاتین صحبت می‌کردند، فتح و تصرف شدند، در حالی که استان‌های شرقی را عرب‌ها و ترکان مسلمان که زبان یونانی اهمیت کم‌تری در فرهنگ آنها داشت، فتح کردند. به همان نسبت در امپراتوری روم که دارای چندین قوم و نژاد بود، زبان‌های زیادی وجود داشت و بعضی از آنها در زمان‌های مختلف، جایگاه رسمی در استان‌های خود داشتند، به ویژه با شروع قرون وسطی، زبان‌هایی مثل سریانی و آرامی به میزان بسیار زیادی توسط نخبگان در استان‌های دور دست استفاده می‌شد و به همان شکل، زبان قبطی و ارمنی در بین افراد با فرهنگ و درس خواندهٔ مصر و ارمنستان، دارای اهمیت بود.

میراث امپراتوری

بعد از فروپاشی امپراتوری روم غربی، چندین دولت اعلام کردند که جانشین امپراتوری روم هستند. اولین آنها امپراتور بیزانس بود که تبدیل به اصطلاحی تاریخی و جدید شد و برای دورهٔ بعدی امپراتوری روم شرقی، استفاده شد. بعد از آن، امپراتوری روم مقدس بود که طی اقدامی برای دوباره احیا کردن امپراتوری در غرب، ایجاد شد. این اقدام از سوی باب لو سوم انجام شد، او شاه فرانک‌ها را در سال ۸۰۰، به عنوان امپراتور روم در روز کریسمس، تاجگذاری کرد، هر چند که امپراتور و حکومت امپراتوری او تقریباً برای ده‌ها سال به رسمیت شناخته نشد. بعد از سقوط قسطنطنیه، تزار روس به عنوان کسی که از سنت امپراتوری بیزانس، مبنی بر اینکه امپراتور باید یک مسیحی ارتودوکس باشد، خودش را روم سوم نامید (قسطنطنیه دومین بود) و زمانی که تومانس (که حکومت خودش را براساس شیوه و مدل امپراتوری بیزانس پایه‌ریزی کرده بود) در سال ۱۴۵۳ قسطنطنیه را گرفت، مهمید دوم، پایتخت خودش را آنجا قرار داد و ادعای امپراتوری روم را کرد و حتی پای خود را فراتر گذاشت و به ایتالیا حمله کرد تا دوباره امپراتوری واحدی را ایجاد کند. با این وجود ارتش‌های پسپال و گارد ویژه ارتش، او را در سال ۱۴۸۰ در روم در اوترانتو متوقف کردند و تا ۲۸ مارس ۱۹۳۰ نام قسطنطنیه رسماً به استانبول تغییر نام پیدا نکرد.

با نادیده گرفتن این حکومت‌ها که ادعای میراث می‌کردند، حکومت روم از کشف روم در سال ۷۵۳ قبل از میلاد، تا سقوط امپراتور تریبیزوند در سال ۱۴۶۱ (جانشین حکومت و عضو امپراتوری بیزانس که در هنگام حمله اوتومانس در سال ۱۴۵۳ فرار کرد) ۲۲۱۴ سال طول کشید. تأثیر روم بر روی تمدن‌های شرق و غرب هنوز باقی مانده است. بسیاری از موفقیت‌ها و دستاوردهای روم دوباره توسط تمدن‌های بعدی تکرار شدند، برای مثال: تکنولوژی و فن ساخت سیمان در سال ۱۷۵۵ - ۱۷۵۹ توسط جان اسمیتون کشف شد. امپراتوری روم چیزهای خیلی زیادی به دنیا ارائه کرد، مثل تقویم جدید، مؤسسات مسیحیت، نظرات نئوکلاسیک مدرن و معماری بیزانس مربوط به روم شرقی.

سیستم پیچیده و گسترده جاده‌ها که توسط ارتش روم ساخته شده بود تا امروز باقی مانده‌اند. به‌خاطر این شبکه جاده‌ها، زمان لازم برای سفر بین مقاصد در اروپا تا قرن ۱۹ که نیروی بخار اختراع شد، کاهش پیدا نکرد. امپراتوری روم همچنین قالب و شکل حکومتی خودش را ارائه داد که تشکیلات و حکومت‌های مختلفی را از جمله بسیاری از کشورهای اروپائی و بسیاری از مستعمره‌نشینان قدیمی اروپا را تحت تأثیر قرار داد و آنها از این شکل و قالب حکومتی امپراتوری روم بهره گرفتند. به عنوان مثال، در آمریکا تنظیم‌کنندگان تشکیلات در منصوب کردن مقام ریاست جمهوری می‌خواستند که عصر آگوستوس را رسماً آغاز کنند و ریاست جمهور را طی تشریفات زمان آگوستوس معرفی کنند. همچنین دنیای امروزی فکر و نظر حقوقی قانون روم را که در عهد باستان تدوین شده است را به ارث برده، از آنها استفاده می‌کند. رومی‌ها برای اداره کردن سرزمین وسیع روم، دانش حکومت مردمی را گسترش دادند و این سهیم شدن مردم، تا حدی بود که هرگز قبلاً به فکر کسی خطور نکرده بود و یا لازم نبود. ایجاد این حکومت مردمی نیروی اجتماعی بزرگی را شکل داد و به روش‌های جمع‌آوری مالیات رسمیت بخشید. دنیای غرب، امروزه پیشینه فکری و عقلی یونانی‌ها را استخراج می‌کنند، اما روش‌های زندگی، حکومت و کشورداری را از رومیان یاد می‌گیرند.

برخی از منابع :

کتاب‌ها

۱- سیری در اساطیر روم باستان ؛ نوشته ادیت همیلتون ؛ ترجمه عبدالحسین شرفیان ؛ انتشارات اساطیر

۲- جمهوری روم ؛ نویسنده : دان ناردو ؛ ترجمه : سهیل سمی ؛ انتشارات ققنوس

۳- انحطاط و فروپاشی امپراتوری روم ؛ نویسنده : شاردودال ؛ ترجمه : منوچهر پزشک ؛ انتشارات ققنوس

۴- امپراتوری روم باستان ؛ نویسنده : ارنست کونتسل ؛ مترجم : بهروز بیضایی ؛ انتشارات قدیانی

5- rome's enemies, Parthian and sasanian; peter Wilcox; osprey publishing

6- roman history; Horace white; Harvard unv. Press

7- the fall of roman empire; san diego; greenheaven press

سایت‌های اینترنتی

۱- بریتیش میوزیوم لندن http://www.thebritishmuseum.ac.uk

۲- موزه لوور پاریس http://www.louvre.fr

۳- موزه هنرهای زیبای بوستون http://www.mfa.org

۴- موزه ناسیونال رم ایتالیا http://www.museicapitolini.org

۵- موزه واتیکان رم http://wv.vatican.va

۶- موزه متروپولیتن نیویورک http://www.metmuseum.org

۷- دانشنامه جهانی ویکیپدیا http://www.wikipedia.org

۸- دانشنامه امپراتوری روم http://www.roman-empire.net



تندیس سفالی خدای آپولون
از آثار دورهٔ اتروسکی

قدمت : قرن ششم پیش از
میلاد

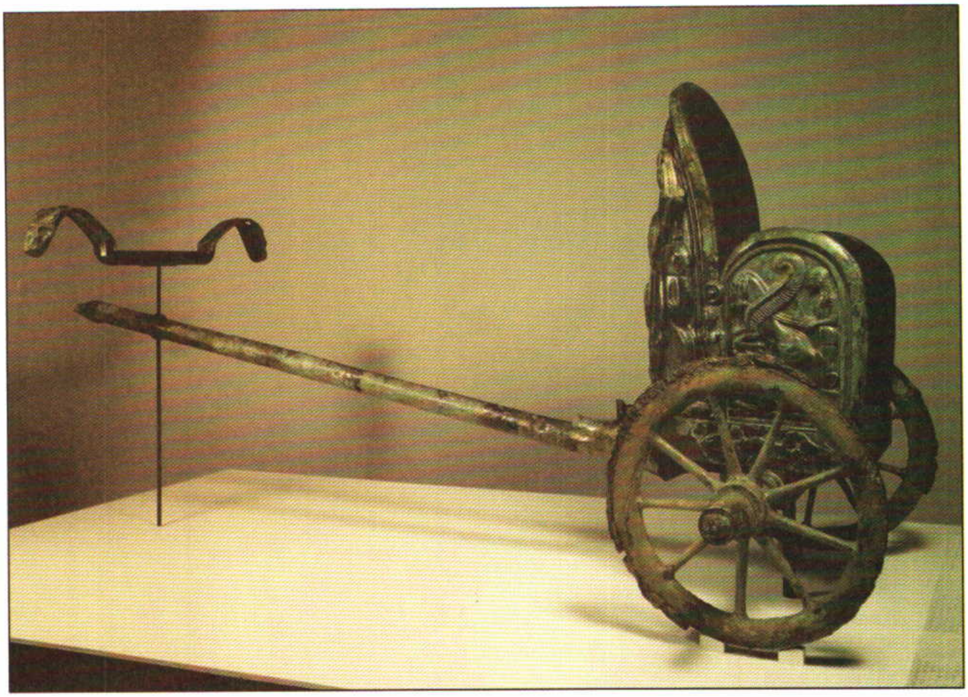
محل نگهداری : موزهٔ
ناسیونال شهر رم



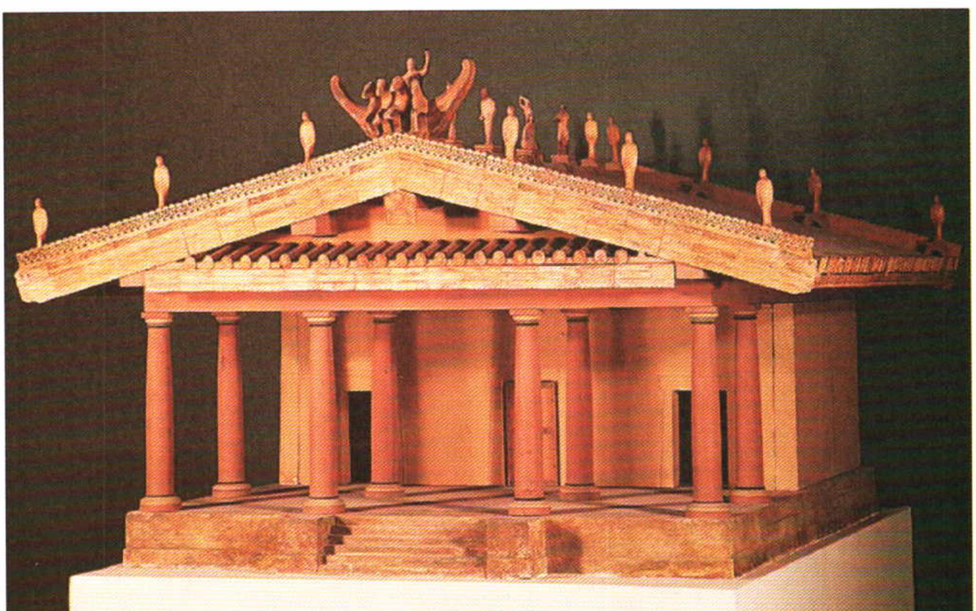
پلاک تزئینی طلایی کشف شده از مقبرهٔ اتروسکی
قدمت : حدود ۶۵۰ سال پیش از میلاد مسیح
محل نگهداری : موزهٔ واتیکان رُم



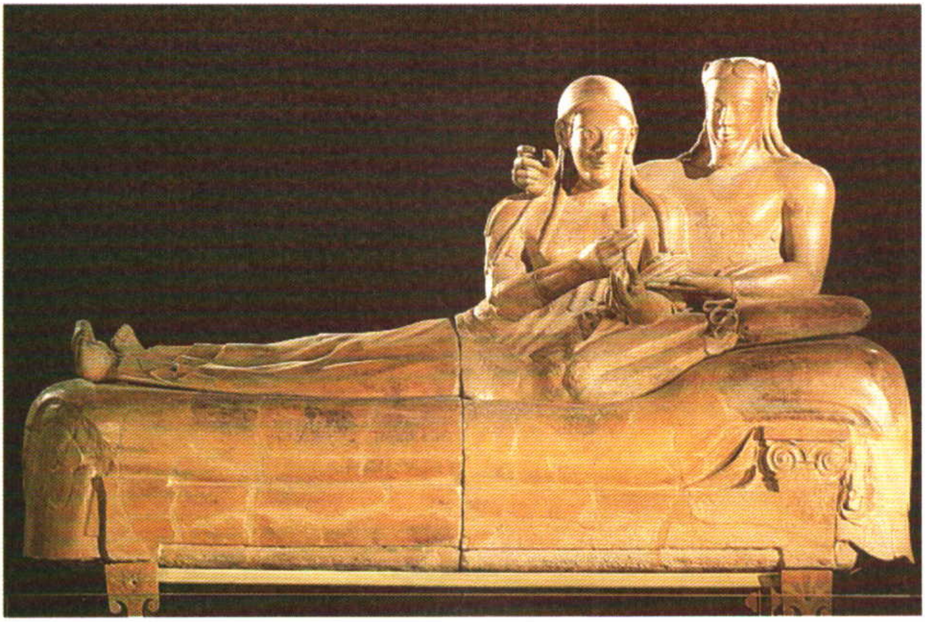
خاکستردان برنزی تزئین شده با نقوش و تندیس‌های خدایان
قدمت : قرن چهارم پیش از میلاد
محل نگهداری : موزهٔ ناسیونال شهر رُم



ارابه اتروسکی   محل نگهداری : موزهٔ متروپولیتن نیویورک



مدلی از یک معبد اتروسکی در قرن ششم پیش از میلاد



تابوت سنگی از آثار دورهٔ اتروسکی قدمت : قرن ششم پیش از میلاد محل نگهداری : موزهٔ ناسیونال رُم



تابوت سنگی از آثار دورهٔ اتروسکی- رومی قدمت : قرن دوم پیش از میلاد محل نگهداری : موزهٔ تراکونیای ایتالیا



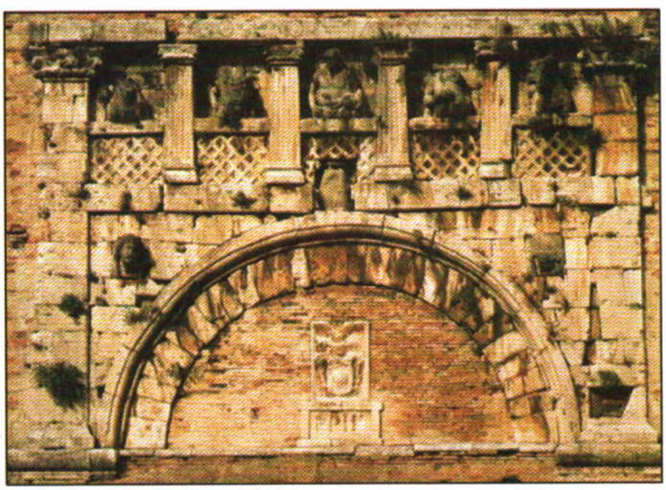
تندیس برنزی شیر افسانه‌ای چیمارا از آثار دورهٔ اتروسکی
قدمت : نیمهٔ اول قرن چهارم پیش از میلاد
محل نگهداری : موزهٔ آثار باستانی شهر فلورانس در ایتالیا



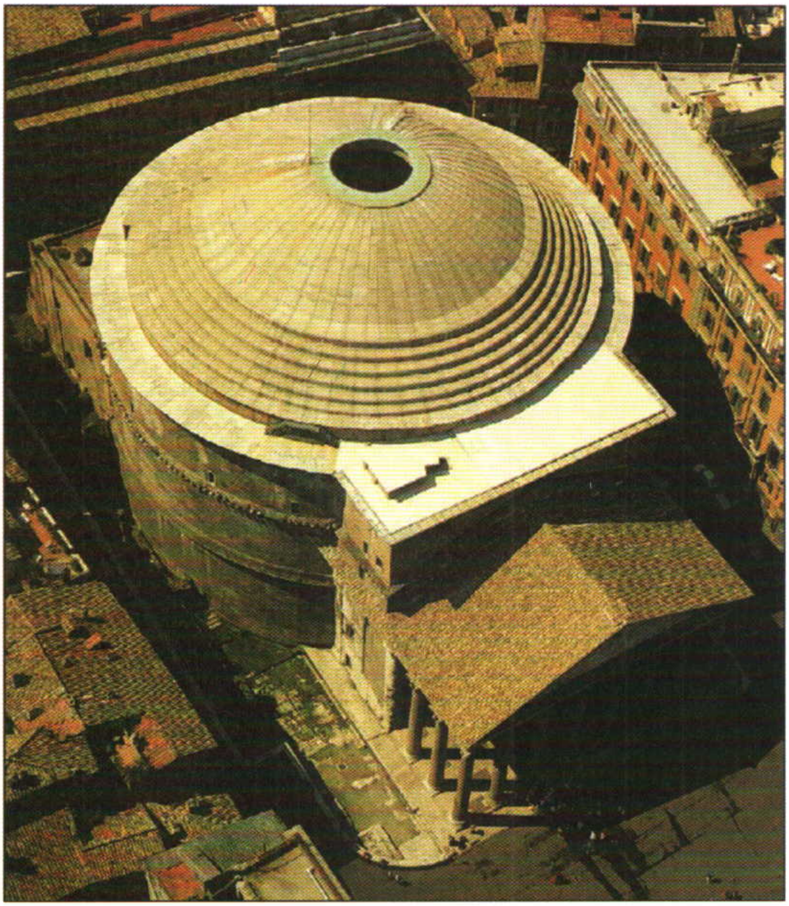
مجسمهٔ مرمرین تزئینی کشف شده از حیاط یکی از خانه‌های شهر مدفون شدهٔ هرکولانیوم
قدمت اثر : قرن اول میلادی
محل نگهداری : موزهٔ آثار باستانی شهر رُم



مدلی از فوروم (میدان و بازار مرکزی) شهر باستانی رُم
آمفی‌تئاتر *کلوسئوم* در سمت راست و میدان اسب‌دوانی *سیروس ماکسیموس* در سمت چپ تصویر دیده می‌شوند.

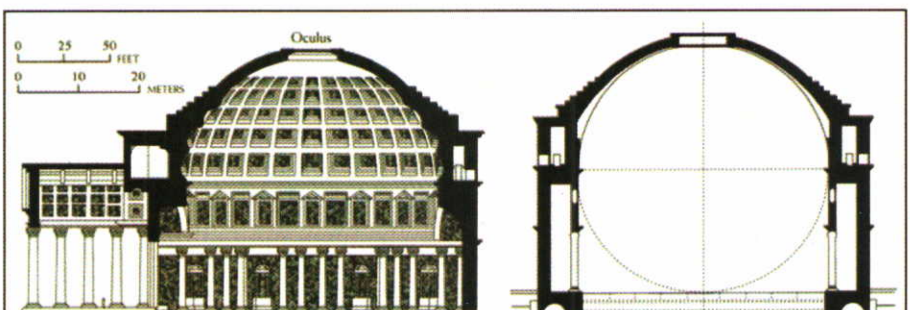


نونهٔ طاق هلالی معروف به دروازهٔ خدای مارس از آثار دورهٔ ابتدایی رومی‌ها
قدمت : قرن دوم پیش از میلاد



پانتئون(معبد خدایان) در شهر رُم

قدمت : قرن دوم میلادی (میلادی - دورهٔ هادریان)



نمای طولی و عرضی معبد پانتئون رُم



نقش‌برجستهٔ مسابقات ارابه‌رانی در میدان *سیرکوس ماکسیموس*

قدمت اثر: قرن دوم پیش از میلاد   محل نگهداری : موزهٔ انگلیس



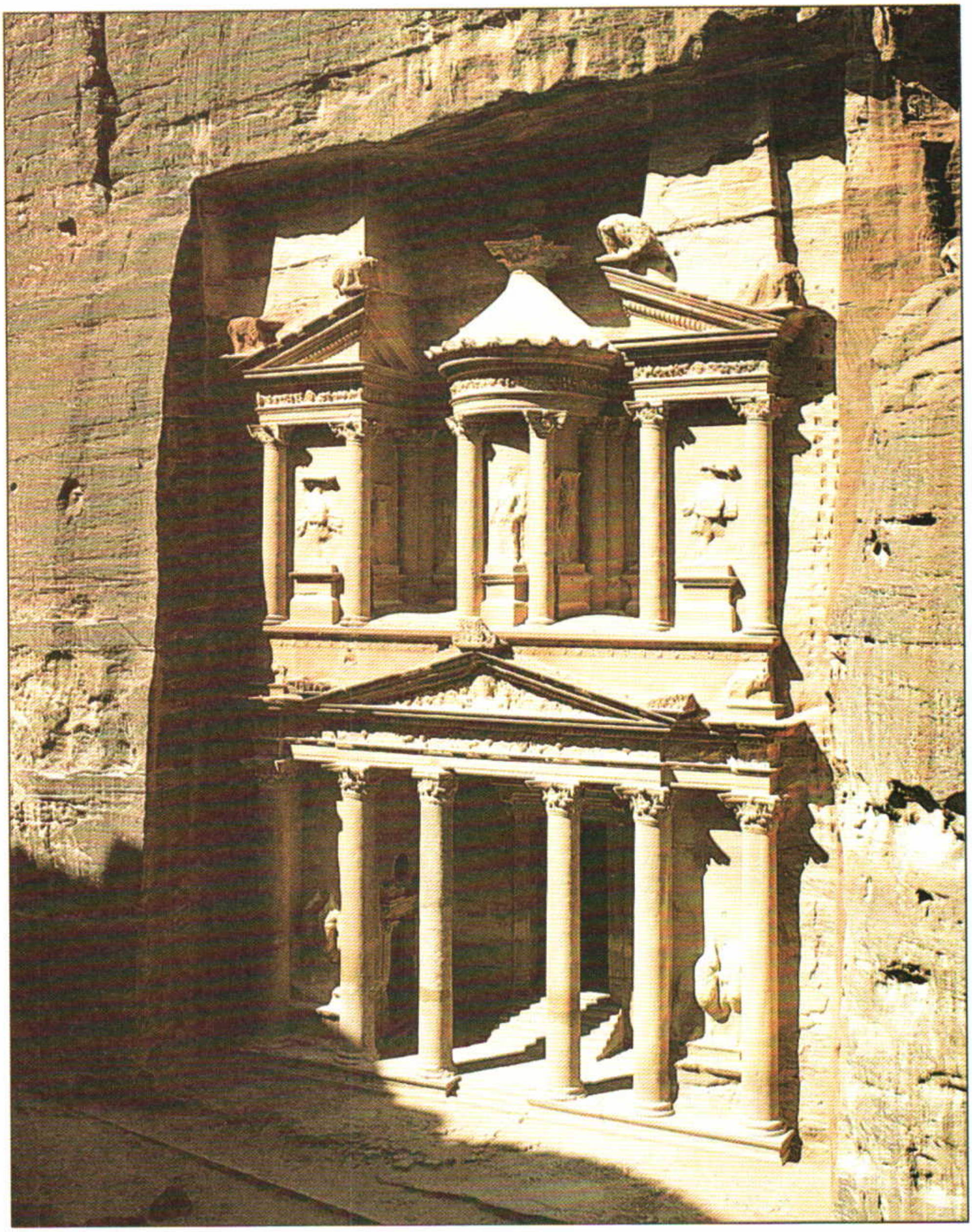
بخشی از سنگ یادبود امپراتور پیوس با نقش برجسته‌های لشکرکشی سربازان رومی

قدمت اثر : سال ۱۶۰ پس از میلاد   محل نگهداری : موزهٔ واتیکان رُم

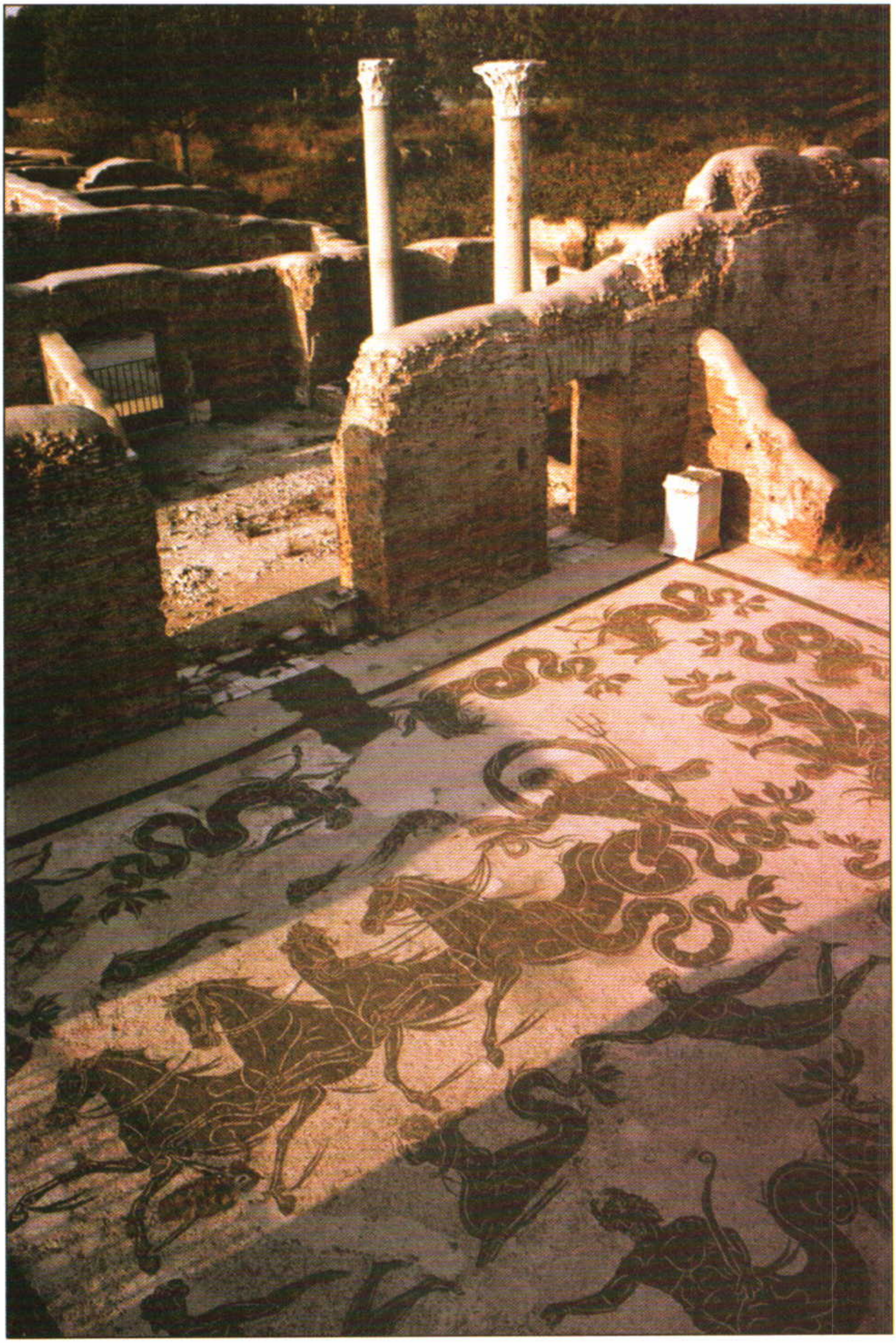




جواهرات و ظروف نقره
متعلق به دورهٔ روم متأخر
محل نگهداری آثار : موزهٔ متروپولیتن نیویورک



معبد رومی ساخته شده در دل کوه، متعلق به قرن دوم میلادی در منطقهٔ هترای کشور اردن



موزائیک‌کاری کفپوش معبد خدای نپتون در شهر اوستیای ایتالیا، متعلق به سال ۱۴۰ پس از میلاد



نقاشی دیواری با نقش خدایان محافظ و پیام آوران خوشبختی از آثار کشف شده در شهر مدفون شدهٔ پومپی



موزائیک‌کاری با نقش خدای نپتون و همسرش الههٔ آمفیتریت از آثار کشف شده در شهر مدفون شدهٔ هرکولانیوم



موزائیک کاری ظریف با نقش اسکندر مقدونی، کشف شده از ویلایی در شهر مدفون شدهٔ پومپی ایتالیا



موزائیک‌کاری با نقش مراسم جشن دیونوس از آثار کشف شده در شهر باستانی کارتاژ (شمال تونس)



برجسته‌کاری روی سنگ مرمر با نقش امپراتور آگوستوس سزار
قدمت اثر : قرن اول پیش از میلاد
محل نگهداری : بریتیش میوزیوم لندن



برجسته‌کاری روی سنگ مرمر با نقش الههٔ خوشبختی تیچه در حال اهداء تاج سلطنتی به کنستانتین اول
قدمت اثر : قرن چهارم پس از میلاد
محل نگهداری : موزهٔ ناسیونال شهر رم در ایتالیا



تندیس مرمرین امپراتور آگوستوس سزار — محل نگهداری : موزهٔ واتیکان شهر رُم



تندیس مرمرین تمام قد ملکه سابینا (همسر امپراتور هادریان)

قدمت: قرن دوم پس از میلاد

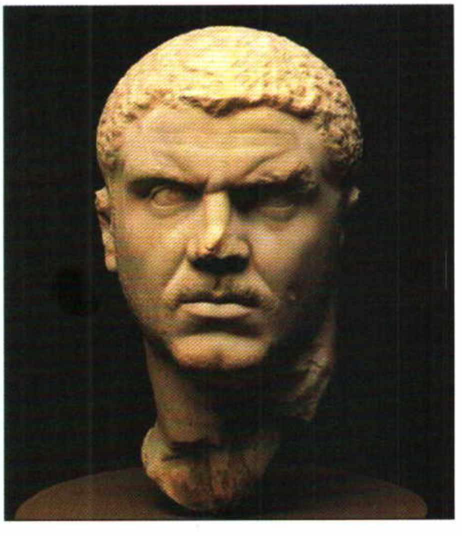
محل نگهداری : موزهٔ هنرهای زیبای شهر بوستون آمریکا



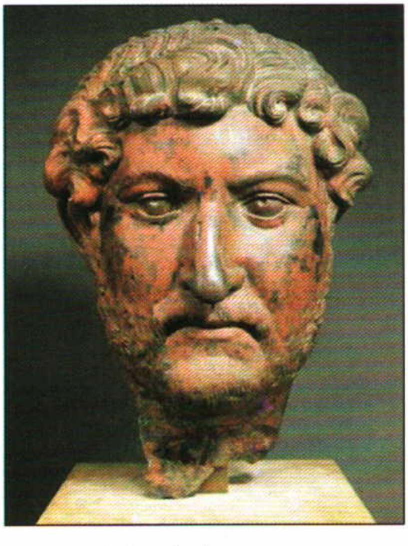
تندیس برنزی امپراتور اورلیوس سوار بر اسب قدمت اثر : سال ۱۷۵ پس از میلاد
محل نگهداری : موزهٔ کاپیتونیلی شهر رم در ایتالیا



نقاشی با طرح امپراتور سپتیموس سِوِروس و خانواده‌اش کشف شده در مصر
قدمت : سال ۲۰۰ پس از میلاد   محل نگهداری : موزهٔ آثار عتیق برلین



سردیس مرمرین امپراتور کاراکالا
محل نگهداری : موزهٔ متروپولیتن نیویورک



سردیس برنزی امپراتور هادریان
محل نگهداری : موزهٔ لوور پاریس



موزائیک‌کاری با نقش شاهزادهٔ رومی
محل نگهداری : موزهٔ متروپولیتن نیویورک
قدمت: اواخر قرن پنجم میلادی



موزائیک‌کاری دیواری با نقش امپراتور ژوستی‌نیانوس (امپراتور معروف روم شرقی بیزانس)
محل نگهداری : قصر سلطنتی روانا در ایتالیا
قدمت : سال ۵۴۷ پس از میلاد



کنده‌کاری عالی روی چوب با نقش پیروزی ژوستی‌نیانوس

قدمت : نیمهٔ قرن ششم میلادی محل نگهداری : موزهٔ لوور پاریس